



آیت بصیرت و مدیریت...

تاریخ بالنده تشیع، همواره مفتخر به عناصر آگاه و هدایتگری بوده است که در امور دنیوی و اخروی مورد رجوع مردمان بوده‌اند. یکی از این قلیل بلند معرفت در عصر حاضر، سومین شهید محراب، آیت‌الله صدوقی است که جایگاه ویژه‌ای در به سامان رساندن امور دینی و انقلابی در استان یزد و حتی سراسر کشور داشت.

مکان و شأن آیت‌الله صدوقی در حوزه علمیه قم تا بدان پایه بود که مورد وثوق بزرگانی چون آیت‌الله‌العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری قرار گرفت و این جایگاه در زمان مراجع بعدی نیز همچنان محفوظ ماند.

یکی از جنبه‌های شخصیتی آن بزرگمرد، پیشتازی در بسیاری از مسائل انقلابی است تا جایی که امام خمینی در زمان حیات، او را «محور انقلاب اسلامی» معرفی می‌نمایند. جایگاه ویژه آیت‌الله صدوقی در میان مردم یزد که حاصل تعاملات اجتماعی و دغدغه مشکلات ریز و درشت مردم آن دیار بود، در کنار علاقه مردم سراسر کشور به ایشان سبب گردیده بود که نقش آن شهید والا مقام در ابعاد فقهی، اقتصادی و انقلابی، به‌خصوص در دوران نهضت امام از ارجمندی خاصی برخوردار شده و شایسته بررسی‌های عمیق و بایسته باشد.

با بازگشت آیت‌الله صدوقی به یزد در زمان زعامت آیت‌الله‌العظمی بروجردی و استقبال کم‌نظیر مردم از ایشان، مرجعیت بلدی ایشان آن چنان تثبیت گردید که نوعی از مصونیت سیاسی را برای وی به ارمغان آورد تا امکان اعمال مدیریت ویژه آن شهید عالی مقام در یزد و فراتر از آن در بسیاری از شهرهای جنوبی ایران فراهم گردد.

شهید صدوقی با تدبیر و درایت یگانه خویش توانست مبارزات مردمی علیه رژیم سفاک پهلوی را با کمترین هزینه‌های انسانی رهبری کند و نهادهای وابسته به رژیم را به موضع انفعالی بکشاند. او یزد را به مرکزیتی برای به لرزه درآوردن پایه‌های حکومتی پهلوی مبدل ساخت و بسیاری از تحولات انقلابی، ریشه در یزد داشتند.

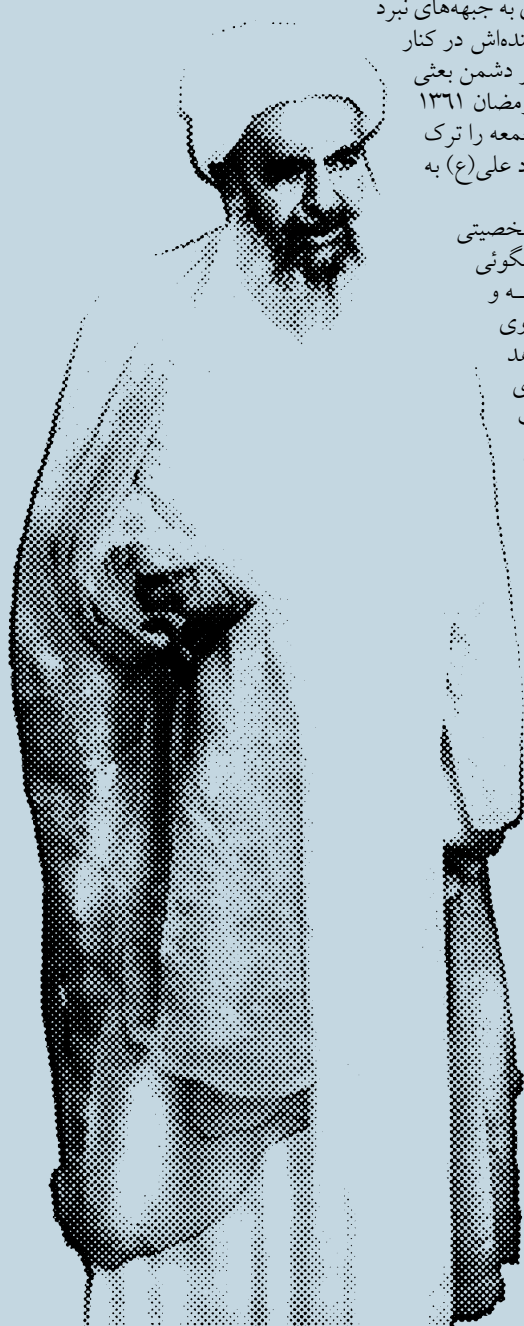
آیت‌الله صدوقی در روزهای پس از پیروزی انقلاب نیز نقش منحصر به فردی را ایفا نمود. نقش او در تدوین قانون اساسی و ختنی نمودن توطئه حذف جایگاه ولایت فقیه در این قانون، یکی از نقاط عطف حیات پر بار اوست.

نقش آیت‌الله صدوقی در قامت امام جمعه یزد در تبیین

واقعیت‌ها و افشاگری علیه تفکرات الحادی و جریان نفاق و ارتقای بینش مردم آن منطقه تا بدان پایه بود که موجبات عناد و کینه دشمنان اسلام و انقلاب را فراهم آورد و یاری‌رسانی‌های بی‌دریغ وی به جبهه‌های نبرد و حضور مشفقانه و دلگرم‌کننده‌اش در کنار رزمندگان، به تشویش خاطر دشمن بعثی منتهی گردید تا سرانجام در رمضان ۱۳۶۱ و در حالی که محراب نماز جمعه را ترک می‌گفت، همچون مولای خود علی (ع) به درجه رفیع شهادت نائل آمد.

تفحص و بازنگری در ابعاد شخصیتی گسترده آیت‌الله صدوقی، الگویی شایسته از مدیریت مدبرانه و حکیمانه اسلامی را فراروی مسئولان جامعه قرار می‌دهد تا به مدد واکاوی شیوه‌های موثر و کاربردی ایشان، امنیت اجتماعی و اقتصادی بی‌بدیلی که تحت نظارت وی در یزد به چشم می‌خورد، در سراسر کشور محقق شود و در سایه به‌کارگیری آن روش‌ها، رفاه و خیر و برکت دنیوی و اخروی برای مردمی که عاشقانه در راه سعادت آنان کوشید، فراهم آید.

● سردبیر





«شهید صدوقی در آئینه توصیف امام»

خدمتگزار متعهد اسلام، فقیه فداکار ایران و سرپرست دانشمند استان یزد...

بسم الله الرحمن الرحيم
«انا لله و انا اليه راجعون»

طبع یک انقلاب، فداکاری است. لازمه یک انقلاب، شهادت و مهیا بودن برای شهادت است. قربانی شدن و قربانی دادن در راه انقلاب و پیروزی آن اجتناب ناپذیر است، به‌ویژه انقلابی که برای خداست و برای دین اوست و برای نجات مستضعفان است و برای قطع امید جهانخواران و مستکبران. ما در هر جمعه و در هر جماعت و در هر محفل اسلامی و در هر گردهمایی برای یاری الله در انتظار قربانی هستیم و در انتظار شهادت. قربانی برای یک انقلاب بزرگ نشانه پیروزی و نزدیک شدن به هدف است. بی‌جهت نیست که درباره سید شهیدان جهان منقول است که هر چه یاران بزرگوارش از دست می‌رفتند و هر چه به ظهر عاشورا نزدیک‌تر می‌شد، رنگ مبارکش افروخته و ابتهاجش زیاده‌تر می‌شد. هر شهیدی که می‌داد یک قدم به پیروزی نزدیک‌تر می‌شد. مقصد، عقیده است و جهاد در راه آن و پیروزی انقلاب، نه زندگی و نه دنیا و رنگ و بوی ننگین آن. این شهادت‌هاست که به ملت ما وعده پیروزی نهایی را می‌دهد. مگر اسلام از شهادت هفتاد و دو تن برگزیدگان خدا در حکومت جبار بنی‌امیه خسارت دید و انقلاب عظیم ایران از شهادت هفتاد و چند تن در یک لحظه و هزاران جوان بزرگوار عاشق خدا و شهادت خسارت دید که ما خوف خسارت در شهادت عالمی بزرگوار و بزرگی متعهد و فداکار را داشته باشیم. مگر فقهای ارجمند و ائمه جمعه و جماعت والامقام که در صف مقدم انقلاب بودند و هستند، نباید در صف مقدم شهدا و

جانبازان در راه دوست باشند؟ در زمانی که کفر بنی‌امیه اسلام را تهدید می‌کرد، چه کسی اولی به شهادت بود از فرزند معصوم پیامبر اسلام (ص) و فرزندان و اصحاب او؟ و در عصری که استکبار جهانی و فرزندان خلف آن در داخل و خارج، اسلام عزیز را تهدید می‌کنند، چه کسی اولی به شهادت است از امثال شهید بزرگوار ما و فقیه متعهد و فداکار اسلام، شهید صدوقی عزیز رضوان‌الله علیه؟ شهید بزرگی که در تمام صحنه‌های انقلاب حضور داشت و یار و مددکار گرفتاران و مستمندان بود و وقت عزیزش در راه پیروزی اسلام و رفع مشکلات انقلاب صرف می‌شد و برای خدمت به خلق و انقلاب سر از پانمی شناخت.

هرجا زلزله می‌شد، شهید صدوقی برای ترمیم خرابی‌ها آن قدر که توان داشت حاضر بود. هرجا سیل می‌آمد او بود که در صف مقدم برای دستگیری خلق خدا حاضر بود. در جبهه‌ها او و دوستان او و امثال او بودند که هر چند یک دفعه سرکشی می‌کردند و موجب آرامش قلب خلق‌الله بودند. این مدعیان خدمت به خلق و قیام برای خلق که در بیغوله‌ها خزیده‌اند و در حال انقلاب، در چپاول اسلحه و مهمات بیت‌المال خلق فعالیت شبانه‌روزی نمودند، اینک که خداوند تعالی چهره کریه‌شان را آشکار و دست‌شان را از مال و جان خلق‌الله کوتاه کرد، چنین خدمتگزارانی را از این خلق می‌گیرند و چون دزدان از سوراخ در می‌آیند و غافلگیرانه این گونه مردان فداکار برای ملت و توده محروم را از محرومین می‌ستانند و آن را به حساب قدرت خویش می‌آورند و فتحی بزرگ برای خود و اربابان

خود می‌دانند و با تمام رسوایی، باز خود را برای حکومت این ملت اسلامی مهیا می‌کنند، غافل از آنکه هر شهادتی ملت را به هدف بزرگ نزدیک‌تر می‌کند و آنان را در پیشگاه حق و خلق رسواتر و بی‌آبروتر.

ما در عین حال که از شهادت و فقدان این بزرگان خدمتگزار به اسلام و محرومان در سوگیم، از نزدیک شدن به هدف اعلا که قطرات خون این شهیدان آن را نوید می‌دهد، دلگرم و خرسندیم. آنچه پیش ما مطرح است هدف بزرگ و شخصیت‌های این بزرگمردان شهید است که به‌حمدالله هدف نزدیک و شخصیت‌های اینان بارزتر و بزرگ‌تر می‌شود.

اینجانب دوستی عزیز را که بیش از سی سال با او آشنا بودم و روحیات عظیمش را از نزدیک درک کردم، از دست دادم و اسلام خدمتگزاری متعهد و ایران فقیهی فداکار و استان یزد سرپرستی دانشمند را از دست داد و در ازای آن به هدف نهایی که آمل این شهیدان است، نزدیک شد.

من به پیشگاه مقدس بقیه‌الله‌اعظم روحی فداه و ملت عزیز و اسلام عزیزتر تبریک و تسلیت عرض می‌کنم و از خداوند تعالی برای آن شهید عظیم، رحمت و مغفرت و برای ملت بزرگ و برای خاندان محترم آن بزرگوار، خصوصاً فرزند برومند و عزیزش صبر جزیل و اجر جمیل خواهانم.

از خداوند متعال پیروزی اسلام و سرنگونی کفر را خواستارم. روح‌الله موسوی خمینی
دهم رمضان المبارک ۱۴۰۲ (۶۵)



● ۳۴

علاقه وافر شهید صدوقی به رهبر معظم انقلاب تا بدان پایه بود که نخستین بار ایشان را به رغم جوانی، حضرت آیت الله خطاب کردند و پیوسته بر شان و قدرت علمی ایشان تاکید می کردند. رهبر معظم انقلاب را نیز با ایشان انس و الفتی دیرینه بود و به ویژه دلواپسی ها و نگرانی های پدران شهید بزرگوار را در دوران تبعید خویش هرگز از یاد نبردند.
در این گفتگو پاره ای از این موانست ها با کلام شیرین ایشان باز گوئی شده است.

■ «جلوه هایی از سلوک فردی و اجتماعی شهید صدوقی»
در گفت و شنود با رهبر انقلاب

قدرت رهبری ویژه های داشتند...

تبعیدی ها بروند.
از جمله خصلت های عالی ایشان، شجاعتشان بود. اعلامیه های آیت الله صدوقی اولاً در سطح ایران منتشر می شد و ثانیاً مضامین تند و راهگشایی داشت. در هر قضیه ای خیلی زود، عکس العمل نشان می دادند، مثلاً قضیه سسینما رکس آبادان که ایشان بلافاصله موضع گیری کردند و اعلامیه دادند و مردم را روشن کردند. دستگاه، خیلی حساس بود، ولی ایشان هراسی نداشتند. همان اوقات در یزد گفته می شد که عوامل دستگاه قصد جان ایشان را دارند، ولی ایشان بدون هیچگونه محافظتی و مراقبتی به مسجد می رفتند و می آمدند و اجتماعات بسیار بزرگی در مسجد ایشان تشکیل می شد. در اواخر سال ۵۷ بود، شاید حدود مثلاً آذر یا آبان، درست یادم نیست، بنده از تبعید برمی گشتم، از طریق یزد آمدم به مسجد ایشان. وقتی رفتم دیدم که اینجا مثل اینکه جزو محیط اختناق کشور ایران نیست. توی مسجد ایشان اعلامیه هایی زده بودند، همه خیلی آزاد می آمدند و می خواندند. در این اعلامیه ها مضامین فوق العاده تحریک آمیزی وجود داشت. آنکه یادم مانده، مثلاً فرض بفرمایید مقایسه ای شده بود میان بهای تانک ها و هواپیماها و وسایل نظامی که دستگاه از پول ملت می خرید و علیه ملت به کار می برد، به جای ساختن مدارس و بیمارستان ها و دیگر امور خیریه که می توانست در خدمت ملت باشد. همین را اعلامیه کرده و پشت شیشه مسجد ایشان زده بودند و مردم می آمدند و می خواندند و به یکدیگر می گفتند و یا طریقه ساختن کوکتل مولوتف یا نارنجک دستی را آنجا زده بودند! مردم خیلی راحت می رفتند و می خواندند و می آمدند و پاسبان ها و پلیس جرئت نمی کردند که بروند توی مسجد ایشان و بگردند و اعلامیه ها را بکنند.
خود این بزرگوار هر شب منبر می رفتند و جمعیت بسیار انبوهی در مسجد حظیره جمع می شد. ایشان با بیانات خودشان ارشاد می کردند و صریحاً علیه دستگاه، و علیه مقامات انتظامی و اجرایی مطالبی را می گفتند، لذا از شجاعت ایشان، مردم یزد هم شجاعت پیدا کرده بودند و روحانیونی هم که دور و بر ایشان بودند، شجاعت پیدا کرده بودند. این خصوصیات ایشان، این

محتاج استراحت، از یزد با عده ای یارانش حرکت کرد و راه های طولانی را پیمود و به دیدن همه تبعیدی هایی که در شهرهای مختلف بودند، رفت و طبیعی است که رفتن ایشان روحیه خیلی زیادی به این تبعیدی ها می داد. همچنین در وضع فکری مردم یزد و شهرهایی که تبعیدی ها در آنجا بودند، آمدن ایشان و سرکشی شان اثر می گذاشت. از جمله به دیدن خود ما آمدند که من و آقای حجتی کرمانی، منظور آقای آشیخ محمد جواد، در ایرانشهر تبعید بودیم و ایشان آمدند ایرانشهر و حدود دو سه روز در رفت و برگشت و دیدارشان در آنجا ماندند، از ایرانشهر رفتند چابهار که چند نفر در آنجا تبعید بودند، آنها را دیدند و بعد برگشتند به ایرانشهر. برخورد ایشان با افراد تبعیدی مشوق فعالیت آن عناصر بود. این کار از روحانی ارزشمند محترم معمری مثل ایشان، خیلی نادر و کم نظیر بود. علماء شهرستان ها خیلی به این کار نمی پرداختند که راه بیفتند و به دید و بازدید

در اواخر سال ۵۷، بنده از تبعید برمی گشتم، از طریق یزد آمدم به مسجد ایشان. وقتی رفتم دیدم که اینجا مثل اینکه جزو محیط اختناق کشور ایران نیست. پشت شیشه مسجد ایشان اعلامیه ها را زده بودند و مردم می آمدند و می خواندند و به یکدیگر می گفتند و یا طریقه ساختن کوکتل مولوتف یا نارنجک دستی را آنجا زده بودند! مردم خیلی راحت می رفتند و می آمدند و پاسبان ها و پلیس جرئت نمی کردند که بروند توی مسجد ایشان و بگردند و اعلامیه ها را بکنند.

با تشکر از فرصتی که در اختیار ما گذاشتید، در باره ویژگی های شخصیتی شهید صدوقی مطالبی را بیان بفرمائید.

درباره مرحوم آیت الله صدوقی (ره) گفتنی بسیار است و فضائل اخلاقی و معنوی و روحی و فکری ایشان به گونه ای است که می توان درباره اش ساعت های متوالی بحث کرد و من یک نفر هم برای بیان همه ابعاد شخصیت ایشان کافی نیستم، بلکه باید از مجموعه دوستان و آشنایان قدیمی ایشان سخنانی درباره ایشان شنید تا بتوان تصویر کاملی از آن بزرگوار ترسیم کرد. و اما آنچه که من در مورد ایشان در طول چند سال اشنایی خودم می دانم این است که این بزرگوار از کسانی بود که در انقلاب بزرگ اسلامی ما نقش قابل توجهی داشت و دخالت و علاقمندی ایشان به فعالیت های انقلاب بیشتر از زمانی اوج گرفت که قضایای بعد از شهادت مرحوم آیت الله سید مصطفی خمینی در ایران آغاز شده بود. همان طور که می دانید در چهل و ششدهای تبریز در یزد، در مسجد ایشان یک مجلس بزرگی به رهبری و هدایت ایشان تشکیل شد. خود آن جلسه و پیامدهای آن هم یکی دیگر از مقاطع حساس و برانگیزاننده انقلاب بزرگ اسلامی بود.

در طول یکی دو سال قبل از پیروزی انقلاب، مرحوم آیت الله صدوقی محوری بودند برای بیشتر فعالیت های نه فقط یزد، بلکه سراسر کشور و این به خاطر این بود که آیت الله صدوقی شخصیت روحانی محترم و معتبری بودند که نظرات ایشان، تشخیص های ایشان و پیشنهادهای ایشان در امور شهرستان های دیگر هم اثر می گذاشت. غالباً مورد مشاوره قرار می گرفتند و حتی در تهران هم طبق نظر ایشان عمل می شد.
و نیز رای ها و نظرات این بزرگوار برای علمای شهرستان ها راهگشا و راهنمای خوبی بود. از جمله خصوصیات مرحوم آیت الله صدوقی که ایشان را در حرکات انقلابی به صورت فرد مؤثری در می آورد، شجاعت آن مرد بود. از دستگاه جباری که آن روز حاکم بود، واهمه ای نداشت، لذا در سال ۵۶ که تعداد زیادی از روحانیون و علماء در تبعید بودند، این پیرمرد

شهادت و فداکاری در راه خدا مخصوص طبقه خاصی و مردم خاصی نیست. ما پیرومردی در سن آیت‌الله صدوقی و آدم عامی در سن آیت‌الله صدوقی و مبارز سابقه‌داری در حد ایشان را هم در خلال شهدا و زمره گلگون‌کفنان و مبارزان راه خدا داریم که ارائه دهیم و این چیزی است که اولاً ملت ما را تشویق می‌کند به فداکاری و باید تشویق کند، ثانیاً کل این نظام را سرافراز و مفتخر می‌کند.

ایشان نه تنها در مجلس خبرگان که در مقابله با خط لیبرال‌ها هم از اول انقلاب مواضع خاصی را انتخاب کرده بودند. مرحوم صدوقی دقیقاً در خط امام بودند و مواضع سیاسی ایشان، بسیار مواضع درستی بود. مثلاً از زمانی که بنی‌صدر مطرح بود، بعضی در گوشه و کنار از افراد خوب و مؤمن بودند که دچار اشتباه شدند و برای مدت کوتاه و یا بلندی به بنی‌صدر با نگاه موافقی نگاه کردند. چند نفر از ائمه جمعه معروف و بزرگ بودند که حتی یک لحظه هم دچار این اشتباه نشدند، از جمله مرحوم آیت‌الله صدوقی. مرحوم آیت‌الله دستغیب و مرحوم آیت‌الله مدنی، این دو شهید دیگر محراب هم در این جهت بودند، یعنی دچار هیچ لغزشی در مورد بنی‌صدر نشدند. در مورد ارتباطات مقامات دولتی با سیاست‌های خارجی، ایشان همیشه یک فرد صددرد، ضد امریکایی بودند، یعنی ضد آن سیاست مهاجم بر انقلاب ما بودند. اهل نرمش نبودند. در مصوباتی که داشتیم، بعضی‌ها شاید یا از روی علت و یا از روی احساس ضرورت، دقیقاً منطبق بر موازین شرعی نبودند. مرحوم آیت‌الله صدوقی با این گونه مصوبات مقابله می‌کردند، یعنی بر روی معیارها و ضوابط شرعی اصرار و پافشاری فوق‌العاده‌ای داشتند که نمونه این را ما در سمینار ائمه جمعه که در قم تشکیل شد، مشاهده کردیم. در مجلس خبرگان هم همین‌جور بودند و در جاهای دیگر هم همین حالات و خصوصیات از ایشان مشاهده می‌شد. به هر حال از آغاز انقلاب تا آخر، یک فرد پایبند به مواضع درست اسلامی و مواضع درست انقلابی بودند.

در پایان ضمن تشکر از جنابعالی، پیامی هم برای ملت ایران و به خصوص خانواده‌های شهدا و همچنین برای رزمندگان اسلام بفرمائید.

پیام به مناسبت نام مرحوم آیت‌الله شهید صدوقی جز این نخواهد بود که ملت ایران توجه کنند و بدانند که شهادت و فداکاری در راه خدا مخصوص طبقه خاصی و مردم خاصی نیست. ما پیرومردی در سن آیت‌الله صدوقی و آدم عامی در سن آیت‌الله صدوقی و مبارز سابقه‌داری در حد ایشان را هم در خلال شهدا و زمره گلگون‌کفنان و مبارزان راه خدا داریم که ارائه دهیم و این چیزی است که اولاً ملت ما را تشویق می‌کند به فداکاری و باید تشویق کند، ثانیاً کل این نظام را سرافراز و مفتخر می‌کند. ما می‌توانیم به ملت‌های دنیا بگوئیم که این نظام، نظامی نیست که کسانی در سطوح بالای آن بنشینند و به توده مردم بگویند شما بروید فداکاری کنید تا ما برایتان این نظام را حفظ کنیم؛ نه حتی در سطوح بالا، چه سطوح بالای دولتی و مقامات رسمی و چه سطوح بالای اجتماعی مثل روحانیون بزرگ، کسانی هستند که اینها هم مشتاق فداکاریند و در خط جهاد فی سبیل‌الله حرکت می‌کنند و هیچ‌گونه ابا و امتناعی از اینکه مانند توده مردم بروند و در راه خدا فداکاری کنند ندارند، حتی اگر ممکن باشد مایلند آنها شهید هم بشوند و جوانان مردم و توده مردم سالم بمانند، بنابراین پیام من به همه فداکاران، رزمندگان و پدران و مادران و همه ملت ایران این است که این یکپارچگی را قدر بدانند و در راه خدا هرچه بیشتر با فداکاری بکوشند تا هدف‌های عالی جمهوری اسلامی آن‌شاءالله تأیید بشود.

با تشکر

والسلام علیکم ورحمه‌الله وبرکاته ■
* به نقل از نشریه پیام انقلاب.



بتوانند نظر درست را به مردم ارائه بدهند، حرکت مردم را ادامه بدهند، شعارهای لازم را به مردم ارائه بدهند. این از خصوصیات رهبری است و مرحوم صدوقی این را داشتند. البته از لحاظ اخلاقی، یعنی اخلاق معاشرتی و شخصی هم امتیازات زیادی داشتند؛ از جمله اینکه بسیار متواضع بودند، هیچ حالت کبر و غرور و بی‌اعتنایی به زیردستان، به کوچک‌ان و به هم‌قطاران در ایشان نبود، خاکسار بودند، رفیق بودند، باصفا و بااخلاص و صمیمی بودند، متواضع بودند، خوش‌محضر و خوش‌مجلس بودند. بسیار خوش‌حافظه بودند و معلومات زیادی در ذهنشان همیشه حاضر بود. آدم متقی و خداترسی بودند. به هر حال مرحوم صدوقی انسان شایسته‌ای بودند.

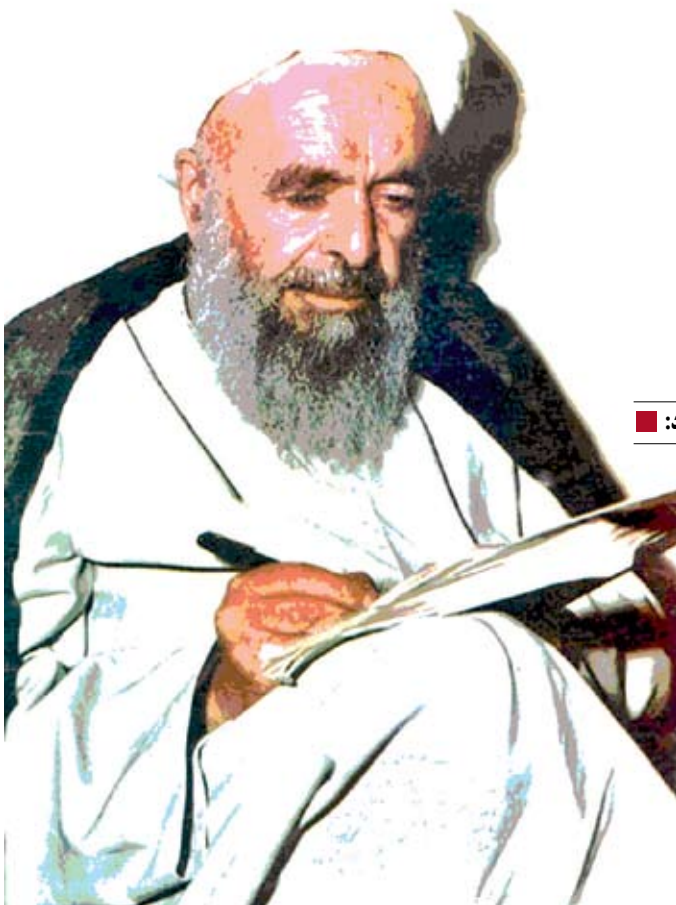
در مورد سوابق مبارزاتی ایشان و نیز مجلس خبرگان و مبارزه با خط لیبرال‌ها و گروهک‌ها نکاتی را بیان بفرمائید.



قدر برکت داشت برای انقلاب. بعد از انقلاب هم دیدید که غالباً در جبهه‌های جنگ و در جاهای پرخطر شرکت و حرکت می‌کردند. یکی دیگر از خصوصیات مرحوم صدوقی، خستگی‌ناپذیری‌شان بود. آدمی نبودند که بگویند حالا بالاخره کار خودمان را کردیم و برویم گوشه‌ای بنشینیم. هنگامی که عمل جراحی را روی چشم ایشان انجام داده بودند، ایشان در حقیقت با حالت بیماری از بیمارستان بیرون آمده بودند. بنده روی علاقه‌ای که به ایشان داشتم، از ایشان خواهش کردم که چند وقتی در تهران بمانند و گفتم خوب است یزد نروید. ته دلم این فکر بود که ممکن است در یزد برای ایشان مسئله‌ای پیش بیاید و سوء قصدی بشود و گفتم مصلحت نیست شما بروید یزد. در تهران باشید و استراحت کنید. ایشان شاید خیلی استدلال هم نمی‌کردند، ولی قبول نکردند، گفتند: «می‌خواهم بروم یزد و به جبهه هم بروم.» من به ایشان گفتم: «شما خوب است اگر جبهه هم می‌روید، به طرف غرب بروید که هوایش در فصل بهار و اردیبهشت خوب است و به جنوب نروید، چون هوا گرم است.» ایشان گفتند: «تا ببینم چه می‌شود.» و ناگهان دیدیم سروکله‌شان در جنوب پیدا شد و در حمله بیت‌المقدس حاضر شدند و همه مردم در تلویزیون دیدند که ایشان چه رزمنده خستگی‌ناپذیری بودند و دنبال کار بودند و خستگی نداشتند.

یک خصوصیت دیگر ایشان که واقعا مهم بود، این بود که تسلیم و مطیع امام بودند. فکرشان و عقیده‌شان و عملشان در جهت و در خط فکر و عقیده و عمل امام بود. هیچ‌گونه رای و فکری را بر رای و فکر امام ترجیح نمی‌دادند، به همین دلیل بود که مواضع ایشان از اول انقلاب تا زمان شهادتشان، مواضع صددرد صحیح و درستی بود. روح نظرات امام را می‌فهمیدند و همان‌جور عمل و اظهار می‌کردند.

نکته دیگری که در کار ایشان وجود داشت و بسیار جالب و مهم بود، روح رهبری ایشان بود. آقای صدوقی را من در یزد یک رهبر، به معنای واقعی یافتیم. می‌دانید بعضی از آقایان علما، محترم و بزرگ بودند و هستند و در شهرستان‌ها واقعا به کار مردم می‌پردازند و به مردم اهمیت می‌دهند، لکن قدرت رهبری ندارند. مرحوم صدوقی قدرت رهبری داشتند، به این معنا که در جزئیات امور مردم برای سؤال مردم پاسخ داشتند. هیچ‌وقت مردم را دچار ابهام نمی‌کردند. همه چیز را حتی پیش از انقلاب هم، به مردم می‌گفتند. من این را احساس کرده بودم که ایشان در همه چیز مردم، یک نظری دارند، یک رایی دارند. یکی از خصوصیات مهم رهبری این است که مردم را در حال ابهام و خلاء نگه ندارند، وقتی مردم سؤال می‌کنند و نظر می‌خواهند،



■ حیات آیت الله صدوقی در آینه روایت خود: ■

انسی عمده ما با امام بود...

آباد به طرف یزد حرکت کردیم. این سفر قریب بیست و نه روز طول کشید و بالاخره با هر زحمتی که بود خودمان را به یزد رساندیم. یک سال بعد یعنی در سال ۱۳۴۹ قمری برای ادامه تحصیل با خانواده به طرف قم رفتیم و اقامت ما در شهر قم بیست و یک سال به طول انجامید.

مرحوم شیخ عبدالکریم حائری یزدی موسس و مدیر حوزه علمیه قم وقتی که در قم ما را شناختند، مورد لطف و محبت خود قرار دادند و کم‌کم کار به جایی رسید که رفتن به خدمت ایشان برای بنده مثل واجبات بود و بعضی از گرفتاری‌ها که برای طلاب پیش می‌آمد، خدمتشان عرض می‌کردم و ایشان هم کمک‌هایی توسط بنده به اهل علم می‌کردند.

پیشرفت ما در تحصیلات خیلی خوب بود تا اینکه در سنه ۱۳۵۵ قمری آیت‌الله حائری از دار دنیا رفتند. بعد از درگذشت ایشان در اثر فشار پهلوی که می‌خواست همه اهل علم را از لباس روحانی خارج کند، اوضاع بر اهل علم خیلی سخت شد که بعداً توسلانی از اهل علم شد و خیلی مؤثر افتاد.

تحصیل در آن دوره خیلی سخت بود، به جهت اینکه در آن زمان قم مرجعی نداشت، زیرا مرجع تقلید مرحوم آسید الوالحسن اصفهانی بودند که ایشان هم در نجف اقامت داشتند. آقایان مرحوم آیت‌الله صدر و مرحوم آیت‌الله خوانساری و مرحوم آیت‌الله حجت، این سه سرپرستی حوزه را داشتند و خیلی هم زحمت کشیدند تا وقتی که مرحوم آیت‌الله بروجردی به علت کسالت در بیمارستان فیروزآبادی بستری شدند. در همین خلال بعضی از اهل علم و مدرسین به فکر افتادند که ایشان را به قم بیاورند و به همین خاطر، نامه‌هایی از قم به خدمتشان ارسال شد و

مدرسه امام صادق(ع) نام دارد، مشغول تحصیل شدیم و پیشرفتمان هم خیلی خوب بود. متأسفانه یک زمستان بسیار سردی پیش آمد و توقف برای ما خیلی سخت شد. شاید متجاوز از بیست روز برف سنگین آمد و کسب و کار و تقریباً همه چیز از دست مردم گرفته شد. هر روز از صبح، دنبال ذغال و چوب می‌رفتیم و ظهر دست خالی برمی‌گشتیم تا اینکه مرحوم سید علی نجف آبادی یک روز وارد مدرسه

در آن وقت حافظه من معروف بود و وقتی که ده هزار طلبه شهریه می‌گرفتند، من دفتردستی در موقع پرداخت نداشتم، هر کس که شهریه می‌گرفت در خاطر من بود و دیگر احتیاجی نبود که اسم و مبلغ را بنویسم و شب که به منزل می‌رفتم، به هر کس هرچه داده بودم، یادداشت می‌کردم. درس هم که می‌گفتم روی همان حافظه قوی بود که خیلی نیاز به مطالعه نداشتم و بعضی روزها که به درس می‌رفتم، آقایان وقتی که می‌دیدند عبارت می‌خوانم می‌فهمیدند که من قبلاً مطالعه نکرده‌ام.

چهارباغ شد و دید که همه طلبه‌ها دچار کمبود سوخت هستند و بعد دستور داد تا یکی دو تا از چنارهای بزرگ مدرسه را ببندازند و بین طلبه‌ها تقسیم کنند. پس از مدتی که خیلی به‌سختی گذشت، از طریق قمشه و

بسم‌الله الرحمن الرحیم بنده محمد صدوقی در سال ۱۳۲۷ هجری قمری، در خانواده‌ای روحانی در یزد متولد شدم. پدرم مرحوم آقا میرزا ابوطالب، یکی از روحانیون معروف این استان بودند و در مسجد روضه محمدیه (حظیره) سمت امامت و مرجعیت تامه برای کارهای مردم و در اسناد و قبالات و به‌طور کلی کارهایی که در آن دوره به دست روحانیت بود، تخصص فوق‌العاده‌ای داشتند. کمتر کسی در این استان می‌توانست مثل ایشان اسناد شرعیه را تنظیم کند.

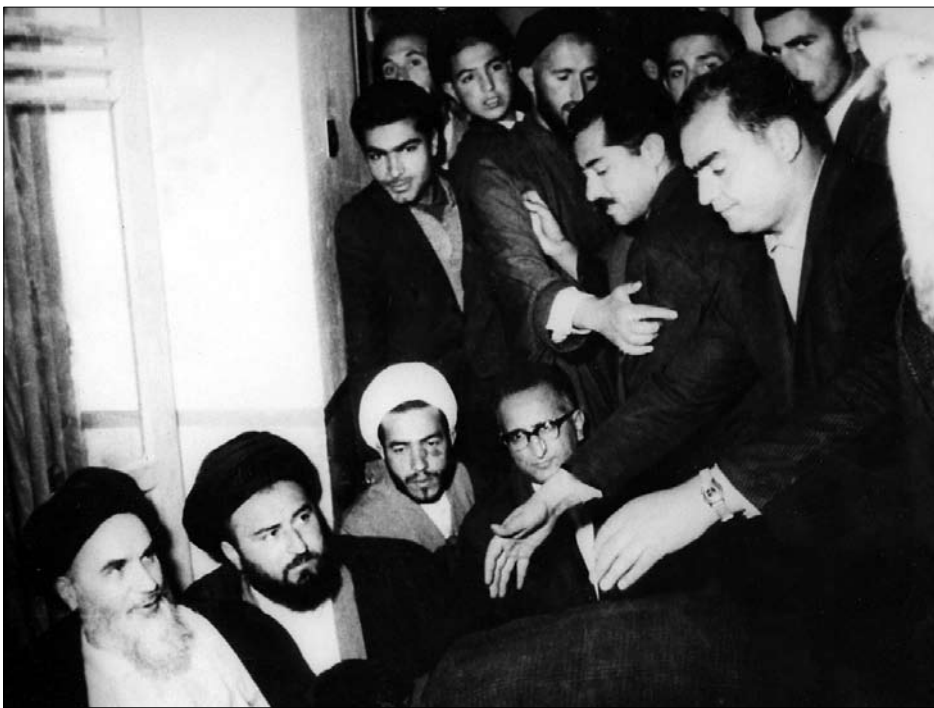
پدرم فرزند مرحوم میرزا محمد رضا کرمانشاهی، یکی از علمای بزرگ این استان و ایشان هم فرزند مرحوم آخوند ملامحمد مهدی کرمانشاهی بودند. سال ورود آخوند ملامحمد مهدی به یزد، روشن نیست، زیرا ایشان به وسیله فتح‌علی‌شاه از کرمانشاه به یزد تبعید شدند. تنها مدرکی که ما برای صدوقی بودن داریم و اینکه از نواده‌های مرحوم صدوق بزرگ هستیم، همان لوح تاریخی قبر جد بزرگ و جد دوم ماست:

«الذی کان بالصدق نطوق

کیف و هو من نجل الصدوق»

«کسی که به صدق و راستگویی سخن می‌گفت چگونه چنین نباشد؟» و حال آنکه او از نسل صدوق باشد و به این جهت نیز شهرت ما صدوقی است.

بنده در سن ۷ سالگی پدر و در سن ۹ سالگی مادرم را از دست دادم و پسرعم و ابوزوجه ما، مرحوم امیرزا محمد کرمانشاهی سرپرست و قیم ما بود. تحصیلات قدیمه را تا حدود لمعه و قوانین در مدرسه عبدالرحیم‌خان زیر نظر اساتید آن زمان خواندیم. در سال ۱۳۴۸ قمری برای ادامه تحصیلات به اصفهان رفتیم و در مدرسه چهارباغ که حالا



رفتند و خیلی‌ها را هم بردند. برحسب ظاهر نتیجه‌ای از مسافرت و گردهمایی گرفته نشد، مگر شهرت اینکه برای استخلاص آقای خمینی همه به تهران رفتند و جریحه‌دار شدن قلوب مردم که این هم خودش نتیجه بزرگی بود و انزجاری از مردم نسبت به دستگاه پیدا شد.

بالاخره امام برحسب ظاهر آزاد شدند و به قم آمدند. چند روزی در خدمتشان بودیم که عازم مکه شدیم و پس از مراجعت از مکه دوباره چند صبحی در قم ماندیم و اغلب روزها وشب‌ها در خدمت ایشان بودیم که گروهی از یزد آمدند و ما را به سوی یزد حرکت دادند. در مدتی که ایشان در قم بودند، قبل از تبعید شدن به ترکیه، گاهی دستوراتی می‌رسید و ما هم عمل می‌کردیم. یادم هست که آقای فلسفی را برای سخنرانی دعوت کرده بودیم و جلسه خیلی عظیمی تشکیل شد که در شب پنجم خبر رسید که امام را به ترکیه تبعید کردند. پرسیده شد: «مجلس ادامه داشته باشد یا تعطیل شود؟» ما در جواب گفتیم: «اگر بناست حرفی نزنید و مجلس عادی برگزار بشود، چنین مجلسی نتیجه‌ای ندارد، ولی اگر موضوع، تعقیب می‌شود و می‌توانید از خودگذشتگی نشان بدهید و علیه اقدامی که کرده‌اند، صحبتی بکنید، مجلس برقرار باشد.» بالاخره بعد از دو سه روز دستور آمد که آقای فلسفی را جلب و به تهران اعزام کنند. ما هم به شهربانی رفتم و با رئیس شهربانی خیلی درشت صحبت کردیم و به‌رحال نزدیک به غروب، ایشان را به تهران اعزام کردند. ماهیانه هم یک کمک مالی مستمر می‌شد و گاهی هم کمک فوق‌العاده‌ای انجام می‌گرفت تا اینکه مبارزات شروع شد و ما هم اینجا مبارزه را شروع کردیم و اگر اطلاعیه یا اعلامیه‌ای از نجف صادر می‌شد، متن آن به وسیله تلفن برای ما خوانده می‌شد.

امام که به پاریس تشریف بردند، اوضاع بهتر و جنبش مردم هم زیادت‌تر شد. مراوده و مراسلات و تلفن نیز بین ما شدت بیشتری پیدا کرد و اعلامیه‌هایی را که امام در پاریس صادر می‌کردند، اینجا به وسیله تلفن ضبط می‌شد و ما آن را به اطلاع علمای مشهد، تبریز و شیراز و استان‌های دیگر می‌رساندیم و آنها هم تلفنی ضبط می‌کردند و در خود یزد هم به مقدار کافی چاپ و پخش می‌شد. خود بنده هم اعلامیه‌های خیلی زیادی دادم و اولین کسی که درباره سینما رکس آبادان اعلامیه داد و گناه را به گردن دولت گذاشت، بنده بودم و دو روز بعد هم از طرف امام اعلامیه‌ای صادر شد و بعد برای زیارت امام به پاریس رفتم و در حدود ۱۲ روز که در پاریس بودیم، صحبت‌هایی بین ما و ایشان انجام گرفت و مشورت‌هایی به عمل آمد و امام دستوراتی فرمودند و ما دومرتبه عازم ایران در حال انقلاب شدیم. ■

کسی پیش ما آمد و گفت که مامور مراقبت شما هستیم، شما چه نقشی دارید؟ ما هم علنا نقش خود را گفتیم و کارهایی را هم که انجام داده بودیم و اطلاعیه‌ها و تلگرافات را همه نشان دادیم و گفتیم در این راه تا آخر هم هستیم، هر اقدامی که قرار است از طرف ساواک نسبت به ما بشود زودتر انجام بدهید، ولی چون بهانه صحیحی نداشتند، نتوانستند ما را تعقیب کنند. وقتی که کار بالا گرفت و هر شهر و دیاری با آقای خمینی موافقت کرد، قضیه ۱۵ خرداد در تهران اتفاق افتاد که مصادف بود با ۱۲ محرم. اینجا هم طبق سنت همیشگی مجلس مفصلی در مسجد ملا اسماعیل و با جمعیت فوق‌العاده‌ای برگزار شد.

خبرها مرتباً می‌رسید، از جمله خبر سخنرانی مفصل آقای خمینی در عصر عاشورا در مدرسه فیضیه علیه شاه که در آن موقع به‌قدری به نظر مردم بعید می‌آمد که حساب نداشت. کی قدرت داشت که اسم شاه را بی‌وضو ببرد و آقای خمینی در آن روز، چنان شاه را کوبیدند که اصلاً آبرویی برای او

بالاخره امام برحسب ظاهر آزاد شدند و به قم آمدند. چند روزی در خدمتشان بودیم که عازم مکه شدیم و پس از مراجعت از مکه دوباره چند صبحی در قم ماندیم و اغلب روزها وشب‌ها در خدمت ایشان بودیم که گروهی از یزد آمدند و ما را به سوی یزد حرکت دادند. در مدتی که ایشان در قم بودند، قبل از تبعید شدن به ترکیه، گاهی دستوراتی می‌رسید و ما هم عمل می‌کردیم.

نماند و گفتند: «کاری نکن که مثل روزگار پدیرت بشود که وقتی از اینجا رفت، مردم خندان باشند و جشن بگیرند» و بقیه آن سخنرانی که حتماً شنیده‌اید. شب بعدش هم ایشان را گرفتند و به تهران بردند.

بعد از هر شهر و استانی گروهی از مشهد، آقای نجفی از قم و بنده هم از یزد رفتم. اوضاع در تهران به‌قدری وخیم شده بود که به هر خانه‌ای یا می‌گذاشتی، صاحب خانه می‌ترسید. حتی وقتی وارد خانه نزدیکان هم می‌شدیم، بند از بندشان پاره می‌شد. ما در تهران ماندیم تا وقتی که از طرف ساواک گفتند که باید بروید. یادم هست در منزل آقای مایلاتی بودیم و همه مهاجرین اهل علم شهرها هم بودند که پاکروان آنجا آمد و گفت: «آقایان باید تا پنجشنبه از تهران بروند»، خیلی‌ها

اشخاصی به نمایندگی از روحانیت با ایشان ملاقات کردند. بنده هم به اتفاق داماد آقای صدر به بیمارستان رفتم و بعد به همراه مرحوم آیت الله بروجردی به قم آمدیم. عمده سعی و کوشش برای آمدن آقای بروجردی به قم از ناحیه حضرت آیت الله خمینی بود و ایشان خیلی اصرار داشتند که این کار انجام بشود.

پس از فوت مرحوم آیت الله حائری قسمت عمده‌ای از کارهای حوزه به دوش ما افتاد و علاوه بر اینکه تولیت مدارس، تقسیم شهریه‌های طلاب زیر نظر بنده بود، تدریس هم داشتیم و حداقل چهار پنج درس می‌گفتم و به درس آقایان آیت الله خوانساری، آیت الله حجت، آیت الله بروجردی هم می‌رفتم و در اطراف قم هم مقداری زراعت داشتم. در آن وقت حافظه من معروف بود و وقتی که ده هزار طلبه شهریه می‌گرفتند، من دفتر دستکی در موقع پرداخت نداشتم، هر کس که شهریه می‌گرفت در خاطرم بود و دیگر احتیاجی نبود که اسم و مبلغ را بنویسم و شب که به منزل می‌رفتم، به هر کس هر چه داده بودم، یادداشت می‌کردم. درس هم که می‌گفتم روی همان حافظه قوی بود که خیلی نیاز به مطالعه نداشتم و بعضی روزها که به درس می‌رفتم، آقایان وقتی که می‌دیدند عبارت می‌خوانم می‌فهمیدند که من قبلاً مطالعه نکرده‌ام. حالا که پیر شده و از کار افتاده‌ام، معذک حالا هم که یک حدیث یا دعایی را سه چهار مرتبه می‌خوانم، حفظ می‌شوم.

امام خمینی در تدریس فلسفه، عرفان، فقه و اصول، استاد اول شناخته می‌شدند. در آن وقت امام خمینی یکی از مدرسین خیلی مبارز حوزه بودند که همه ایشان را به عنوان اینکه یک آقای فوق‌العاده‌ای است، می‌شناختند. تدریس‌شان هم خیلی بالا گرفت و با اینکه آقایان مراجع ما بودند، ولی تدریس ایشان در قم اولویت پیدا کرد. یادم هست که امام خمینی در مسجدی در نزدیکی محله یخچال قاضی تدریس می‌کردند و مسجد تقریباً پر می‌شد.

بنده در سال ۱۳۴۹ قمری که وارد قم شدم، دو سه روز پس از ورود، با امام خمینی آشنا شدم و کم‌کم آشنایی ما بالا گرفت و به رفاقت کشید و گاه در تمام مدت شبانه‌روز با ایشان بودم. در این مدت طولانی که در قم بودیم، انس ما عمده با ایشان بود و نمی‌شد هفته‌ای بگذرد و دو سه جلسه در خدمتشان نباشیم. از جمله کسانی که برای آمدن من به یزد سفارش زیاد کردند، آقای خمینی بودند. در سال ۱۳۳۰ که برای انجام کاری به یزد آمدم، مرحوم حاج آقای وزیری از روحانیون سرشناس یزد پیشنهاد ماندن ما را داد و در این باره خیلی سعی و کوشش نمود و تلگرافاتی هم به قم شد. آقایان قم با اینکه در پاسخ تلگراف نوشته بودند که بودن من در قم ضرورتش بیشتر است، مع الوصف پذیرفتند و ما برای همیشه وارد یزد شدیم. در اینجا که ماندنی شدیم در کنار درس و بحث، بعضی از کارها را شروع کردیم از جمله: تعمیر مدارس. مدرسه «خان» خیلی خراب بود و مدرسه عبدالرحیم‌خان هم مرکز زباله بازار شده بود و مسجد روضه محمدیه را هم تعمیر نمودیم و خلاصه اینکه کارهایی را که مربوط به روحانیت می‌شود، شروع کردیم.

در سال ۱۳۴۱ که قضیه انجمن‌های ایالتی و ولایتی شروع شد، من با امام خمینی تماس مستقیم داشتم و خیلی‌ها اینجا رفت و آمد می‌کردند و مدیریت جمع کردن آقایان روحانیون و تلگراف کردن راجع به این انجمن‌ها تقریباً زیر نظر بنده بود. مجالس فوق‌العاده‌ای هم بود و تقریباً هر روز و هر شب یک اجتماع روحانی تشکیل می‌شد. و الحمدلله در اثر سعی و کوشش و فشار آقای خمینی، دولت مجبور شد که این پیشنهاد را لغو کند. بعد از اینکه این قضیه تمام شد، قضیه آن شش ماده پیش آمد که از طرف شاه پیشنهاد شده بود و همه دیدند که این بدتر از آن قضیه انجمن‌های ایالتی و ولایتی است و کسی هم که از اول مخالفت کرد، آقای خمینی بودند. بعضی از آقایان هم از اول حاضر به همکاری نبودند، ولی کم‌کم کار به جایی رسید که آنها هم ناچار شدند و گوشه و کنار تلگرافاتی می‌زدند و اعلامیه‌هایی می‌دادند و اینجا هم از ناحیه روحانیت تلگرافاتی شد و اطلاعیه‌هایی صادر گردید. در آن موقع از طرف ساواک یک



بیانات منتشر نشده مرحوم آیت الله العظمی فاضل لنکرانی در تبیین مکانات علمی و عملی شهید آیت الله صدوقی

وجودشان مایه خیر و برکت بود...

او پرسیدم: «با اینکه آذری زبان هستی، چرا شهر یزد را برای زندگی انتخاب کرده ای؟» گفت: «من همه شهرهای ایران را برای اقامت سنجیده ام و جانی را بهتر از یزد ندیده ام». علاوه بر فوایدی که عرض کردم، حضور علمای بزرگ در این شهر، خود مایه خیر و برکت زیاد برای من بود. در طول آن مدت حضور من در شهر یزد باعث شد تا اطلاعاتی درباره دین زرتشت پیدا کنم. به خاطر دارم که یک بار با کتابی برخورد نمودم که مؤلف آن یک دکتر زرتشتی بود. آن آقای دکتر در کتاب خویش نوشته بود که ازدواج با محارم در بین ما نیست، در حالی که فقهای ما در کتاب الارث بیان کرده اند که اگر مرثوئی با محرم خودش ازدواج کند و بعد فوتی پیش بیاید، ارث او را متعرض هستند و این مسئله ای بوده است که از قدیم الایام وجود داشته و آن دکتر در کتاب خویش منکر این امر شده بود.

بعد از شهادت آیت الله صدوقی، آقا زاده ایشان حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمد علی صدوقی سالی یک بار جلسهای تشکیل می دادند و همه علمای استان یزد در آن جلسه حضور پیدا می کردند. افرادی نیز از تهران و قم به دعوت ایشان به این جلسات می آمدند. یکی دو بار هم من موفق شدم به دعوت ایشان در این جلسات شرکت کنم. به خاطر دارم در یکی از این جلسات، مطالبی را راجع به حضرت امام خمینی بیان کردم که همه حاضرین متأثر شدند و گریه کردند. شهید آیت الله صدوقی درباره انقلاب نیز تلاش وافر می کردند. کمک های مالی و روحی ایشان در جبهه ها بی نظیر بود. امام خمینی نیز علاقه وافر به ایشان داشتند.

یک ویژگی ایشان که به جرئت می توانم بگویم کم نظیر بود، حافظه فوق العاده ایشان بود. زمانی که آیت الله صدوقی در قم اقامت داشتند، از صبح تا هنگام ظهر، دو الی سه درس را تدریس می کردند. ایشان هیچ گاه درسی را که قرار بود فردا تدریس کنند، شب قبل مطالعه نمی کردند، ولی ایشان قبل از تدریس، سر کلاس نگاهی به هر صفحه می انداختند و با حضور ذهن بالای خود شروع به تدریس مطالب می کردند.

باشد و هم خدمتی به انقلاب و امام راحل. یکی دیگر از ویژگی های مثبت اقامت من در یزد آشنائی با شهید آیت الله صدوقی بود. البته قبل از تبعید هم بنده با ایشان در ارتباط بودم، ولی اقامت من در یزد باعث ارتباط بیشتر بین ما شد. اکثر مواقع با ایشان به منزل ما تشریف می آوردند و یا اینکه من به خدمت ایشان می رفتم. گاهی اوقات نیز در منزل ایشان مجالس روضه ای برگزار می شد که من هم در آن مجالس شرکت و از برکات آنها استفاده می کردم. وجود آیت الله صدوقی که مرد ملائی بودند و حافظه بسیار قوی

حافظه شهید صدوقی، فوق العاده و بی نظیر بود. زمانی که در قم اقامت داشتند، از صبح تا هنگام ظهر، دو الی سه درس را تدریس می کردند. ایشان هیچ گاه درسی را که قرار بود فردا تدریس کنند، شب قبل مطالعه نمی کردند، در حالی که اکثر مدرسان هر درس را شب قبل مطالعه می کنند، ولی ایشان قبل از تدریس، سر کلاس نگاهی به هر صفحه می انداختند و با حضور ذهن بالای خود شروع به تدریس مطالب می کردند.

داشتند و در ابعاد مختلف نیز دارای فضایل انسانی بودند، خود مایه برکت و خیر برای من بود.

شهرستان یزد یکی از شهرهای خوب ایران است، شهری قابل زندگی، دنج و دارای مردمانی فعال که همگی اهل کار هستند و هیچ کس سربار کس دیگری نیست. مردم در کار هم دخالت نمی کنند و در عین حال با هم دوست می باشند. به خاطر دارم یک روز در یکی از خیابان های بزرگ یزد به یکی از دوستان قدیمی ام که اصالتا ترک بود برخورد کردم. از

بحمدالله فرصتی پیش آمد که درباره شهرستان یزد صحبتی شود. در سال های ۵۳، ۵۴ و ۵۵ من به شهر یزد تبعید شدم و بر این اساس می توانم بگویم که تا حدودی یزدی هستم. این اقامت اجباری که ثمره مخالفت من با رژیم طاغوت بود، فواید بسیاری برایم داشت و اثر سازنده ای بر سرنوشت من گذاشت. در آن زمان برخی از مردم تصویری غیرواقعی از روحانیون داشتند و هر گاه روحانی ای تبعید می شد تصور می کردند که آن شخص مرتکب جرمی شده است، ولی تبعید من و امثال من به شهرستان ها سبب شد تا مردم این معنا را حس کنند که مخالفت ما با طاغوت جنبه سیاسی و مذهبی دارد و اگر ما متعبد و متعصب به دین نبودیم، این عقوبت ها و تبعیدها برای ما پیش نمی آمد. در نهایت این تبعیدها در آگاهی مردم نقش مؤثری داشت.

خوب به خاطر دارم هنگامی که به بندرلنگه تبعید شدم، به حسینه ای که متعلق به شخصی بود می رفتم. روزی دیدم که ایشان از حضرت امام خمینی انتقاد می کنند و می گویند که چرا امام این مسائل را به وجود آوردند. من به ایشان گفتم شما امام را به خوبی نمی شناسید و بالطبع در مورد خصوصیات اخلاقی امام و فعالیت های ایشان برای آن شخص صحبت کردم. آن آقا روز بعد به من گفتند که من هیچ کدام از مطالبی را که درباره امام گفتید، نمی دانستم. تبعید من به شهر یزد علاوه بر آگاهی مردم فواید دیگری نیز داشت. در شهر یزد پس از اندکی اقامت متوجه شدم که نمی توانم بی کار بنشینم، تدریس هم که از نظر دستگاه امنیتی ممنوع بود، در نتیجه تصمیم گرفتم نوشتن شرح کتاب تحریرالوسیله امام خمینی را آغاز کنم. البته در تألیف این کتاب دقت می کردم تا کسی متوجه کار من نشود. نوشتن این کتاب را در کتابخانه مرحوم آقای وزیری آغاز کردم که ایشان لطف و محبت زیادی نسبت به من داشتند، البته آقای وزیری از تألیف این کتاب توسط من هیچ اطلاعی نداشتند. خدا را شکر می کنم که این کار از آن زمان ادامه پیدا کرد و تا به امروز حدود بیست جلد از این کتاب به چاپ رسیده است و از خدا می خواهم که این توفیق را به من عنایت کند که من بتوانم شرح این کتاب را به پایان برسانم تا بدین وسیله هم خدمتی به فقه شیعه شده



انتصاب آیت‌الله خاتمی پس از شهادت آیت‌الله صدوقی به امامت جمعه یزد، تسکینی بر رنج و درد ناشی از فقدان آن شهید همام بود. رابطه دیربای این دو عالم ربانی و بار قدیمی، شناختی عمیق را برای هر دو به ارمغان آورد که پاره‌ای از آنها در این گفتگوی دردمندانه واگویی شده است.

«شهید صدوقی و علما و مراجع» در گفت و شنود با
مرحوم آیت‌الله سید روح‌الله خاتمی

پیوسته آماده خدمتگزاری بودند...

بروند برای عقد یک آدم معمولی، ایشان واقعا با اینکه کمال رنج بود برایشان، ولی با کمال خوشرویی می‌پذیرفتند. علاوه بر این سعه صدر و بلندنظری آقای صدوقی، در صرف مال که این هم یکی از رموز موفقیت‌های آقای صدوقی بود. و بالاتر از همه آن اخلاص و تقوای ایشان بود، همان‌طوری که روزهای خود را در اختیار مردم می‌گذاشت و در اصلاح امور مردم، شب‌هایش را با خدا روابطی داشتند و بی اغراق می‌گویم از اول جوانی تا آن شب آخر عمرشان، نماز شبشان ترک نشد. بسا می‌شد که تا یک ساعت بعد از نصف شب برای اصلاح کار مردم گرفتار بودند و می‌خوابیدند و ظرف یک ساعت باز بیدار می‌شدند و نماز شب و روابط معنوی با خدا را حفظ می‌کردند، این بود که توفیق فوق‌العاده‌ای شامل حال ایشان شده بود و ایشان در زندگی این همه موفقیت پیدا کردند از حیث عمران و آبادی و از حیث دستگیری مستضعفان، از حیث خدمت به مردم که یکی از کارهایی است که افضل کارهای یک مؤمن است. ایشان همه امور مردم روش اصلاحی داشتند و موقعیتشان هم در نتیجه عملشان طوری بود که خیلی زود، کارهای بسیار دشوار و مشکل را با جزئی سعی و کوشش حل می‌کردند.

از مدیریت ایشان نکاتی را ذکر کنید.

مردم از ایشان حرف شنوایی داشتند. حتی در زمان طاغوت که رژیم با روحانیت طرف بود، آقای صدوقی طوری زندگی کرده بودند که مسئولین استان با اینکه از مرکز دستور داشتند، ولی برای احترام شخصیت ایشان، حرف شنوایی داشتند و از ایشان کارهای مردم را بهتر انجام می‌دادند. این بود که رژیم طاغوت هم با وجود فشار و اختناق نمی‌توانست در یزد کاری کند. ایشان در نتیجه اخلاق حسنه، شخصیت برجسته‌ای داشتند که مسئولین امور در برابر ایشان کوچک بودند در خیلی از موارد ایشان جلوی فسادشان را می‌گرفتند. مجموع اخلاق و فضائل آقای صدوقی چیزی بود که در کمتر کسی دیده بودم و آنچه که در ابراز ریاست و رهبری بود، در ایشان موجود بود.

شاید کسی که در مرتبه ایشان بود، در هیچ یک از استان‌ها، موقعیت ایشان را در کار خیر و ترویج نداشت. اگر بیوگرافی آقای صدوقی را خواسته باشیم بگوئیم، صرفا نباید بگوئیم که ایشان این کار را یا آن کار را کرده‌اند، باید بگوئیم چرا این کارها را کرده‌اند؟ چه در ایشان بود که این همه کار کردند؟ آن اخلاق و صفات حسنه و پسندیده اسلامی که لازمه تربیت اسلامی است، در ایشان موجود بود، ایشان این جور بودند که موفق به این امور شدند. این البته به اندازه‌ای بود که حال مزاجی اجازه می‌داد، چند کلمه‌ای عرض کردم و یک اشاره‌ای بود و حال آنکه در شرح حال ایشان باید کتاب‌ها نوشته شود.

رابطه شهید آیت‌الله صدوقی با امام چگونه بود؟

رابطه حضرت آیت‌الله صدوقی با امام از خیلی زمان‌های پیش شروع می‌شود. ایشان همان هنگامی که طلبه جوانی بودند و در قم بودند، از همان اول ورودشان برخورد دوستانه‌ای داشتند، البته مقام امام آن روز هم مقام والایی بود. یکی از کسانی که با حضرت امام مانوس بودند و عنوان رفاقت و دوستی داشتند، حضرت آیت‌الله صدوقی بود که در سفر با هم بودند و خیلی مورد لطف و محبت امام بودند و همین طور جریان دنباله پیدا کرد، زمانی که مفسله انقلاب پیش آمد و به مناسبت فعالیت‌های چشمگیری که آقای صدوقی در انقلاب داشتند، البته آن رابطه‌ها مستحکم‌تر شد و همیشه ایشان این توجهی که امام داشتند نسبت به آقای صدوقی، این را از قدیم داشتند. ■

می‌کشند به سوی خیر و به وسیله مردم این معنی انجام می‌گیرد و انجام گرفتن این مطلب از مردم، فرع بر این است که مردم توجه و ارادت و اخلاص نسبت به آن شخص داشته باشند تا رهبری‌هایی که می‌کند، انجام بدهند. خوب این همه عمران و اینکه انجام شده و این همه پولی که به وسیله آقای صدوقی خرج شده، اینها همه از مردم بوده، حالا گو این همه به عنوان وجوهات بوده یا به عنوان دیگری، بالاخره مردم داده‌اند و مردم این اعمال را انجام می‌دادند، در نتیجه این است که یک چیزهایی در وجود ایشان می‌دیدند که ارادت می‌ورزیدند و اخلاص ایشان را تشخیص می‌دادند. روی این حساب ایشان اگر اراده می‌کردند و یک چیزی می‌گفتند، مردم هم گوش می‌دادند و این در نتیجه تخلق ایشان بود به اخلاق اسلامی که حالا یک به یک آن را نمی‌توانم بشمارم.

یکی از آن چیزها تواضع ایشان بود که اخلاق حمیده بزرگی است که اسلام به آن تعلیم می‌کند و درباره آن وارد شده که هرکسی تواضع بیشتر کند، خدا هم عزت و برتری و شرافت بیشتر به او می‌دهد، و ایشان هم در نهایت درجه تواضع بوده به کوچک و بزرگ، به شریف و وزین، واقعا یک مردی بود به تمام معنا متواضع، همان طور که خدا دستور می‌دهد به پیغمبرش که تو باید نهایت تواضع و فروتنی را نسبت به مومنین داشته باشی. این خلق اسلامی و خلق پیغمبرگونه در آقای صدوقی به حد اعلا موجود بود که حتی به بچه‌ها چنان تواضع می‌نمود و محبت می‌کرد که بچه‌ها با یک ملاقات، واقعا ارادتمند ایشان می‌شدند. در نتیجه این اخلاق و اصلاح کار، مردم، آمادگی برای پذیرفتن مردم و رفع احتیاجات مردم بود که این مرد اگر مدتی نخوابیده بود و می‌خوابید و اگر یک کسی حتی برای کاری جزئی

یکی از خصلت‌های برجسته ایشان، تواضعشان است که اسلام به آن تعلیم می‌کند و درباره آن وارد شده که هرکسی تواضع بیشتر کند، خدا هم عزت و برتری و شرافت بیشتر به او می‌دهد، و ایشان هم در نهایت درجه تواضع بود، به کوچک و بزرگ، به شریف و وزین، واقعا یک مردی بود به تمام معنا متواضع، همان طور که خدا دستور می‌دهد به پیغمبرش که تو باید نهایت تواضع و فروتنی را نسبت به مومنین داشته باشی.

و شخصی کارشان داشت، ایشان می‌سپرد که مرا بیدار کنید. تمام مردم را می‌پذیرفت و امور مردم را به لطف و محبت اصلاح می‌کرد. صحبت کردنش گرم، برخوردش با اشخاص با کمال تواضع بود، به طوری که نبود کسی که یک برخورد با آقای صدوقی کرده باشد و نسبت به ایشان ارادت نوزد، بی‌اختیار نباشد در اینکه اطاعت فرمانش را بکند.

یکی از چیزهایی که خدا به ایشان اعطاء کرده بود که رمز موفقیتشان بود، این بود که ایشان خواب و بیداری‌شان، در اختیار خودشان بود. اگر یک شبانه روز خواب نمی‌رفت، خستگی در ایشان پدید نمی‌آمد و اگر که شبانه روز رنج می‌کشید، هیچ به روی خود نمی‌آورد. مثلا دعوت می‌کردند که آقا به فلان دهی

لطفا نحوه آشنایی خود را با مرحوم شهید آیت‌الله صدوقی بیان کنید؟

آشنایی اینجانب با آیت‌الله شهید صدوقی به زمان‌های بسیار دور برمی‌گردد و آن وقتی است که ایشان و من در عنوان جوانی بودیم، من در اصفهان مشغول تحصیل بودم و ایشان هم بعد برای تحصیل تشریف آوردند و در اولین برخوردی که داشتیم، نمی‌دانم در نتیجه توافق روحی یا در نتیجه اخلاق حسنه ایشان بود که همان وقت یک پیوند محبتی بین من و ایشان موجود شد، به طوری که تصور می‌شد سال‌ها با هم مانوس و رفیق بوده‌ایم و از آن روز دیگر، روز به روز این پیوند محکم‌تر شد. ایشان مدتی در قم بودند و من هم قم بودم و بعد از اینکه من به اردکان آمدم، ایشان هم به یزد آمدند و بعد از ورودشان به یزد ما باز روابطمان خیلی توسعه پیدا کرد و روابط معنوی هم که برقرار بود و متصل مستحکم‌تر می‌شد تا حتی منجر به این شد که یک وصلتی هم بین ما بشود و پسر ایشان، داماد بنده شود و در نتیجه اینکه بچه‌هایمان از نسل من و ایشان باشند، اینها بیشتر باعث تحکیم روابط دوستیمان شد و به علاوه آن جهات معنوی که بین من و ایشان برقرار بود. خلاصه سیر آشنایی من و ایشان تا زمان شهادتشان این بود.

قدری پیرامون شخصیت اخلاقی و علمی شهید آیت‌الله صدوقی توضیح بفرمائید؟

راجع به شخصیت علمی و اخلاقی آقای صدوقی، خوشبختانه در این ایام بسیار گفته شده، من هم در مصاحبه‌ها و نوشته‌ها مواردی را گفته‌ام، ولی فضائل اخلاقی ایشان به حدی است که هرچه هم انسان بگوید، کم گفته است. معمولا وقتی می‌خواهند از بزرگان، تمجید و تعظیمی بکنند، به طور معمول می‌آیند و کارهایی را که انجام داده، خیراتی از وجود ایشان نصیب مردم شده، اینها را گویند گمانی که در وصف آنها صحبت می‌کنند، می‌گویند. به نظر من البته اینها هم باید گفته شود، ولی عمده چیزی که هست، اینکه ما شرح زندگی بزرگان را که می‌گوئیم نه از باب این است که بخوایم آنها را تعظیم کنیم و سودی برای آنها ببخشیم، بلکه می‌خواهیم فضائل آنها را بگوئیم که دیگران هم تاسی بکنند و این یکی از وسایل تربیتی است که انسان فضائل و اخلاقیات و رفتار بزرگان را برای دیگران الگو قرار بدهد. تا دیگران تاسی بکنند و بنابراین ما اگر در فضائل و شخصیت آقای صدوقی می‌گوئیم که این همه خیرات و برکات از وجود ایشان نصیب جامعه اسلامی شده، از قبیل: عمران و آبادی‌ها، تشکیل حوزه علمیه، از قبیل: کمک‌هایی که به مستضعفین می‌کردند و ... از کارها و حسناتی که از ایشان مانده و ثبت شده، بهتر این است که ببینیم سر و رمز و منشا اینها چیست؟ ببینیم سر اینکه ایشان این قدر موفق بوده‌اند که خیر و برکت از وجود ایشان تراوش بکند، چیست؟ البته شرح و تفصیل نمی‌توانم بدهم، اما به طور اجمال باید عرض بکنم که آقای صدوقی این طوری که من مشاهده‌شان کردم، همچنان که علامه حلی در باره خواجه طوسی می‌گوید: «من در میان این همه علما و دانشمندان و بزرگان که دیدم، او فاضل‌ترین و برترین کسانی بود از حیث اخلاق.» من هم باید درباره ایشان همین را عرض کنم، واقعا من در زندگی خود کمتر کسی را به جامعیت اخلاقی حضرت آیت‌الله صدوقی دیده بودم.

ایشان واقعا متخلق بود به اخلاق اسلامی و رمز موفقیت ایشان در این امور، همان اخلاق اسلامی ایشان بود، به جهت اینکه کارهایی که این جور اشخاص، رهبرها، روسا، علما و مراجع انجام می‌دهند، شخصا خودشان انجام نمی‌دهند. اینها مردم را



● درآمد

نگاه پدرانه و دلسوزانه شهید صدوقی نسبت به همه مردم، به ویژه نسل جوان، در ذهن تمام کسانی که با ایشان آشنا می‌شدند، تصویری از یک پدر رؤوف، حکیم، عالم و گره‌گشا را بر جای گذاشته و بدیهی است که این نقش در ذهن یگانه پسر ایشان بسیار پررنگ‌تر از دیگران است.

حجت الاسلام صدوقی در این گفتگو به شیوه پدر و با همان لحن ساده و صمیمی، از لحظات پر بار در کنار پدر بودن سخن می‌گوید و لحن و تعبیرش، خاطره دلنشین آن شهید همام را در خاطر زنده می‌کند.

■ «شهید صدوقی در قامت یک پدر» در گفت و شنود شاهد یاران
با حجت الاسلام و المسلمین محمد علی صدوقی

پدر مهربان همه بودند...

از دوران کودکی و از نقش پدرانه ایشان چه خاطره‌ای دارید؟

به هنگام صحبت از نقش پدرانه ایشان باید ابتدا از محبت فوق‌العاده ایشان شروع کنیم و نیز عدم تبعیض بین فرزندان. من اولاد هفتم خانواده و آخرین فرزند و تنها پسر خانواده بودم، چون پسری هم که قبل از من به دنیا آمد، در شش سالگی فوت کرد، حاج آقا در اظهار محبت نسبت به من و خواهرانم طوری رفتار نمی‌کردند که من تصور کنم ویژگی خاصی در خانواده دارم. حاج آقا محبتشان را به گونه‌های مختلف نشان می‌دادند، به خصوص اگر کسالتی یا مشکلی برای ما پیش می‌آمد، روی روحیه ایشان اثر می‌گذاشت، یادم هست وقتی یکی از همشیره‌ها ناراحتی پیدا کرده بود، هر چند بیماری سختی هم نبود، شنیدم که حاج آقا به یکی از دوستانشان می‌گفتند هر وقت صدای سرفه او را می‌شنوم، احساس می‌کنم در سینه من خنجر می‌بالا و پائین می‌رود. والد می‌گفتند قم که بودیم، ششمین دخترمان که به دنیا آمد، کسالتی داشت و حاج آقا بسیار نگران و آشفته بودند و یکی از همسایه‌ها می‌گفت: «خوب است که حاج آقا پنج تا دختر دیگر هم دارد. اگر یکی داشت چه می‌کرد؟»

یکی بعد رفت و مهربانی ایشان بسیار بارز بود و دیگر بُعد تربیتی ایشان. حاج آقا توجه بسیار دقیقی به این مقوله داشتند، اما ابعاد تربیتی را بیشتر با عملشان به ما می‌فهماندند نه با گفتارشان. در مورد احترام به افراد دیگر و به بزرگ‌ترها بسیار مقید بر این امر بودند. شاید عده‌ای از روحانیون بودند که از لحاظ موقعیت اجتماعی و علمی، چندان هم سطح ایشان نبودند، ولی از لحاظ سنی چند سالی بزرگ‌تر بودند، امکان نداشت که حاج آقا در جلسه‌ای مقدم بر آنان وارد شوند یا بنشینند و ادبی را که نسبت به همه افراد، به خصوص نسبت به روحانیون داشتند، با عمل خود به ما نشان می‌دادند.

با اینکه خودشان بسیار مقید به انجام عبادات، دعاها، نمازهای نافله و مستحبات بودند، در عین حال امر و نهی زبانی نمی‌کردند و در عمل، تقید خود را نشان می‌دادند. همسران می‌گفت که یک شب که حاج آقا منزل ما مهمان بودند، رختخواب برایشان

پهن کردم و حاج آقا رفتند و وضو گرفتند. ایشان بسیار مقید بودند که همیشه با وضو باشند، مخصوصاً به هنگام خواب. حاج آقا گفته بودند: «مریم خانم! چقدر خوب است که انسان به هنگام خواب وضو داشته باشد، چون خوابش حکم عبادت را پیدا می‌کند.» و به این شکل به ایشان فهمانده بودند که این کار را بکنند. همیشه با زبان آرام و غیر مستقیم حرف‌هایشان را می‌زدند و به همین دلیل حرفشان تأثیر زیادی داشت. عطفوت و مهربانی ایشان تنها نسبت به خانواده نبود، بلکه نسبت به مردم هم همان گونه بودند.

چهارده پانزده ساله بودم که ایشان به منطقه‌ای به نام مهریز به جایی به نام تزرجان دعوت شده بودند و من همراهشان بودم. ساعت حدود ۱۲ شب و جاده‌ها فوق‌العاده خراب بودند. وسط جاده ناگهان چوپانی که با گله گوسفندی می‌رفت، دست بلند کرد. حاج آقا گفتند: «بایستید ببینیم چه می‌گوید.» چوپان گفت: «آب می‌خواهم.» ما هم متأسفانه در ماشین آب نداشتیم. حاج آقا پرسیدند: «گوسفندها شیر ندارند که بتوانی بدوشی و بخوری؟»

حاج آقا با اقشار مختلف جامعه، از مستضعف‌ترین فرد گرفته تا متمول‌ترین افراد مراوده داشتند. یادم هست فردی حاج آقا را برای افطاری دعوت کرده بود و ایشان به من گفتند بیا برویم و رفتیم. در محله‌های بسیار پائین شهر و خانه‌های بسیار فقیرانه و ساده بود که نشان می‌داد چه زندگی محدودی دارد، ولی حاج آقا با روئی گشاده و خیلی راحت دعوت او را پذیرفته بودند و از آن طرف هم به خانه کسانی که مسلمان بودند و مشکل اخلاقی نداشتند، به جرم اینکه پولدار بودند، از رفتن امتناع نمی‌کردند و دعوتشان را می‌پذیرفتند.

گفت: «نه، گوسفندهای ما همه نر هستند.» حاج آقا گفتند: «بیا با ما برویم.» چوپان گفت: «نمی‌توانم گوسفندها را رها کنم.» چیزی که خوب به یادمانده، قیافه نگران حاج آقا از شنیدن این حرف مرد چوپان بود. وقتی که به اولین آبادی رسیدیم، حاج آقا گفتند: «در اولین خانه را بزنید.» اتفاقاً صاحب خانه با حاج آقا آشنا بود. حاج آقا مقداری پول به او دادند و گفتند: «چوپانی تشنه است. اسبی چیزی کرایه کن و به او آب برسان.» اسب و قاطر به خاطر خرابی جاده‌ها نتوانستند از ماشین می‌رفتند. به هر حال کسی را پیدا کردند که آب را برای چوپان ببرد که بعد معلوم شد چوپان آب نمی‌خواسته و پول می‌خواسته، منتهی خجالت کشیده بود بگوید. حاج آقا گفته بودند: «اگر می‌گفت پول می‌خواهم، هم ما این قدر ناراحتی نمی‌کشیدیم، هم به او پول می‌دادیم و مشککش حل می‌شد.» و با وقتی افرادی مراجعه و مشکلاتشان را مطرح می‌کردند، ایشان حتی الامکان تلاش می‌کردند مشکل او را حل کنند و به خصوص روی بیماری و مشکلات خانوادگی، بسیار حساس بودند.

اشاره کردید که امر و نهی زبانی در شیوه ارشادی ایشان جای چندانی نداشت. در تصاویری که از ایشان به جا مانده، افراد با تیپ‌های مختلف در کنارشان هستند. آیا ایشان مثلاً نسبت به تراشیدن ریش یا زدن کراوات، حساسیت ویژه‌ای نشان نمی‌دادند و نحوه برخوردشان با این گونه مسائل چگونه بود؟

از نظر فقهی ایشان در این زمینه اطلاعی نداشتیم، ولی ایشان با این گونه افراد هم حشر و نشر داشتند و امر و نهی‌ای هم از ایشان ندیدم. اگر بخواهم تشبیه کنم، شما چنین برخوردی را در سیره امام هم می‌بینید. مسئولینی از ایشان حکم گرفتند و در رده‌های بالا هم بودند و مسئله تراشیدن ریش را رعایت نمی‌کردند. حتی یک بار از یکی از همین آقایان پرسیدم که آیا امام در این باره به شما چیزی نگفتند؟ ایشان گفت که خیر! امام در این مورد امر و نهی‌ای نکردند. من این سخن را با واسطه شنیدم و لذا ترجیح می‌دهم که این حرف را اگر خواستید نقل کنید، مستند کنم. به هر حال ایشان می‌گفت که در ابتدای انقلاب، شهید بهشتی و آیت الله موسوی اردبیلی نزد امام می‌روند و می‌گویند: «بسیاری از قضاتی که ما با آنها کار



می‌کنیم، ریش خود را می‌زنند و انجام این فعل حرام با شغل فضاوت سازگاری ندارد. تکلیف چیست؟» امام می‌فرمایند: «ممکن است آنها از کسانی تقلید کنند که زدن ریش را حرام نمی‌دانند.» و در این حد هم اکتفا نکرده و تذکر داده بودند که: «شما حق ندارید بروید و از قاضی سؤال کنید که تو مقلد که هستی؟».

یعنی حمل به صحت کردن...

که فی‌الواقع در دستورات اسلامی ما بسیار بر آن تأکید شده و متأسفانه الان به‌گونه‌ای است که در بسیاری از صحبت‌ها، سخن‌ها و موضع‌گیری‌ها، نه تنها حمل به صحت نمی‌کنیم که برعکس، به راحتی شاید حکم به حرمت را بر بعضی از مسائل، بار می‌کنیم. به‌هرحال حاج‌آقا با اقشار مختلف جامعه، از مستضعف‌ترین فرد گرفته تا متمول‌ترین افراد مراد شده بودند. یادم هست فردی حاج‌آقا را برای افطاری دعوت کرده بود و ایشان به من گفتند بیا برویم و رفتیم. در محله‌های بسیار پائین شهر و خانه‌های بسیار فقیرانه و ساده بود که نشان می‌داد چه زندگی محدودی دارد، ولی حاج‌آقا با روئی گشاده و خیلی راحت دعوت او را پذیرفته بودند و از آن طرف هم به خانه کسانی که مسلمان بودند و مشکل اخلاقی نداشتند، به جرم اینکه پولدار بودند، از رفتن امتناع نمی‌کردند و دعوتشان را می‌پذیرفتند. واقعیت همین است که وقتی می‌گویند روحانی باید ملجاء، پناه و پدر همه باشد، ایشان این گونه بودند. البته از آن طرف هم اگر ایشان احساس می‌کردند کسی نسبت به معتقدات، نسبت به ائمه معصومین(ع)، نسبت به حضرت زهرا(س) کوچک‌ترین بی‌مبالاتی در حرف زدن کرده، شدیداً برخورد می‌کردند و عصبانی می‌شدند. ایشان با مردم ارتباط وسیعی داشتند.

در امور عبادی یا فرزندان چه برخوردی داشتند؟

رابطه ما به گونه‌ای بود که اگر ایشان مثلاً می‌پرسیدند آیا نمازت را خواندی و کمی به غروب مانده بود و نخوانده بودیم، شرم‌ان می‌شد به ایشان دروغ بگوئیم و ایشان می‌گفتند: «پس اول برو نمازت را بخوان و بعد بیا» و یا گاهی با ملاطفت می‌پرسیدند: «نمازت را خواندی؟» توجه به قرآن و عبادات را پیوسته در رفتارهای ایشان می‌دیدیم.

اشاره کردید که ایشان هم با قشر مستضعف و هم با قشر سرمایه‌دار رفت و آمد داشتند. در شرایط انقلابی که نوعی تقابل با سرمایه‌دارها وجود داشت، مشاهده می‌کنیم که آیت‌الله صدوقی با روی گشاده با این افراد برخورد می‌کردند و امنیت سرمایه‌داری در یزد، بیش از شهرهای دیگر بوده است. آیا این نحوه برخورد برای ایشان تبعاتی نداشت و فشارهایی را بر ایشان تحمیل نمی‌کرد؟ ایشان برای خودشان چهارچوب مشخصی داشتند که همان چهارچوب شرع و احکام اسلام بود. بعد از انقلاب بعضی از تندروی‌ها بود و به‌ویژه جوانان نسبت به بعضی از رفتارها انتقاد داشتند، اما ایشان روشی را در پیش گرفتند که حتی یکی از کارخانه‌ها تعطیل نشد و این آمار شاید برای شما جالب باشد که در اکثر جاهای کشور، سطح تولید در کارخانه‌ها پائین آمد، ولی ما در یزد افزایش تولید داشتیم. اکثر کسانی که تندروی

ملت‌به اول انقلاب، کارها به نحو مناسبی در یزد دنبال شدند. با توجه به درایتی که ایشان در مورد اقتصادی داشتند، این سس‌وال مطرح می‌شود که آیا سابقه مطالعات اقتصادی هم داشتند؟

چون من اختلاف سنی زیادی با حاج‌آقا داشتم و خیلی با ایشان نبودم، از نظر مطالعاتی خیلی نمی‌دانم که چه چیزهایی را مطالعه می‌کردند، ولی در زمینه مسائل اقتصادی و کار و کارگری، نظریاتشان طوری بود که معمولاً از طرف صاحب‌نظران هم مورد قبول بودند. از سوی دیگر می‌بینم ایشان موقعی که در قم تحصیل و سپس تدریس می‌کردند و مدیریت حوزه در اختیارشان بود، در کار تولید و کشاورزی و دامپروری هم فعال بودند. ایشان در عباس‌آباد در نزدیکی دلیجان، زمینی را اجاره کرده بودند و در نزدیکی‌های قم هم کشاورزی و دامپروری می‌کردند و هم در آنجا قهوه‌خانه‌ای بود و ایشان بر آن هم نظارت داشتند، چون سعی داشتند از وجوهات شرعی استفاده نکنند.

آیا تا آخر عمر این تقیه را داشتند؟

البته وقتی به یزد آمدند، دیگر نمی‌توانستند مثل سابق در اموری که عرض کردم فعالیت کنند.

این سؤال را از این جهت مطرح می‌کنم که برخی شبهه‌افکنی می‌کنند که شهید آیت‌الله صدوقی در مسائل اقتصادی، بسیار مبسوط‌الید بودند. آیا اینها را از وجوهات شرعی می‌پرداختند، یا منابع درآمدی دیگری داشتند، یا از کمک خیرین و هدایای مؤمنین بود و یا ایشان سرمایه‌گذاری‌هایی هم داشتند؟

عمده کارهایی که حاج‌آقا انجام می‌دادند از کمک‌ها و خیرات و وجوهات بود و اموال شخصی نداشتند. مثلاً وقتی زلزله‌ای یا سیلی می‌آمد، ایشان بلافاصله ده بیست نفر را صدا می‌زدند و می‌گفتند این کارها باید بشود و اینها ستادی را تشکیل می‌دادند و پول می‌دادند و کمک می‌کردند. یا مثلاً حسابی که برای جبهه باز کرده بودند، پول زیادی در آن ریخته می‌شد. حاج‌آقا خودشان در آن پول نمی‌ریختند، چون نداشتند، ولی مستضعف‌ترین تا متمول‌ترین افراد به این حساب کمک می‌کردند و گاهی اوقات هم حاج‌آقا با همان شیوه‌های مدبرانه‌ای که داشتند به افرادی اشاره می‌کردند که به این حساب پول واریز کنند. روش خاصی هم داشتند. یادم هست حاج‌آقا داشتند مسجدی می‌ساختند و یکی از همین افراد متمول داشت وضو می‌گرفت. سلام و احوال‌پرسی می‌کردند، حاج‌آقا گفتند: «می‌بینم که مدتی است در فکر هستی.» آن مرد پرسید: «حاج‌آقا چه فکری؟» حاج‌آقا گفتند: «اینکه می‌خواهی برای ساخته شدن این مسجد کمک کنی، ولی نمی‌دانی چقدر باید بدهی. من می‌گویم که هرچه بیشتر، بهتر!» و به این نحو به آن مرد گوشزد کردند که کمک کند که کمک نسبتاً خوبی هم کرد. ایشان ارتباطات گسترده مردمی داشتند و افراد با میل و علاقه، اموالشان را هرچند اندک به دست ایشان می‌سپردند که در راهی که صلاح می‌دانستند خرج کنند. حاج‌آقا می‌گفتند: «یک بار پیرزنی ۷ تا دانه انار آورد و به من داد. پرسیدم: مادراً اینها چیست؟ گفت من در حیاطم درخت اناری دارم که امسال برای اولین بار، میوه داده. این ۷ تا انار، بار این درخت است که آورده‌ام تا شما به دست بچه‌هایی که در دستگیرها هستند، برسانید.» حاج‌آقا همیشه می‌گفتند: «اسلام و امام چه کرده‌اند که پیرزنی تمام دار و ندارش را این‌طور می‌آورد و می‌دهد که نه تنها ارزش معنوی که ارزش مادی آن هم به نسبت آدم متمولی که یک صدم دارائی‌اش را می‌بخشد، خیلی بیشتر است. آدمی که دویست میلیون سرمایه دارد، یک میلیون و ده میلیون برایش پولی نیست، ولی چنین آدم‌هایی همه اموالشان را می‌دهند».

هدایایی که به مردم می‌دادند از چه محلی بود؟

ایشان نسبت به افرادی که نزد ایشان می‌آمدند، بسیار مشوق بودند. مثلاً واعظی که می‌آمد به یزد و تازه منبری شده بود، ایشان عبا نائینی خوبی می‌خریدند و برای تشویق به او می‌دادند. حاج‌آقا سواً آقا بودن و آقا‌زاده بودن، از خواین یزد بودند، لذا در بخشش یگانه بودند. بخشش ایشان اما بی‌حساب و کتاب هم نبود. در اعیاد اشخاصی که می‌آمدند، حاج‌آقا به آنها سکه‌های امام زمان و یا دو ریالی و پنج ریالی به عنوان تبرک می‌دادند، ولی به افراد نیازمند کمک‌های خوبی می‌کردند. این‌طور نبود که حساب نداشته باشند و اتفاقاً خیلی در این قضیه دقیق بودند. یادم هست که یکی از بزرگان به پول نیاز داشتند. حاج‌آقا ۲۰ هزار تومان داخل پاکت گذاشتند و به من

می‌کردند، وابسته به گروه‌های خاصی بودند. اینها به کارخانه‌ها می‌رفتند و علیه سرمایه‌دارها سخنرانی و جو آنجا را متشنج می‌کردند و هدفشان به تعطیلی کشاندن آن واحد تولیدی بود. چند بار که این قضیه پیش آمد، حاج‌آقا رسماً اعلام کردند که هیچ کس تحت هیچ عنوانی، حق ایراد سخنرانی در کارخانه‌ها و کارگاه‌های تولیدی را ندارد، مگر اینکه از ناحیه من معرفی شود. حتی روحانیونی که می‌خواستند برای سخنرانی بروند، باید از طرف حاج‌آقا مجوز می‌داشتند و به این ترتیب تشنج و اختلالگری در استان یزد متوقف شد. از آن طرف سرمایه‌دارها را هم پله و رها نکردند و کسانی را که بر اساس احکام شرع اثبات می‌شد که سرمایه‌ای ناصحیح گرد آورده‌اند، اموالشان گرفته شد.

پس در یزد هم مصادره اموال پیش آمد؟

بله و در مورد عده‌ای هم طبق احکام اسلامی اعلام کردند که باید دو خمس از اموالشان را بدهند و با شناختی که ایشان داشتند، این افراد مشخص بودند. به بعضی‌ها هم دستور دادند که خمس خود را بدهند. این کار در حداکثر صحتی که ممکن بود انجام شد و تقریباً همه می‌دانستند که کسی بیهوده به سراغش نخواهد آمد. حتی یادم هست که دادگاه انقلاب به بانک‌ها اعلام کرد که چک‌های بالای ۵۰۰ هزار تومانی را

یادم هست که یکی از بزرگان به پول نیاز داشتند. حاج‌آقا ۲۰ هزار تومان داخل پاکت گذاشتند و به من گفتند ببر بده. روی پاکت مطلبی بود که حاج‌آقا خط زدند. گفتم: «شما که دارید ۲۰ هزار تومان می‌دهید، یک پاکت نو هم بدهید که رویش چیزی ننوشته باشد.» حاج‌آقا گفتند: «این ۲۰ هزار تومان را موظفم به ایشان بدهم، چون خانواده دارد و نیازمند است، ولی اگر پول را در پاکت سفید بگذارم، اسراف کرده‌ام، چون به این کار نیازی نیست و از پاکت سفید می‌شود در جای مناسب خودش استفاده کرد.»

پرداخت نکنند تا وقتی که طرف تأیید داستانی ببرد. یادم هست که حاج‌آقا شدیداً از این کار ناراحت شدند و گفتند: «این چه کاری است که می‌کنید؟ این کار نامنی اقتصادی پیش می‌آورد و دیگر کسی پولش را در بانک نمی‌گذارد و از آن طرف هم هیچ اثری بر آن مترتب نیست، چون اگر کسی بخواهد پول بگیرد، فقط کافی است که چک بالای ۵۰۰ تومان نکشد و مبلغ را به چک‌های متعدد زیر ۵۰۰ تومان خرج کند.» به‌هرحال این رویه را لغو کردند. حاج‌آقا در کنار حمایت از سرمایه‌داران درستکار، برخورد‌های قاطعی هم با سرمایه‌اندوزی نادرست داشتند، ولی به دلیل درایت و بصیرت ایشان، با وجود جو



عبدالرحیم خان که شما در آنجا درس می خواندید، تدریس می کردند؟ نحوه برخورد ایشان با طلبه ها و تذکراتی که می دادند چگونه بود؟

با طلبه ها بسیار مهربان بودند و احترام فوق العاده ای برای کسی که لباس روحانیت بر تن داشت، قائل بودند. در پوشیدن لباس، تمیز بودن لباس، کوتاه بودن مو بسیار حساس بودند. موقعی که موی طلبه بلند بود،

حساس بودند و با ملاطفت تذکر می دادند. حساسیت دیگری هم داشتند و آن هم این بود که کسی که لباس روحانیت دارد، خوب نیست ساعت به دستش ببندد. از ژولیدگی و کثیف بودن بسیار بدشان می آمد و در مورد رفتار بر سر سفره، اگر طلبه ای مراعات نمی کرد، به شکل ضمنی به او تذکر می دادند. اگر در خیابان می دیدند که یک روحانی سیگار می کشد، فوق العاده نگران می شدند و یا اگر حرکتی که مناسب یک روحانی نبود، می دیدند، تذکر می دادند. اوایل طلبگی من ایشان همیشه به مدرسه می آمدند و درس می دادند. معمولاً کسی که خارج درس می دهد، دیگر سطح درس نمی دهد، ولی ایشان نه تنها سطح درس می دادند که لمعه و مکاسب و رسائل هم می گفتند.

آیا برای عموم هم درس داشتند؟

شبه های جمعه درس تفسیر داشتند که جلسات سیاری بود و هر هفته در خانه کسی برگزار می شد. اول رسم بود که آداب خواندن قرآن و تجوید گفته می شد و رسم بود که یک ساعتی قرآن می خواندند و غلط یکدیگر را می گرفتند و بعد هم حاج آقا تفسیر می گفتند.

آیا در مورد واکنش ایشان نسبت به واقعه ۱۵ خرداد ۴۲ و دستگیری امام خاخره ای به یادتان مانده است؟

بله، من متولد ۱۳۲۸ هستم و حوادث قبل از آن را هم به یاد دارم. قبل از ۱۵ خرداد، مسئله انجمن های ایالتی و ولایتی و رفرا دوم انقلاب سفید بود. یادم هست که در قضیه انجمن های ایالتی و ولایتی که امام قیامشان را شروع کردند، حاج آقا اکثر شبها با علمای یزد جلسه داشتند و درباره این موضوع صحبت می کردند و در روز ۶ بهمن که رفرا دوم شاه برگزار می شد، حاج آقا از منزل بیرون نرفتند. منزل ما در کنار روضه محمدیه (حظیره فعلی) بود و تا خیابان فاصله چندانی نداشت و صدای شعارهای جاوید شاه و امثال اینها به خانه می آمد. یادم هست که حاج آقا در اتاق نشسته بودند و وقتی این صداها آمد، اشک بر گونه های ایشان جاری شد و بسیار ناراحت بودند، طوری که سوال پرانگیز بود که نسبت به حرکت چهار نفر که علم و کتلی راه انداخته اند و شعار می دهند، ایشان چرا این طور عکس العمل نشان می دهند. جریان ۱۵ خرداد که پیش آمد، ایشان از علمائی بودند که تصمیم گرفتند برای مسئله مرجعیت امام به تهران بروند و اگر اشتباه نکنم مرحوم صالحی کرمانی هم از کرمان آمدند و با هم رفتند. من خیلی کوچک بودم و موقعیت را تشخیص نمی دادم، ولی

یادم هست که بزرگ ترها نگران بودند. یادم هست موقعی که حاج آقا داشتند راه می افتادند، من گریه ام گرفت و در کوچه دنبال ایشان دویدم. ایشان مرا برگرداندند و گفتند: «گریان توی کوچه نیا». ایشان جزو اولین کسانی بودند که به تهران رفتند و تلاش فراوانی برای مرجعیت امام کردند که به واقع اگر تلاش های ایشان و سایر علما و روحانیون نبود، بحث محاکمه صحرانی امام مطرح شده بود و با حضور علما بود که جلوی این فاجعه گرفته شد.

فعالیت های سیاسی و مبارزاتی شهید صدوقی از سال ۴۲ تا ۵۷ به چه نحو بود؟

پس از آبان ۴۳ که امام دستگیر و تبعید

حاج آقا خیلی بی محابا عمل می کردند، ولی ما احتیاط می کردیم. یادم هست یک بار رفته بودم قم یا جای دیگری و به هر حال یزد نبودم و اعلامیه ای از حضرت امام آمده بود که ضبط و تایپ کرده بودند، اما چون من نبودم، به جای امروز، فردا چاپ شده بود. حاج آقا شب بالای منبر به همه خبر داده بودند که این اعلامیه دیروز رسید، ولی ببخشید چون محمدعلی نبود، امروز تکثیر شد و دیر شد! ما همگی گفتیم حاج آقا! چنین چیزی را که بالای منبر نمی گویند. ایشان می گفتند مهم نیست.

شدند، خفقان سنگینی بر تمام کشور حکمفرما شد و هیچ کس جرئت اینکه نام امام را بالای منبر ببرد، نداشت، ولی آیت الله صدوقی ارتباطات گسترده ای به خصوص در زمینه رساندن وجوهات به امام داشتند که اتفاقاً رژیم هم نسبت به این قضیه خیلی حساس بود. ایشان به گونه های مختلف سعی داشتند که این حمایت را از امام داشته باشند، مکاتباتی را با امام انجام می دادند که متأسفانه نتوانستیم آنها را نگه داریم.

ارتباط تلفنی هم داشتند؟

خیر، در آن زمان ارتباط تلفنی اساساً کم بود و امام هم مایل نبودند که ارتباطات به صورت تلفنی باشد. حتی اعلامیه هایی که امام می دادند، برای پاریس خوانده می شد و ما هم از آنجا می گرفتیم و ضبط می کردیم.

یکی از مراکز عمده ضبط و ثبت و پخش اعلامیه های امام، یزد بود. در این مورد توضیح بیشتری بدهید.

شاید اولین یا عمده ترین جای نشر اطلاعیه های امام، یزد بود. رویه هم این گونه بود که در نجفی اعلامیه ها را برای تیمی که در پاریس بودند می خواندند. گروه هایی که معمولاً در اطراف بنی صدر آنها را برای ما می خواندند و ما هم بلافاصله به صورت دستنویس یا تایپ در می آوردیم. اوایل خیلی برای تکثیر آنها مشکل داشتیم. یکی از برادرها گفت: «در یکی از مدارس جنوب شهر دستگاه استنسیل هست. آیا اجازه هست بروم بیاورم؟» حاج آقا گفتند: «اگر می توانی برو و بیاور» که شبانه رفت و آورد. بعد از آن می خواندند و ما هم می کردیم تا بعد که یکی از یزدی های متهول مقیم تهران یک دستگاه زیراکس تهیه کرد و به شکلی به ما رساند و ما در زیرزمین خانه تعبیه کردیم و کارمان راحت شد. به سه چهار نفر هم بیشتر نمی شد اطمینان کرد. حاج آقا خیلی بی محابا عمل می کردند، ولی ما احتیاط می کردیم. یادم هست یک بار رفته بودم قم یا جای دیگری و به هر حال یزد نبودم و اعلامیه ای از حضرت امام آمده بود که ضبط و تایپ کرده بودند، اما چون من نبودم، به جای امروز، فردا چاپ شده بود. حاج آقا شب بالای منبر به همه خبر داده بودند که این اعلامیه دیروز رسید، ولی ببخشید چون محمدعلی نبود، امروز تکثیر شد و دیر شد! ما همگی گفتیم حاج آقا! چنین چیزی را که بالای منبر نمی گویند. ایشان می گفتند مهم نیست. به هر حال ما در



گفتند ببر بده. روی پاکت مطلبی بود که حاج آقا خط زدند. گفتند: «شما که دارید ۲۰ هزار تومان می دهید، یک پاکت نو هم بدهید که رویش چیزی ننوشته باشد». حاج آقا گفتند: «این ۲۰ هزار تومان را موظفم به ایشان بدهم، چون خانواده دارد و نیازمند است، ولی اگر پول را در پاکت سفید بگذارم، اسراف کرده ام، چون به این کار نیازی نیست و از پاکت سفید می شود در جای مناسب خودش استفاده کرد.» بیست هزار تومان را می دهند، ولی پاکتی را که شاید در آن دوران، ده شاهی هم قیمت نداشت، اسراف نمی کنند. یا مثلاً کاغذهایی که برای ایشان می آمد، معمولاً به اندازه یک کاغذ ۴ بود و غالباً هم نصف صفحه را بیشتر ننوشته بودند. امکان نداشت که حاج آقا از بخش سفید آن کاغذ استفاده نکنند. حتی اگر یک چهارم صفحه هم سفید مانده بود، حاج آقا کاغذ را می بریدند و از آن قسمت استفاده می کردند. البته ایشان از لحاظ مصرف سهم امام هم دید گسترده ای داشتند. مثلاً بسیاری از آقایان از سهم امام در ساخت مدرسه، حمام و مسجد استفاده نمی کردند، ولی ایشان اجازه می دادند که از سهم امام صرف این کارها بشود و تشویق هم می کردند. حاج آقا در ساخت مسجد هم پیشقدم می شدند و کمک می کردند و جوانها را تشویق می کردند که در ساختن مسجد کمک کنند و می گفتند: «حسن چنین آدمی نسبت به مسجد با کسی که پدرش دست او را می گیرد و می برد به مسجد، خیلی فرق می کند، چون خودش در ساخت آن مشارکت داشته است و مسجد را از خودش می داند.» من زیاد شاهد بودم که ایشان سهم امام را در ساخت مسجد، حمام، مدرسه و امور خیر صرف می کردند.

آیا شما به خواست مرحوم پدرتان به سلک روحانیت در آمدید یا علاقه شخصی داشتید؟

ایشان اصراری نکردند، ولی یادم هست کلاس ششم ابتدائی که بودم، حاج آقا می گفتند: «ان شاء الله تصدیقش را می گیرد و می آید حوزه» و فقط در همین حد اشاره می کردند. من بنا به علاقه شخصی روحانی شدم و وقتی کلاس ششم را تمام کردم، حاج آقا گفتند: «فردا می خواهی بروی مدرسه؟» گفتم: «بله». و رفته به مدرسه عبدالرحیم خان یزد، نزد روحانی عالم وارسته، جناب شیخ غلامحسین ابوبی که نصاب را نزد ایشان شروع کردیم. ایشان امر و اجبار نکردند، فقط گفتند و من هم اساساً فکر دیگری جز این نداشتم و اشاره که کردند، خودم به میل خودم رفتم. یک فکر بیشتر نداشتم و آن هم اینکه راه اجدادم و پدرم را ادامه بدهم.

آیا شهید صدوقی با علوم جدیده مخالفتی نداشتند؟

نه تنها مخالفتی نداشتند، بلکه اصرار داشتند که من حداقل زبان انگلیسی را باید خیلی خوب یاد بگیرم. من نتوانستم خواسته های ایشان را برآورده کنم. ایشان در سال ۴۱، ۴۲ استاد زبان انگلیسی گرفته بودند که در منزل به ما زبان یاد می داد. ایشان موافق نبودند که یک طلبه، دروس دیگر را اصل بگیرد و دروس طلبگی را فرع، ولی معتقد بودند که ما باید در کنار دروس حوزوی، دروس دیگری را هم بخوانیم، به همین دلیل من تا دیلم به صورت متفرقه دروس دبیرستانی را هم خواندم. یا مثلاً وقتی می رفتیم رانندگی یاد می گرفتیم، نه تنها نمی کردند که تشویق هم می کردند. دید بسیار وسیعی داشتند. ژست روشنفکری یا ژست ولایت مداری نداشتند، اما حقیقتاً روشنفکر و ولایت مدار و ذوب در امامت و ولایت بودند و به واقع معتقد بودند.

یکی از ویژگی هایی که از ایشان نقل می کنند این است که شهید آیت الله صدوقی طلبه پرور بودند. آیا در مدرسه



در بعضی از حادثه‌ها، از جمله سینما رکس آبادان، به محض اینکه این خبر رسید حاج آقا گفتند: «من می‌دانم که این کار خود دولت است.» و قبل از اینکه حضرت امام واکنشی نشان بدهند، حاج آقا اعلامیه بسیار تندی دادند. شاید هم در اسناد ساواک این اعلامیه باشد. در این اعلامیه حاج آقا کلاغانه این حادثه را به گردن دولت انداختند. یادم هست احمد آقا می‌گفتند یکی از دلایلی که امام این کار را کار دولت می‌دانستند، اطلاعیه حاج آقا و شهادت ایشان بر این حادثه بوده است.

می‌کردند.

یک بار هم از جبهه آمدند به تهران. پرسیدم: «آقا جان! چقدر تهران می‌مانید؟» گفتند: «یزد خیلی گرم است و من هم خیلی خسته‌ام و می‌خواهم ده پانزده روزی اینجا بمانم.» ما خیلی خوشحال شدیم. فردا صبح ساعت ۹ و ۱۰ بود که گفتند: «بلند شو برویم سری به امام بزنیم.» رفتیم و در بین صحبت، امام پرسیدند: «آقای صدوقی! کی تشریف می‌بری یزد؟» این سؤال خیلی عادی بود. حاج آقا عرض کردند: «فردا می‌روم.» من تعجب کردم، چون روز قبل به من گفته بودند می‌خواهم ده پانزده روز بمانم. حالا در برابر سؤال امام می‌گفتند فردا می‌روم. تمام مدت هم با هم بودیم و حادثه‌ای اتفاق نیفتاده بود. ادب اقتضا می‌کرد که در حضور امام، این تناقض را از حاج آقا سؤال نکنم. به حیاط کوچک امام که رسیدیم گفتیم: «شما که قرار بود ده پانزده روز اینجا بمانید. پس چه شد؟» گفتند: «از این سؤال امام متوجه شدم که ایشان مایلند در این ایام، من یزد باشم.» گفتیم: «ایشان شاید همین طوری پرسیدند.» حاج آقا گفتند: «خیر! نحوه سؤال ایشان به گونه‌ای بود که من باید در یزد باشم.» زمان شلوغی‌های بنی صدر و این گونه مسائل بود. خلاصه هر چه کردیم حاج آقا حاضر نشدند، بمانند و به یزد رفتند.

حتی زمانی که نظر فقهی ایشان هم با امام یکسان نبود، صددرصد از نظر امام پیروی می‌کردند. یادم هست پس از فتح خرمشهر در جلسه‌ای خصوصی کسی از ایشان پرسید تکلیف جنگ چه می‌شود؟ ایشان گفتند: «به نظر من دیگر ادامه جنگ توجیهی ندارد. ما دشمن را عقب رانده و سرزمین‌های اشغالی‌مان را پس گرفته‌ایم.» ولی همین مطلبی را که با این قاطعیت بیان کردند، وقتی دیدند که نظر امام این است که جنگ ادامه پیدا کند، حتی یک‌بار هم ندیدیم که روی این مطلب ان قلت بگذارند و حرفی بزنند. پیوسته پا به رکاب بودند که به جبهه بروند.

در قضایای بنی صدر و بازرگان، شهید صدوقی از قبل از انقلاب با اینها ارتباط و از آنها شناخت داشتند. در دورانی که امام هنوز از این دو حمایت می‌کردند، آیت‌الله صدوقی انتقاداتشان را از آنها صراحتاً بیان می‌کردند و قبل از انتخاب بنی صدر هم گفته بودند که من تمایلی به انتخاب او ندارم. اولاً ینش ایشان نسبت به این دو از کجا نشأت می‌گرفت و روی چه شناختی این برداشت را داشتند و ثانیاً با توجه به اینکه اشاره کردید که شهید صدوقی ذوب در ولایت بودند، چگونه در این مقطع نظری خلاف نظر امام را اعلام کردند؟

ایشان برخورد بسیار تندی با موضع‌گیری‌های دولت موقت داشتند و در مورد بنی صدر هم اساساً با ریاست جمهوری او موافق نبودند و در ملاقاتی که در پاریس با بنی صدر داشتند، برداشت مثبتی از او نداشتند و در او خصوصیات را یافته بودند که شاید نتوان دلایل منطقی برایش آورد، ولی حاج آقا قیافه‌شناسی و چهره‌شناسی خاصی داشتند که من در دیگران ندیده بودم. یادم هست که یکی از افرادی که در دوره دولت موقت مسئولیت خیلی بالایی هم داشت، جلسه‌ای با حاج آقا داشت و صحبت کرد. حاج آقا وقتی بیرون آمدند گفتند: «من سراندرپای وجود این آدم را ضدیت با روحانیت دیدم.»

به امام نیست و جعلی است.

آیا سابقه دیگری هم وجود داشت که در اعلامیه‌های امام دست برده باشند و آیا در این مورد، مشخص شد که کار ساواک است؟

خیر، من سابقه دیگری را به یاد ندارم و در این مورد هم حاج آقا مطمئن بودند که کار ساواک است تا در مورد صحت اعلامیه‌ها شک ایجاد کنند و تأثیرگذاری آن را از بین ببرند. در بعضی از حادثه‌ها، از جمله سینما رکس آبادان، به محض اینکه این خبر رسید حاج آقا گفتند: «من می‌دانم که این کار خود دولت است.» و قبل از اینکه حضرت امام واکنشی نشان بدهند، حاج آقا اعلامیه بسیار تندی دادند. شاید هم در اسناد ساواک این اعلامیه باشد. در این اعلامیه حاج آقا کلاغانه این حادثه را به گردن دولت انداختند. یادم هست احمد آقا می‌گفتند یکی از دلایلی که امام این کار را کار دولت می‌دانستند، اطلاعیه حاج آقا و شهادت ایشان بر این حادثه بوده است.

ارتباط امام با شهید صدوقی دو جور ترسیم شده است. یکی رابطه دو دوست که بخشی از دوران تحصیل را با هم گذرانده بودند و بعد هم دورا دور ارتباط داشتند و دیگری رابطه مراد و مریدی که در نامه‌های ایشان به امام هم متجلی است. به نظر شما کدامیک از این دو تفسیر واقع‌بینانه‌تر است؟

با توجه به زمان‌ها و موقعیت‌ها، هر دو برداشت درست است. حاج آقا در خاطراتشان می‌نویسند از همان روزهای اولی که به قم رفتم، با امام آشنا شدم و این آشنائی به یک دوستی صمیمی تبدیل می‌شود. از نظر سنی حدوداً هفت سال با هم فاصله سنی داشتند و این طور که خود حاج آقا می‌گفتند سفرهائی با هم می‌رفتند و گاهی شبانه‌روزها با هم بودند. این صمیمیت تا آخر عمر ادامه داشت. اما رابطه مراد و مریدی در بحث رهبری و ولایت مطرح است. حاج آقا در این بُعد نهایت دقت را داشتند که هر چه را که مورد رضایت امام هست، دقیقاً عمل کنند.

شهید صدوقی تقید داشتند که به‌رغم کهولت و بیماری در جبهه‌ها حضور داشته باشند. در این مورد چه خاطراتی دارید؟

دو تا خاطره را بیان می‌کنم. تابستانی بود و شهید صدوقی در جبهه بودند. جبهه رفتن ایشان هم داستان‌های مفصل و خاصی دارد. قرار می‌شود به مریوان بروند و در آنجا عده‌ای منتظر ایشان بودند. حاج آقا خیلی به استخاره معتقد بودند. استخاره می‌کنند و بد می‌آید و نمی‌روند. بعداً متوجه می‌شوند که اگر در آن لحظه حرکت می‌کردند، برنامه‌ای در جاده چیده بودند که حاج آقا و تمام گروهی که همراه ایشان بودند، در کمند ضد انقلاب قرار می‌گرفتند. هر وقت حاج آقا به جبهه می‌رفتند، در سنگرها می‌رفتند، گاهی روزی چند سخنرانی در سپاه و ارتش

آن زیرزمین، اعلامیه‌ها را تکثیر می‌کردیم. گاهی هم دستگاه را خاموش می‌کردیم که داغ نکند. یک‌بار اعلامیه‌ای از طرف امام برای نیمه شعبان آمده بود و امام گفته بودند چراغانی و جشن نباشد و عزای عمومی اعلام کردند. احمد آقا تأکید کردند که امام گفته‌اند آقای صدوقی حتماً یادداشتی روی آن بگذارند و برای علمای بلاد بفرستند. در آن زمان جو به‌خصوصی درست شده بود، مخصوصاً انجمن حجتیه و اطرافیان آنها روی این امر، حساسیت زیادی داشتند و جوسازی‌های شدیدی کردند. یک‌بار از احمد آقا پرسیدم: «اصرار امام بر یادداشت آیت‌الله صدوقی بر این اعلامیه چنی بود؟» احمد آقا گفتند: «امام معتقد بودند شاید عده‌ای در اینکه شخص من اعلامیه را داده‌ام، تشکیک کنند.» در آن موقع ارتباطات هم که مثل حالا نبود که بتوانند به‌آسانی از شخص امام استعلام کنند، لذا امام خواسته بودند شخص معتبر و شناخته شده‌ای بر آن یادداشتی بنگارد که در صحت اعلامیه تردید ایجاد نشود.

در اسناد ساواک آمده که در مورد این اعلامیه، آیت‌الله صدوقی نسبت به امام افکار تندتری داشتند. واقعا همین طور بود؟

در چند مورد به این شکل بود که زودتر و جلوتر از امام حرکت کردند.

چگونه در مورد صحت و سقم اعلامیه‌ها یقین پیدا می‌کردید؟

در این مورد اتفاقاً خاطره‌ای یادم هست. یک بار اعلامیه‌ای را گفتند که امام داده‌اند و ضبط شده. من کمی به آن شک کردم، ولی حاج آقا یقین داشتند که از امام نیست. اطلاعیه بسیار تند بود و بوی خون از آن می‌آمد. نمی‌دانم در تاریخ قمری آن نکته‌ای بود یا جای دیگری که من شک کردم. اعلامیه را به حاج آقا دادم. ایشان خواندند و گفتند این اشتباه است و این متن هم نباید نوشته امام باشد. ممکن است بخواهند در مورد صحت اعلامیه‌ها شک ایجاد کنند و ساواک این را داده، چون اگر اعلام می‌شد، طبیعتاً امام تکذیب می‌کردند و می‌گفتند مال من نیست و به این ترتیب تردیدی در مورد تمام اعلامیه‌های ایشان ایجاد می‌شد. حاج آقا گفتند: «قبل از اینکه این اعلامیه را به کسی بدهی، به شکلی با نجف ارتباط پیدا کن و بپرس.» از یزد نمی‌شد با نجف تماس گرفت، زنگ زدیم به تهران و ایشان با نجف تماس گرفت و مشخص شد که اعلامیه مربوط



تکرار ادرار شده بودند، گاهی بالای منبر که بودند عبا و عمامه را می‌گذاشتند و برای تجدید وضو می‌رفتند و جالب اینجاست که مردم از سر جایشان تکان نمی‌خوردند تا ایشان برمی‌گشتند و معلوم بود که به رودریایستی ایشان نمی‌نشستند و منبرهای به این طولانی برایشان جذاب بود. مردم با ایشان حالت یگانگی و سادگی عجیبی داشتند. شاید برای دیگران قابل قبول نباشد که وسط منبر حتی بخواهند بروند و آب بخورند، ولی ایشان به‌قدری با مردم صمیمی بودند که به‌راحتی می‌رفتند و تجدید وضو می‌کردند و برمی‌گشتند و قضیه خیلی هم طبیعی بود. هدف ایشان از نگارش نامه به سران کشورهای دیگر چه بود و باز خورد آن چه بود؟

ایشان در این موارد با ما صحبتی نمی‌کردند، ولی کلا از شیوه ایشان این‌گونه استنباط می‌کنم که این کار را بر اساس ادای تکلیف انجام می‌دادند.

واکنش ایشان نسبت به شهادت شهدای محراب چه بود؟
می‌گفتند همین روزها نوبت من هم می‌رسد و در واقع، مسئله برایشان بدیهی بود.

از آخرین دیدار تا با شهید صدوقی برایمان بگوئید.

دیدار من با حاج‌آقا کمی فاصله پیدا کرد، چون من نماینده مجلس و ساکن تهران بودم. ما چون مقلد امام بودیم و ایشان تهران را بلاد کبیره می‌دانستند و ماه رمضان بود، من ده روز در مجلس قصد اقامت کرده بودم. بعد از ظهر آن روز بود که حاج احمد زنگ زد. البته برداشت من از صحبت‌های ایشان این نبود که حاج‌آقا شهید شده‌اند و خیلی عادی گفتند نظر امام این است که شما بروید و احوالی از آقا بپرسید. من بلیت هواپیما گرفتم و وقتی به یزد رسیدم، متوجه موضوع شدم.

آیا بعد از شهادت شهید صدوقی، از ایشان کمکی هم گرفته‌اید؟

قطعا بین پدر و پسر ارتباط روحی هست، ولی وقتی از مردم عادی داستان‌هایی را درباره ایشان با آنها می‌شنوم، می‌بینم شاید لیافت آنها را نداشتیم و یا شاید انتظار کم بالا بوده است. آقای صدرالساداتی می‌گویند هروقت می‌گفتم دارم، فاتحه‌ای برای حاج‌آقا می‌خوانم و کمک می‌کنند. مردم یزد از این داستان‌ها زیاد دارند.

برخورد شهید صدوقی نسبت به کسانی که در اوایل انقلاب تندروی می‌کردند، چه بود؟

ایشان با هیچ نوع رفتار خارج از قاعده و با تندروی موافق نبودند، مخصوصا با موضع‌گیری‌هایی که علیه افراد به صرف متمول بودن یا داشتن یک پست می‌شد، مثلا رئیس شهرستانی یزد به نسبت شغلی که داشت، تندروی نکرده بود، اما خیلی‌ها صرفا به دلیل شغل او، درصدد آزارش برآمدند. حاج‌آقا از او دفاع کردند و گفتند به صرف جملاتی که گفته، نمی‌شود او را محاکمه کرد. ایشان ماشین و راننده‌ای گرفتند و شبانه او را از یزد خارج کردند که صدمه نبیند و بعدها هم به او مسئولیت دادند. یا مثلا شهرداری که حاج‌آقا گفتند کارش خوب بوده و او را نگه داشتند و بعد هم که بازنشسته شد، در سال ۷۷ رئیس شورای شهر شد و دو سال پیش فوت کرد. یا آقای دبیران که قبل از انقلاب فرماندار یزد و بسیار متدین و فهمیده و دانشمند بود. حاج‌آقا در همان دوران بسیار به ایشان احترام می‌گذاشتند و بعد از انقلاب هم حاج‌آقا خواستند که خود ایشان بیاید و استاندار شود.

اگر نکته‌ای باقی مانده، ذکر کنید.

در زمان طاغوت استانداری به یزد آمده بود که وزنه‌بردار هم بود و ششاخ و شانه می‌کشید. روزی کسی را نزد حاج‌آقا فرستاد که من روزی ۲۰ لیتر شیر می‌خورم و ۱۲۰ کیلو وزنه برمی‌دارم و خلاصه آدم عادی نیستم که بشود هر حرفی را درباره‌ام زد. حاج‌آقا پاسخ او را به جمع و منبر خودشان احاله دادند و در شبی که مسجد شلوغ هم بود، بالای منبر گفتند: «دولت علیه برای ما استاندار وزنه‌برداری فرستاده که به ادعای خودش روزی ۲۰ لیتر شیر می‌خورد و ۱۲۰ کیلو وزنه برمی‌دارد. بهتر بود دولت به جای او، برای ما یک گاو می‌فرستاد که روزی ۵۰ لیتر شیر بدهد و ۵۰ کیلو بار ببرد که برایمان مفیدتر می‌بود.»

با تشکر از وقتی که در اختیار ما گذاشتید. ■

■ ■ ■
ایشان با هیچ نوع رفتار خارج از قاعده و با تندروی موافق نبودند، مخصوصا با موضع‌گیری‌هایی که علیه افراد به صرف متمول بودن یا داشتن یک پست می‌شد، مثلا رئیس شهرستانی یزد به نسبت شغلی که داشت، تندروی نکرده بود، اما خیلی‌ها صرفا به دلیل شغل او، درصدد آزارش برآمدند. حاج‌آقا از او دفاع کردند و گفتند به صرف جملاتی که گفته، نمی‌شود او را محاکمه کرد. ایشان ماشین و راننده‌ای گرفتند و شبانه او را از یزد خارج کردند که صدمه نبیند و بعدها هم به او مسئولیت دادند.

خوب نیست، نامه را تایپ کرده‌ام و ان‌شاءالله که اسائه ادبی نباشد و شما عذرخواهی کنید. من هم نامه را به پاریس بردم و جوان هم بودم و متوجه نبودم که هر پیغامی را که نباید داد. نامه را که دادم به امام عرض کردم که ایشان عذرخواهی کرده که نامه را تایپ کرده، امام فرمودند: «خطش ایراد نداشت، مطلبش بد بود.» من از اخم ایشان و حرکت دستشان فهمیدم که موضوع نامه برایشان مطلوب نبوده است.

نگاه شهید صدوقی به تبلیغات انتخاباتی چه بود؟

یادم نیست که ایشان برای انتخابات مجلس خبرگان خودشان تبلیغی کرده باشند. دیگران این کار را برایشان کردند، ولی خودشان خیر، ول در انتخابات مجلس که من خواستم شرکت کنم، واقعیت این است که در سخنرانی‌هایشان مرا تأیید کرده بودند.

حضرت عالی امام جمعه هستی و راه پدرتان را ادامه می‌دهید. روش ایشان برای اقامه نماز جمعه چه بود؟

ایشان مقید به غسل جمعه بودند، چون یکی از مستحبات موکد است. در روایتی دیدم که حضرت رسول(ص) به امیرالمؤمنین(ع) فرموده بودند اگر پول هم برای تهیه آب برای غسل جمعه نداری، غذای آن روزت را بفروش و آب تهیه کن. حاج‌آقا بسیار مقید به غسل جمعه بودند. ایشان حافظه بسیار قوی داشتند و محفوظاتشان از آیات، احادیث، ادعیه و داستان‌های شیرین تاریخی فوق‌العاده بود، ولی با وجود معلومات زیاد، در منبرها بحث‌های سلسله‌وار را دنبال نمی‌کردند و منبرهایشان حالت جنگ‌گونه داشت و بیشتر مسائل روز را مطرح می‌کردند. اصولا به ادعیه فوق‌العاده معتقد و بسیاری از آنها را حفظ بودند. صبح‌ها که برای نماز می‌رفتند، بیش از یک ساعت راه می‌رفتند و در آن فاصله دعا می‌خواندند. یادم نیست که قبل از رفتن به منبر، چندان مقید به مطالعه باشند، حتی در ماه رمضان‌ها هم که منابر ایشان دو سه ساعت طول می‌کشید، به‌راحتی درباره مسائل گوناگون صحبت می‌کردند و بیانشان برای هیچ کس خسته‌کننده نبود. حتی در این اواخر که بیماری قندشان شدید شده بود و دچار

گفتم: «آقا این‌طور نیست»، ولی بعدها موارد مکرری را از او دیدیم و متوجه شدیم که اعتقادی به روحانیت ندارد. براساس همین آدم‌شناسی بود که حاج‌آقا در مورد بنی‌صدر و بازرگان مصاحبه‌های تندی داشتند. البته در آن موقع صراحت و شجاعت زیادی می‌خواست که کسی آن‌طور موضع‌گیری نکند، مخصوصا در مورد بنی‌صدر که اکثر روحانیون از او حمایت کرده بودند و از حاج‌آقا هم انتظار می‌رفت که از بنی‌صدر حمایت کنند. حتی در یزد عده‌ای به حاج‌آقا گفته بودند که آقای حبیبی در برابر بنی‌صدر، شانس موفقیت ندارد و حاج‌آقا گفته بودند که من باید تکلیفم را انجام بدهم و قرار نیست از کسی حمایت کنم که رای بیاورد. حاج‌آقا وقتی در موردی به یقین می‌رسیدند، حتی با خود امام هم در این مورد صحبت می‌کردند. یادم هست جلسه‌ای با حضور ائمه جمعه تشکیل شده بود، پس از رفتن آنها، حاج‌آقا نشستند و من متوجه شدم که با امام کاری دارند. من هم باید قاعدتا جلسه را ترک می‌کردم، ولی روی کنجکاوری ماندم و حاج‌آقا هم چیزی نگفتند. حاج‌آقا حدود ۲۰ دقیقه‌ای در مورد وضع موجود کشور و جریان بنی‌صدر با ایشان صحبت کردند و گاهی از شدت نگرانی، صدایشان هم کمی بالا می‌رفت. امام هیچ حرفی نزدند تا حاج‌آقا صحبت‌هایشان تمام شد و آخر سر فقط یک جمله فرمودند و گفتند: «خیلی ناراحت نباشید. این مسئله یک روز بیشتر کار ندارد. مردم با ما هستند یا با انقلاب هستند؟ مردم با انقلاب هستند...» حاج‌آقا حرفی نزدند و از پله‌ها که آمدیم پائین، گفتند: «بار سنگینی را روی دوشم احساس می‌کردم و با این جمله امام، سبک شدم.» یادم هست که بعد از عزل بنی‌صدر، حاج‌آقا گفتند: «امام فرمودند یک روز بیشتر کار ندارد، این که یک ساعت هم بیشتر کار نداشت. کدخدایا به این راحتی از یک ده بیرون نمی‌کنند.»

درباره سفری که به پاریس داشتند، خاطراتی را ذکر کنید.

حاج‌آقا خودشان قصد داشتند که به پاریس بروند، ولی مرحوم احمد آقا هم تلفن زدند و گفتند که امام خواسته‌اند که ایشان بیایند تا در پاره‌ای موارد با هم صحبتی داشته باشند. حاج‌آقا که می‌خواستند عازم شوند، یکی از افراد بلندپایه رژیم که یک وقتی هم صحبت نامزدی برای نخست‌وزیر شدنش بود به نام پیراسته، اجازه خواست که نزد حاج‌آقا بیاید و از طرف شاه، پیغامی را برای امام به حاج‌آقا بدهد. حاج‌آقا در پذیرفتن او مردد بودند و تصمیم گرفتند با شهید دکتر بهشتی مشورت کنند و لذا به من فرمودند که نزد ایشان بروم. تلفن زدم و دکتر بهشتی فرمودند فردا ساعت ۱۰ صبح شما را می‌بینم. من فردا راه افتادم و اتفاقا ده دقیقه زود رسیدم. یکی از بارزترین ویژگی‌های شهید بهشتی، وقت شناسی ایشان بود. خودشان در را باز کردند و مرا به اتاقی راهنمایی کردند و گفتند که جلسه‌ای دارند و راس ساعت ۱۰ خواهند آمد که همین‌طور هم بود. وقتی مسئله را مطرح کردم. ایشان فرمودند: «صرف گرفتن پیغام از کسی و رساندنش به فرد دیگری اشکالی ندارد، مسئله تمکین یا عدم تمکین از آن سخن است.» به‌رحال قرار شد آقای پیراسته به دیدن حاج‌آقا بیاید که قرار ملاقات در منزل یکی از بستگان در نارمک گذاشته شد. خانه دوطبقه بود و حاج‌آقا از مهمانشان در طبقه بالا پذیرائی کردند. داماد ما یک بار رفت

چای ببرد و وقتی برگشت، دیدم هم ناراحت است و هم خنده‌اش گرفته. گفتم: «چه شده؟» موضوع از چه قرار است؟ گفت: «جای را که بپردازم، دیدم حاج‌آقا دارند درباره غسل و انواع آن شرح مبسوطی می‌دهند و متوجه نشدم که منظورشان چه بود.» پیراسته که رفت، از حاج‌آقا سؤال کردم: «موضوع از چه قرار است؟» گفتند: «وقتی آمد، دیدم خیلی ژست نخست‌وزیری گرفته، خواستم یک کمی او را از جایی که بود پائین بیاورم و بعد با او صحبت کنم.» به هر حال وقتی او پرسیده بود که آیا من هم حاج‌آقا را در سفر پاریس همراهی می‌کنم یا نه، حاج‌آقا گفته بودند: «از الطاف شما، ممنوع‌الخروج است!» او گفته بود که چند روز بعد بروم و گذرنامه‌ام را بگیرم که همین کار را کردم و از ممنوع‌الخروجی درآمدم. به‌رحال حاج‌آقا سه چهار روز قبل از من به پاریس رفتند. موقعی که می‌خواستیم به پاریس بروم، باز همین آقای پیراسته آمد و گفت که من نامه‌ای برای امام نوشته‌ام که چون خطم





• درآمد

حجت الاسلام راشد یزدی یکی از نزدیکان شهید آیت الله صدوقی بوده است. در روز حماسه دهم فروردین ماه ۱۳۵۷، شهید محراب، ایشان را برای ایراد سخنرانی دعوت کردند. در زلزله گلبافت کرمان، ایشان به نمایندگی از شهید صدوقی در صحنه باقی ماندند، در سفر حج و... همراه آیت الله صدوقی بودند و... اما مشغله فراوان ایشان سبب گردید به رغم بیش از یک ماه تماس و پیگیری، امکان مصاحبه با ایشان فراهم نگردد، ناگزیر به نوشتاری از ایشان که در همان روزهای نخست پس از شهادت به رشته تحریر آمده است، اکتفا می کنیم.

« شهید صدوقی در آئینه یاران » / راشد یزدی

هر جوششی از مسجد او بود...

بازرگان را سر داد، مسجد ایشان بود که شهید محمد منتظری آمد و یک سخنرانی مفصلی در مسجد ایشان، یعنی همان مسجد حظیره کرد و مردم هم استقبال کردند و پس از سخنرانی، شهید بزرگوار شهید محمد منتظری را بغل گرفت و تشویق کرد.

و این هم خواست خداوند تبارک و تعالی بود که ایشان به این وضع، زندگی اش خاتمه داده شود و افتخاری شد برای اسلام و خورش در مویرگ های انقلاب به جریان درآمد تا حرکت انقلاب اسلامی را در کشور و منطقه و جهان سریع تثبیت نماید و پیامی که اینجانب به عنوان سرپرست بنیاد شهید و کمیته امداد امام خمینی یزد برای مردم مسلمان و خانواده های شهدا و شهید پرور دارم این است که:

بحمدالله با آن سرمایه هایمان که معمولاً در خانواده های شهدا می بینم که سفارش می کنم که از خون پاک

کوچک بود، خانه های اطراف را از مردم خرید و مسجد را توسعه داد. بعد از آن هم دیگر در مقابل تمام کارهای ضد اسلامی می ایستاد و مقاومت می کرد، خواه از طرف استانداری یا فرمانداری یا هر مقامی در آن رژیم منفور بود و از این جهت، آن کسانی هم که می خواستند قدمی در خط طاغوت بردارند، از این شهید بزرگوار حساب می بردند و جرئت نمی کردند. واقعا ایشان یک منبع پر قدرت، پرازش و سدی بود در مقابل طاغوتیان و وابستگان به آنها که نتوانند قدمی علیه منافع محرومین بردارند.

ایشان از سال ۴۲ خیلی قاطع و محکم در صحنه انقلاب ایستاد و مبارزه کرد. برای اسلام می سوخت و مقاومت می کرد تا اینکه شهادت حاج آقا مصطفی خمینی پیش آمد و مجلسی در مدرسه عبدالرحیم خان یزد به دستور ایشان گرفتیم و یک مرتبه پلیس یورش آورد و خواست تکان بخورد و حرکتی انجام دهد که با مقاومت سرسختانه حضرت آیت الله صدوقی روبه رو گردید و از آن به بعد دیگر حرکت آن چنانی از پلیس و دستگاه

طاغوت در یزد سر نزد. اصلا در آن زمان هر کس در یزد جرئت و جسارتی نسبت به رژیم منفور پیدا کرد، از برکت وجود این مرد بزرگوار بود که چون کوهی ایستاده بود و همه برنامه ها از منبع او سرچشمه می گرفت و اصلا هر نوع جوشش و امور انقلابی از پایگاه همین مسجد حظیره و توسط شهید بزرگوار انجام می شد و هر اعلامیه و اطلاعیه ای که از طرف حضرت امام خمینی چه در نجف و چه در پاریس صادر می شد، بلافاصله بعد از ۱ ساعت توسط ایشان در یزد چاپ و در عرض ۲۴ ساعت در کل کشور پخش می شد.

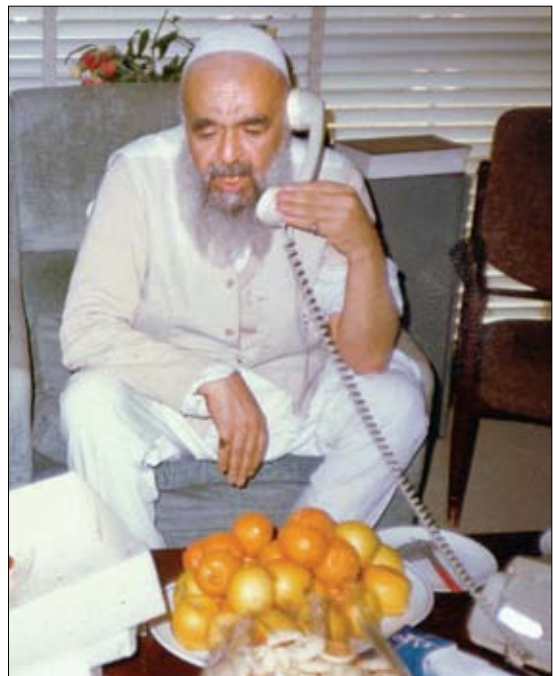
یادم هست که یکی از مراجع بزرگ، زمانی در یک مسئله ای سست آمده بود و توقعی نبود، ولی ایشان تلگراف تندی زد و گفت: «چرا این طوری کردید؟» عقیده داشت که هر کس اشتباه و خلافی کرد و بقیه فهمیدند، باید به او تذکر دهند، خواه این خطا از بزرگان باشد یا از دیگران.

در سه جریان و حادثه مهم هم، ایشان قدم گذاشت و شلیدایا برای محرومین و مستضعفین زحمت کشید: سیل ایرانشهر، سیل ایده، زلزله کرمان، اولین کسی که به ندای محرومین استان های سیستان و بلوچستان و هرمزگان پاسخ مثبت داد، ایشان و اولین مسجدی که ندای مخالفت با دولت موقت

بسم الله الرحمن الرحيم
العلماء باقون ما بقى الدهر اعيانهم مفقوده و امثالهم فى القلوب موجوده

شهید محراب حضرت آیت الله صدوقی در سن ۷۵ سالگی شربت شهادت نوشید و هیچ مرگی شیرین تر و بهتر از شهادت نیست. وی در طی ۷۵ سال زندگی، به جز ایام طفولیت و کودکی، جز خوبی و خیر برای اسلام و مسلمین چیز دیگری نداشت. خداوند حافظه ای بسیار قوی به وی عطا کرده بود که دروس را خیلی خوب می فهمید و تحصیل می کرد و هم خیلی خوب تدریس می کرد و این از الطاف خداوندی بود که به ایشان عطا شده بود.

اولین و بهترین ابتکاری که این بزرگمرد زد این بود که در همان بدو ورودش به یزد، در جوار مسجد حظیره سکونت گزید و تصمیم گرفت که بلافاصله مسجد را بازسازی و بزرگ و مرمت نماید و چون مجموعه ساختمان مسجد



شهادت حاج آقا مصطفی خمینی که پیش آمد، به دستور شهید صدوقی مجلسی در مدرسه عبدالرحیم خان یزد گرفتیم و یک مرتبه پلیس یورش آورد و خواست حرکتی انجام دهد که با مقاومت سرسختانه حضرت آیت الله صدوقی روبه رو گردید و از آن به بعد دیگر حرکت آن چنانی از پلیس و دستگاه طاغوت در یزد سر نزد. اصلا در آن زمان هر کس در یزد جرئت و جسارتی نسبت به رژیم منفور پیدا کرد، از برکت وجود این مرد بزرگوار بود که چون کوهی ایستاده بود.

فرزندانشان که سرمایه انقلاب شدند و رنگ ابدیت به خود گرفتند، پاسداری کنند. نگذارند که خدای ناکرده آن گرمی و حرارت که خون عزیزشان دارد، از دست برود. از خدا می خواهم که طول عمر به امام بدهد و رزمندگان اسلام در هرجا هستند، در سایه الله محفوظ باشند.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

* برگرفته از کتاب فاجعه دهم رمضان، انتشارات سپاه، تهران، ۱۳۶۲.



• یادمان

در میان ویژگی‌های شهید صدوقی، مدیریت اقتصادی ایشان از برجستگی خاصی برخوردار است و خود کفائی منحصر به فرد یزد و نادر بودن تنش‌های اجتماعی در آن خطه، سواى خصلت‌های ذاتی این مردم زحمتکش تا حد زیادی به مدیریت درخشان آن شهید بزرگوار برمی‌گردد که با تدبیری ستودنی، از هر نوع اغتشاشی ممانعت به عمل آورد و در دشوارترین بحران‌ها سکان امور را به دست گرفت. در این گفتگو، مدیریت کم‌نظیر ایشان را از زبان دامادشان مرور می‌کنیم.

■ « شهید صدوقی و سازندگی » در گفت و شنود شاهد یاران با
حجت الاسلام والمسلمین ابوالقاسم مناقب

اسطوره توکل و اخلاص بودند...

مجالس حضور می‌یافتند. همچنین ایشان در برگزاری مجالس روزه در دهه عاشورا و دهه صفر اهتمام می‌ورزیدند. البته امروزه نیز مراسم هفتگی‌شان، پنج‌شنبه‌ها در خانه خودشان برگزار می‌شود و طبق عادت قدیم این مراسم همچنان پابرجاست. ایشان در قم هم مجالسی را برپا می‌کردند (البته به صورت پنهانی). برخی از این مجالس به این دلیل که دولت برگزاری مجالس را ممنوع اعلام کرده بود، از اذان صبح آغاز می‌شد و تا طلوع آفتاب ادامه داشت. این کار به صورت پنهانی انجام می‌شد و آشنایان در این گونه مجالس حضور می‌یافتند.

آیا آن زمان مردم به‌ندرت مراسم روزه برگزار می‌کردند؟

بله، اما مردم یزد به دلیل علاقه شدیدشان به امام حسین(ع)، برگزاری این مجالس را کتار نمی‌گذاشتند. در زمان کودکی با پدرم به مجالس روزه‌ای که در منزل مرحوم اصفهانی که در محله سرپل واقع بود، برگزار می‌شدند، می‌رفتم. این مجالس نیز از اذان صبح آغاز می‌شدند و تا طلوع آفتاب ادامه می‌یافتند. با وجود اینکه منزل مرحوم اصفهانی بزرگ بود، ولی به دلیل استقبال زیاد مردم، با کمبود جا مواجه می‌شدیم. مجالسی نیز در منزل مرحوم هرندی که در کنار امامزاده جعفر واقع بود، برگزار می‌شد که این مجالس از ساعت یک و دو بعد از ظهر آغاز می‌شد و تا غروب ادامه می‌یافت. به هر حال در آن زمان محدودیت‌هایی در برگزاری مراسم وجود داشتند.

آیا آیت‌الله صدوقی مجاری برخوردشان با رضاخان را - در زمان خروج رضاخان از کشور - برای شما تعریف کرده‌اند؟
خودشان چیزی در این باره به من نگفتند، اما من از خانواده‌شان مطالبی را شنیده‌ام. شهید صدوقی زمانی که در قم تشریف داشتند، برای امرار معاش از وجوهای شرعی استفاده نمی‌کردند، بلکه به کار کشاورزی می‌پرداختند. ایشان زمینی را در منطقه عباس‌آباد قم اجاره کردند و با علاقه بسیار روی آن کشاورزی می‌کردند. البته در آن مزرعه، خانواده ایشان نیز سکونت داشتند. در ماه شهریور که رضاشاه قصد خروج از کشور را داشت، در مسیر سفرش، مزرعه آیت‌الله صدوقی را می‌بیند. او و همراهانش تصمیم می‌گیرند تا برای استراحت توقف کنند و به مزرعه بروند. در آن زمان شهید صدوقی خدمتگزاری داشتند به نام عباس ابراهیمی که فوق‌العاده باهوش بود. رضاخان از ماشینی پیاده می‌شود و به طرف مزرعه حرکت می‌کند. اتفاقاً آن روز آیت‌الله صدوقی در مزرعه بودند و همسرشان نیز به‌تازگی وضع حمل کرده و بستری بودند. آیت‌الله صدوقی بدون توجه به حضور رضاخان به مطالعه کتابی که مقابلشان بود، ادامه دادند و سرشان را بلند نکردند. رضاخان وقتی شهید صدوقی را دید و متوجه شد که ایشان یک روحانی است، نتیجه گرفت که ماندن جایز نیست و بهتر است باز گردد.

شما در سال ۱۳۴۲ در قم بودید یا در یزد؟ چه خاطره‌ای از آن روز دارید؟

من در سال ۱۳۴۲ در ماجرای قیام امام در یزد بودم. در آن زمان

هیچ کم و کاستی، مطالب را برای طلاب شرح می‌دادند. گفتار شیرین و بیان حکایات در خلال درس باعث می‌شد تا طلاب در کلاس احساس خستگی نکنند. بزرگان بسیاری از کلاس درس شهید صدوقی بهره برده و در گذشته در جلسات درس شرح لمعه آیت‌الله صدوقی شرکت کرده‌اند. البته آن زمان من در کلاس فرائدالاصول شیخ انصاری که توسط ایشان برگزار می‌شد، شرکت می‌کردم.

حضور آیت‌الله صدوقی در قم به‌جز جنبه علمی، جنبه سیاسی هم داشت؟

آن زمان مبارزات سیاسی به صورت آشکار و علنی انجام نمی‌شد.

پس ماجرای ملی شدن صنعت نفت چه بود؟

زمانی که من در قم بودم، مرحوم آیت‌الله بروجردی مرجعیت تام داشتند. ایشان در مسیر مبارزات فعالیت نمی‌کردند و هدف اصلی ایشان مرجعیت بود.

در اسناد آمده‌است که آیت‌الله صدوقی با فدائیان اسلام در ارتباط بودند. در این مورد اطلاعی دارید یا خیر؟

علت برخی از این ارتباطات قربت‌های فامیلی بود. مرحوم

در مبارزات، آیت‌الله صدوقی در شهر یزد، سنگ تمام گذاشتند. ایشان ابتدا با احتیاط به صحنه مبارزات وارد شدند، اما پس از مدتی با شجاعت و درایت، حق کلام را ادا کردند و آتش انقلاب را پرفروغ نگه داشتند. آیت‌الله صدوقی در مبارزات انقلابی، تفکر، عمل و اجرا، دست راست امام محسوب می‌شدند. ایشان انسانی معتقد و مقتدر بودند.

نواب صفوی داماد خانواده‌ای بود که آن خانواده قربت بعیده‌ای با آیت‌الله صدوقی داشت و همین مسئله می‌تواند دلیل ارتباط ایشان باشد.

از سخنان امام این نکته را می‌توان دریافت کرد که وقتی رضاشاه روضه‌خوانی را در کشور ممنوع کرد، آیت‌الله صدوقی مجالس روضه بر پا می‌کردند. در این باره چه می‌دانید؟
آیت‌الله صدوقی عشق وافر به امام حسین (ع) داشتند و نام ایشان را با احترام بسیاری بر زبان می‌آوردند. وقتی ایشان به یزد آمدند، در منزلی قدیمی که در آن چند اتاق و یک تالار قرار داشت، ساکن شدند. عصرهای جمعه در منزل ایشان، مجالس روضه‌خوانی به مدت یکی دو ساعت برپا می‌شد. طلاب در این

شما قبل از اینکه داماد آیت‌الله صدوقی شوید، ایشان را می‌شناختید یا خیر؟

ارتباط بیت ما با بیت آیت‌الله صدوقی سابقه دیرینه‌ای دارد. پدر بزرگ من (پدر مادرم) که از وعظ معروف شهر یزد بود، با بیت آیت‌الله صدوقی ارتباط دوستانه و صمیمانه‌ای داشت و از قدیم بین خانواده‌های ما رفت و آمد بود. آن زمان، ذکر خیر آیت‌الله صدوقی در قم، میان مردم و علما بود و اکثر مردم، ایشان را می‌شناختند. آوازه ایشان در اکثر شهرها، بالاخص در یزد پیچیده بود. در سال ۱۳۲۹ هجری شمسی، برای ادامه تحصیلات به قم رفتم. در قم در کلاس درس سایر علما شرکت می‌کردم. گاهی نیز در کلاس درس آیت‌الله صدوقی حضور می‌یافتم. در سال ۱۳۳۵، به دلایلی شهید صدوقی به یزد آمدند. در همین ایام، پدر خانم آیت‌الله صدوقی، مرحوم مغفور حجت‌الاسلام کرمانشاهی، از دنیا رفت و این اتفاق و مسائلی دیگر باعث شد تا شهید صدوقی در یزد اقامت کنند. ایشان امام جماعت مسجد حظیره شدند. البته این مسجد در وقف‌نامه با نام روضه محمدیه معرفی شده است. پیش از آیت‌الله صدوقی، پدر خانمشان (آیت‌الله کرمانشاهی) و پیش از حجت‌الاسلام کرمانشاهی، پدر آیت‌الله صدوقی (میرزا ابوطالب)، امام جماعت مسجد بودند. شهید صدوقی به عنوان یک روحانی، خود را موظف می‌دانستند تا به جامعه مسلمین خدمت کنند، از این رو اقدامات بسیاری در شهر یزد انجام دادند. یکی از اقدامات مفید ایشان، تعمیر مساجد و مدارس بود. برخی از حوزه‌ها و مدارس، بنای فرسوده و مخروبه‌ای داشتند. طلاب در مدرسه خان، با کمبود آب مواجه بودند تا از چاه‌های زه، که معروف به چهل گز بود، آب بیآورند. مدرسه شفیعیه و مدرسه عبدالرحیم‌خان، از جمله مدارس بودند که آیت‌الله صدوقی در تعمیر و مرمت آنها نقش مؤثری داشتند. مدرسه عبدالرحیم‌خان در بازارخان و در بهترین نقطه شهر یزد واقع شده است. آن زمان این مدرسه در تصرف بازاریان بود و از آن به عنوان محلی برای تطهیر و وضو استفاده می‌شد و اثری از روحانیت در آن دیده نمی‌شد، از این رو شهید صدوقی تدریس را در یکی از اتاق‌های این مدرسه را آغاز و بنای آن را بازسازی و برای تأمین آب آن، منبعی را در طبقه پائین مدرسه تعبیه کردند. پس از اینکه بنای مدرسه مرمت شد و شرایط رفاهی آن بهبود یافت، طلاب در اتاق‌های آن ساکن شدند.

شهید صدوقی در قم چه دروسی را تدریس می‌کردند؟

شهید صدوقی در قم، سطح و شرح لمعه را تدریس می‌کردند. شرح لمعه از کتاب‌های فقهی نفیس به شمار می‌رود که در گذشته، در حوزه‌ها تدریس می‌شد. (از طهارت تا حدود و دیات). لمعه دمشقیه را شهید اول نوشت که در تألیف آن و نوشتن متن فقه شیعه، جان خود را از دست داد و شهید شد. شهید ثانی، شرحی بر لمعه دمشقیه نوشت که از متون ارزشمند فقهی است. شهید صدوقی کاملاً بر متون شرح لمعه، احاطه داشتند تا جایی که هنگام تدریس در کلاس، یک صفحه را مطالعه می‌کردند و سپس بدون

www.shahed.isa.ir



ساختند و امکانات بهداشتی آنجا را تکمیل کردند. امروزه مسافرین دو سه ساعت در این مکان استراحت می کنند و بحمدالله صندوق این مسجد با کمک های مردم، همواره پابرجاست و از پول هایی که مردم در آن می اندازند، برای توسعه و بهبود ساختمان و امکانات مسجد استفاده می شود. جنوب غربی و شمال غربی یزد از مناطق خوب این شهر است، اما در جنوب یزد، محله های فقیرنشین وجود دارند. شهید صدوقی در سال ۱۳۴۹ به منظور احداث بیمارستانی در جنوب یزد در محله آب شور (انتهای خیابان امام خمینی) زمینی به مساحت ۳۰۰۰ متر که وقف بر مجلس محله فهادان بود، اجاره کردند و نماز عید فطر در رمضان سال ۱۳۴۹ در این زمین برگزار شد. شهید صدوقی از من خواستند تا بعد از پایان نماز به منبر بروم. تا آنجا که به یاد دارم منبر خوبی بود. کلنگ بیمارستان را در همان زمین زدند. ساخت بنای آن آغاز و بحمدالله بعد از انقلاب تکمیل شد. شهید صدوقی به من سفارش کردند که با هیئت امنای بیمارستان همکاری کنم. این بیمارستان در حال حاضر از بیمارستان های درجه یک شهر یزد به شمار می آید و بسیار مجهز است و عمل قلب و آنژیو در آن انجام می شود. البته مسئولین همچنان برای توسعه این بیمارستان برنامه ریزی و تلاش می کنند.

در آن زمان ساخت حمام و درمانگاه توسط یک روحانی متعارف نبود، ولی شهید صدوقی اقدام به ساخت بیمارستانها و مراکز رفاهی بسیاری کردند. در این مورد توضیح بیشتری بدهید؟

خداوند آیت الله العظمی بروجردی را رحمت کند. ایشان در مصرف وجوهات و سهم امام بسیار محتاط بودند و به هیچ وجه اجازه نمی دادند تا از سهم امام برای ساخت بناهایی چون حمام استفاده شود، ولی اگر گزارش موثق به ایشان می رسید که در محله ای حمام عمومی خراب است، ایشان بخشی از سهم امام را صرف تعمیر آن می کردند. علت این امر این است که حمام برای مسلمانان جنبه مذهبی و معنوی دارد. گوستاو لوبون فرانسوی در کتاب تمدن اسلامی نوشته است، «مسلمانان هر جا را که فتح می کردند. ابتدا یک مسجد و یک مدرسه و یک حمام در آنجا می ساختند.» در واقع ساخت مسجد و مدرسه از شعار اسلامی است. بزرگی نیز در این باره می فرماید: مسلمانان هر جا را که فتح می کنند ابتدا یک حمام، مسجد و مدرسه در آنجا می سازند. اگر به بافت قدیمی شهر ما نگاهی بیندازید، خواهید دید که برخی از حمام ها و مساجد در مجاورت هم قرار دارند.

درمانگاه در دین اسلام چه جنبه ای دارد؟

از گذشته، اقدامات درمانی بسیار مورد توجه بوده است؛ حتی در زمان خلفای عباسی مراکز درمانی اسلامی تأسیس شدند. مرحوم شیخ عبدالکریم حائری از وقتی که در قم رحل اقامت افکندند، در بازسازی حوزه تلاش وافر کردند. یکی از اقدامات ایشان احداث بیمارستان بود و این امر نشان می دهد که اسلام و روحانیت به درمان توجه زیادی دارد. البته در آن زمان به دلیل کمبود امکانات لازم، امکان انجام برخی از کارها نبود.

دست راست امام محسوب می شدند. ایشان انسانی معتقد و مقتدر بودند. بعد از دستگیری امام که قرار شد علمای بلاد به تهران بروند و تحصن کنند، شهید صدوقی نیز به تهران سفر کردند. البته به خاطر ندارم که تحصن در چه مکانی انجام شد. زمانی که آیت الله صدوقی به تهران سفر کردند، چون آقازاده ایشان در قم بودند، من برای رسیدگی به برخی امور در یزد می ماندم. به همین دلیل از اتفاقاتی که در تهران افتاد، اطلاع چندانی ندارم و در بطن این ماجراها نبودم.

شما در کدام مسجد، اقامه نماز می کردید؟

من مسجدی نداشتم که مسئولیت اقامه نماز جماعت در آن منحصرأ در اختیار من باشد. مسجدی به نام مسجد اعظم در مناطق بالائی شهر یزد، در خیابان کاشانی - محله نعيم آباد - واقع است که آیت الله صدوقی بانی آن بودند. امام جماعت آن مسجد مریض شده بود و نمی توانست برای اقامه نماز به مسجد برود. در آن زمان، من ممنوع المنبر بودم. متولیان مسجد از آیت الله صدوقی درخواست کردند تا ایشان اجازه دهند که من اقامه نماز جماعت آن مسجد را برعهده بگیرم. این قضیه مربوط به سال ۱۳۵۵ است.

شهید صدوقی مساجد زیادی را ساخته اند و در این امر بسیار فعال بودند. درباره این نوع فعالیت هایشان چه می دانید؟

بهرتر است اندکی به مسائل شخصی و فعالیت های آیت الله صدوقی به عنوان یک روحانی بپردازیم. ایشان در سال ۱۳۳۰ برای اقامت دائم به شهر یزد آمدند و همان طور که می دانید در سال ۱۳۶۱ به شهادت رسیدند. یعنی حدود ۳۱ سال در یزد اقامت داشتند. زمانی که ایشان به شهر یزد آمدند، حاج شیخ غلامرضا، اعلم بلد و مرجع بودند. حاج شیخ غلامرضا در سال ۱۳۳۷ از دنیا رفتند و به این ترتیب، آیت الله صدوقی مرجعیت شهر یزد را برعهده گرفتند و نگاه مردم به ایشان بود. در واقع از سال ۱۳۳۷، آیت الله صدوقی مرجع مطلق و میسوط الیدای در شهر یزد بودند. البته مرجعیت ایشان به این شهر محدود نمی شد و برخی استان ها نیز از وجود ایشان بهره می بردند. ایشان در مدت ۳۰ سال اقامتشان در یزد، اقدامات بسیاری را که در شأن یک روحانی بود، انجام دادند. بهتر است که این فعالیت ها را به چند بخش تقسیم کنیم:

یک بخش مربوط به مدارس می شد. ایشان مدارس مخروبه را بازسازی و مدارس بسیاری را نیز در روستاها (از جمله ترحان و دهبالا) تأسیس کردند. بخش دیگری از فعالیت های ایشان به مساجد مربوط می شد. تعمیر مساجد از جمله اقدامات ایشان بود. همچنین شهید صدوقی هر گاه متوجه می شدند که محله ای مسجد ندارد، فوراً به ساخت مسجد در آن محل اقدام می کردند. اگر نگاهی به محلات شهر یزد بیندازید، کمتر محله ای را می توانید ببینید که آثار و بناهای مذهبی ساخته شده به دست آیت الله صدوقی در آن نباشد. آن زمان حمام خصوصی در همه خانه ها نبود و بالطبع شهید صدوقی به ساخت حمام در محله های یزد اهمیت می دادند. ایشان به کمک زکات و وجوهات شرعی که مردم می پرداختند، بسیاری از این کارها را انجام می دادند. ایشان خدمات رفاهی زیادی را برای مردم انجام دادند. مسجد ابوالفضل در ۸۰ - ۹۰ کیلومتری شهر یزد، امکانات کافی نداشت تا پذیرای مسافرین باشد. مسافرینی که به کرمان، رفسنجان و سیستان و بلوچستان سفر می کردند، سر راه از این مکان برای استراحت استفاده می کردند. آیت الله صدوقی با مشااهده این مسئله خوابگاه مناسبی در آنجا

مبارزات انقلابی در یزد هنوز شکل نگرفته بود و علما در سکوت به سر می بردند و حرکتی از جانب افراد مشاهده نمی شد.

در چه سالی داماد آیت الله صدوقی شدید؟ آیا از سفر آیت الله صدوقی به تهران در ماجرای دستگیری امام باخبر بودید؟

در سال ۱۳۳۷. همه ما می دانیم که نهضت امام مبتنی بر مرجعیت ایشان بود. زمانی که آیت الله العظمی بروجردی از دنیا رفتند، مردم نظرشان به سمت آقا سید عبدالهادی شیرازی که در فقه نابغه بودند، جلب شد. اکثر افراد، شخصیت و درجه علمی ایشان را قبول داشتند. آیت الله شیرازی از علمای نجف بودند. زمانی که من در قم بودم، ایشان برای عمل چشمشان به ایران آمدند و طی سفرشان به قم هم آمدند و با طلاب دیداری داشتند. ۸۰ درصد از مقلدین، مسائل را به آیت الله شیرازی ارجاع می دادند و در طول این مدت ایشان به خوبی درخشدند، ولی متأسفانه یک سال بعد، ایشان فوت کردند. بعد از فوت ایشان نظرات متفاوتی در مورد انتخاب مرجع اصلح وجود داشت. عده ای با مرجعیت آیت الله آقا سید احمد خوانساری که در تهران ساکن بودند و از نوابغ زهد و فقه به شمار می آمدند، موافق بودند. عده ای دیگر مرحوم آیت الله سید محمود شاهرودی را که در نجف بودند، قبول داشتند.

شهید صدوقی به محض اینکه متوجه شدند بسیجی ها و افراد سپاه در کردستان با مشکل مواجه شده اند، فوراً کمک های مالی خود را ارسال کردند. حتی اکثر اوقات برای تشویق، به ملاقات رزمندگان به خطوط مقدم می رفتند. در زمان بنی صدر فشار زیادی بر رزمندگان وارد می شد و دولت به جبهه ها رسیدگی نمی کرد، حتی گاهی اوقات رزمندگان آر.پی.جی نداشتند که تانک ها را منهدم کنند.

بعضی نیز نظرشان به سمت آیت الله حکیم جلب شده بود. من چون از شاکرگردان امام بودم و علاقه خاصی نیز به ایشان داشتم، در پرسه آقای حکیم در مسجد ملاصدفدر به منبر رفتم و در کمال صراحت، امام را به عنوان مرجعی شایسته معرفی کردم. البته این اقدام باعث شد تا مشکلات بسیاری برای من به وجود بیاید و ساواک من را ممنوع المنبر کند. در آن زمان، عده ای با مرجعیت امام موافق و عده ای دیگر نیز مخالف بودند. شهید صدوقی ابتدا به سمت آیت الله سید احمد خوانساری گرایش داشتند، اما بعدها به تدریج که امام نیز مطرح شدند، نظرشان به سمت امام جلب شد. پس از مدتی (بالاخص پس از سخنرانی امام در مدرسه فیضیه در روز عاشورا)، امام به عنوان مرجع تثبیت شدند و مردم به سمتشان گرایش پیدا کردند. البته در این میان، عده ای رهبری امام را قبول داشتند. برخی نیز در این شرایط سکوت کردند و عده ای دیگر به مخالفت برخاستند، ولی در یک کلام باید بگویم که اکثر مردم با امام همراه و همدل بودند. در مبارزات، آیت الله صدوقی در شهر یزد، به قول معروف، سنگ تمام گذاشتند. ایشان ابتدا با احتیاط به صحنه مبارزات وارد شدند، اما پس از مدتی با شجاعت و درایت، حق کلام را ادا کردند و آتش انقلاب را پرفروغ نگه داشتند. آیت الله صدوقی در مبارزات انقلابی، تفکر، عمل و اجرا،



www.shahed.isa.ir



منابع مالی این گونه اقدامات منحصر به وجوهات شرعی بود یا از منابع دیگری هم استفاده می شد؟
حتی الامکان روحانیون سعی می کردند تا از وجوهات شرعی برای این کارها استفاده نکنند و تأمین مبالغ مورد نیاز را به مردم واگذار می کردند. مردم هرگاه می دیدند شخصی در انجام کاری نیت خیر دارد، او را تنها نمی گذاشتند و تا جایی که می توانستند به او کمک می کردند. افرادی که زمین و املاکی داشتند، آن را برای تأسیس بیمارستان سیدالشهدا(ع) وقف کردند. شهید صدوقی نیز بدون توجه به اینکه هدیه های مردم ارزشمند است یا نه، آنها را قبول می کردند. در آن زمان شرکتی به نام «سعادت نساجان» وجود داشت که فوق العاده وضع نابسامانی داشت و مالکان و سهامداران آن به مشکل برخورد بودند. مالکان این شرکت تصمیم گرفتند سهم خود را برای ساخت بیمارستان سیدالشهدا(ع) وقف کنند. مدتی بعد من عضو هیئت مدیره شدم و با دوستان برنامه ریزی کردیم تا بتوانیم به کمک درآمدهای مالی، نیازهای بیمارستان را تأمین کنیم.

آیت الله صدوقی علاوه بر اینکه از وجوهات و کمک های مردمی به طور مستقیم برای حل مشکلات جامعه استفاده می کردند، گاهی اوقات در امور خاصی سرمایه گذاری می کردند تا در آینده بتوانند از این سرمایه گذاری ها برای رفع مشکلات مردم استفاده کنند. در این مورد چه می دانید؟

آیت الله صدوقی صدوقی به نام ولی عصر(عج) ایجاد کردند و از این طریق از حدود سال های ۴۵-۴۶ به ضعف و فقرای وام می دادند. افراد بسیاری در این صندوق سرمایه گذاری کردند. آیت الله صدوقی نیز در این صندوق حساب داشتند و وجوهات را به این حساب واریز می کردند. در خلال صحبت هایمان اشاره کردید که رابطه میان آیت الله صدوقی و امام از دوران طلبگی شان شکل گرفت. در این مورد کمی توضیح بدهید؟

از زمانی که این دو بزرگوار در قم بودند با هم ارتباط داشتند و در ضیافت های یکدیگر شرکت می کردند. گاهی اوقات امام به منزل آیت الله صدوقی و برخی از مواقع آیت الله صدوقی به منزل امام می رفتند. حتی امام به مزرعه آیت الله صدوقی نیز می رفتند.

در سال های تبعید امام، فضای یزد کاملاً آرام و بی سروصدا بود. چه مسئله ای باعث شد که در فروردین سال ۱۳۵۷ آتش مبارزات شعله ور شود؟

شهر یزد از گذشته فضائی آرام و بی سروصدا داشته است. به قول معروف مردم سرشان در لاک خودشان بود. جریان روحانیت نیز همچون مردم، روند عادی خود را طی می کرد. مجلس روضه ای برپا و نماز جماعتی خوانده می شد و در مدارس نیز روحانیون به تدریس علوم مشغول بودند، اما به هیچ وجه در امور سیاسی دخالت نمی کردند. حتی به خاطر دارم که یزدی ها دخالت در این امور را نوعی کفر می دانستند. این فضا بر شهر یزد حاکم بود تا اینکه مرحوم خالصی زاده به یزد تبعید شدند. آن زمان من یک بچه طلبه بودم. گویا عده ای ایشان را به خاطر مسائل سیاسی به یزد آورده بودند. ایشان در خطابه ها و منبرهایشان با لحن تند از علمائی که در مسائل سیاسی و اجتماعی دخالت نمی کردند، انتقاد می کردند. این حرکت ها از سوی ایشان باعث شد تا مردم یزد از خواب آلودگی بیدار شوند و فضای یزد اندکی تغییر کند. این اولین باری بود که در شهر یزد کاشته شد تا آنکه شهید صدوقی روی کار آمدند. ایشان محتاطانه با مسائل برخورد می کردند تا اینکه نام امام بر سر زبان ها آمد و مبارزات انقلابی شدت گرفتند. در این اثنا آیت الله صدوقی نیز مبارزات خود را علنی کردند، سکوت ها و حاشیه نشینی ها از بین رفت و عده ای به اختیار و برخی نیز به اجبار وارد صحنه مبارزات شدند.

از روز ده فروردین سال ۱۳۵۷ چه خاطره ای دارید؟

آیت الله صدوقی تصمیم گرفتند مجلس یادبودی را برای شهید تبریز برگزار کنند. صبح روز بعد در مسجد روضه محمدیه مراسمی برگزار شد. جناب آقای راشد که از دوستان قدیمی ایشان بودند، در آن زمان در یزد بودند. طبق برنامه، ایشان برای سخنرانی انتخاب شده بودند و سخنرانی خوب و کوبنده ای را ایراد کردند. مردم نیز از آن مجلس به خوبی استقبال کردند. مأموران دولتی چند روز قبل اعلام کرده بودند که اگر مردم اغتشاش ایجاد کنند،

تیراندازی خواهند کرد، با وجود این، افراد بسیاری در مسجد حضور پیدا کردند. بعد از سخنرانی آقای راشد، مردم شعارهای کوبنده ای دادند و سپس به سمت خیابان ها هجوم بردند. وقتی جمعیت به چهارراه رسید، تیراندازی از سوی مأموران دولتی به سمت مردم شروع شد و در همان لحظات اول، دو نفر به شهادت رسیدند. بعد از آن به شهادت رسیدن آنها و زخمی شدن چند نفر، مردم پراکنده شدند و شهر در سوگ و ماتم عمیقی فرو رفت.

واکنش آیت الله صدوقی پس از شنیدن خبر شهادت و زخمی شدن مردم چه بود؟

زمانی که مردم در خیابان ها بودند، ما به همراه شهید صدوقی در حیاط مسجد نشسته بودیم. پس از اینکه اوضاع آرام تر شد، شهید صدوقی به مراجع تلفن زدند و در مورد قضیه با آنها صحبت

آیت الله صدوقی به خاطر روحیه تلاشگرشان نمی توانستند در منزل بمانند. ایشان گفته بودند: نمی توانم در منزل حبس شوم و از منزل بیرون خواهم آمد، حتی اگر کشته شوم. سخن معروفی از ایشان به یادگار مانده که در برابر تهدیدها می گفتند: «مرغابی را از آب می ترسانید؟ مرا از مرگ می ترسانید؟ نماز جمعه باید منعقد شود، حتی اگر ۵۰ نفر از جمله من کشته شویم.»

کردند.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی چه خاطره ای از آیت الله صدوقی دارید؟

زمانی که امام در پاریس بودند، آیت الله صدوقی از یزد به تهران و از تهران به پاریس سفر کردند و طی این سفر با امام ملاقاتی داشتند. البته من دقیقاً از موضوع صحبت های امام با آیت الله صدوقی خبر ندارم، اما تا جایی که می دانم بخشی از این صحبت ها در مورد آمدن امام به ایران بود. آن زمان بین علما در مورد آمدن امام به ایران اختلاف نظر بسیاری وجود داشت. عده ای معتقد بودند که امام نباید به ایران بیایند، چون این سفر برایشان خطر دارد. آنها فکر می کردند که ممکن است دشمنان هواپیما را بزنند و یا اینکه آن را بربایند. در این میان آیت الله صدوقی با آمدن امام به ایران موافق بودند. شهید صدوقی قبل از سفر امام به ایران، از پاریس به تهران آمدند و مقدمات استقبال فراهم شد. در روز ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ که

امام به ایران آمدند، شهید صدوقی از جمله سخنرانان در بهشت زهرا بودند. در ۲۲ بهمن انقلاب به پیروزی رسید و انتخابات انجام شد تا اینکه پس از چندی با شروع جنگ تحمیلی درگیری ها آغاز شدند. شهید صدوقی به محض اینکه متوجه شدند بسیجی ها و افراد سپاه در کردستان با مشکل مواجه شده اند، فوراً کمک های مالی خود را ارسال کردند. حتی اکثر اوقات برای تشویق، به ملاقات رزمندگان به خطوط مقدم می رفتند. در زمان بنی صدر فشار زیادی بر رزمندگان وارد می شد و دولت به جبهه ها رسیدگی نمی کرد، حتی گاهی اوقات رزمندگان آربی جی نداشتند که تانک ها را منهدم کنند.

از شهادت آیت الله صدوقی چگونه باخبر شدید؟

روز شهادت ایشان من در مسجد بودم. قصد داشتم پیش از آنکه آیت الله صدوقی نماز و خطبه را بخوانند، برای مردم سخنرانی کنم. درخواستم را با ایشان مطرح کردم و از سکوتشان متوجه رضایتشان شدم.

موضوع سخنرانی شما در آن روز چه بود؟

در خلال صحبت هایم انتقادهائی از خط مشی دولت کردم. پس از سخنرانی من، آیت الله صدوقی نماز جمعه و خطبه را خواندند. در حالی که همه ما روی زمین نشسته بودیم، ایشان از مقابل صف عبور کردند و چند لحظه بعد صدای انفجار به گوش رسید و آنگاه شهر یزد در ماتم عمیقی فرو رفت.

علت تعطیلی موقت نماز جمعه چه بود؟

سپاه که مسئول امنیت خانه شهید صدوقی و نماز جمعه بود، برای حفظ مسائل امنیتی به ایشان اجازه نمی داد که برای اقامه نماز به مسجد بروند.

در این مدت چه کسی مسئولیت اقامه نماز را برعهده داشت؟

گاهی اوقات من، بعضی از مواقع سایر دوستان این مسئولیت را برعهده داشتند.

چه چیزی باعث شد تا شهید صدوقی دوباره در مسجد نماز بگذارند؟

آیت الله صدوقی به خاطر روحیه تلاشگرشان نمی توانستند در منزل بمانند. ایشان گفته بودند نمی توانم در منزل حبس شوم و از منزل بیرون خواهم آمد، حتی اگر کشته شوم.

آیا ایشان قبل از شهادتشان صحبت خاصی هم کرده بودند؟

بله. صحبتی که معروف است و از رادیو نیز پخش می شود. ایشان گفتند: «مرغابی را از آب می ترسانید؟ مرا از مرگ می ترسانید؟» همچنین اعلام کردند که نماز جمعه باید منعقد شود، حتی اگر ۵۰ نفر از جمله ایشان کشته شوند.

از ویژگی های شخصیتی شهید صدوقی نکات دیگری را هم بیان کنید.

نکته ای که قصد داشتم در ابتدای عرایضم بیان کنم، هم اکنون در خاتمه صحبت هایم می گویم. برخی حالات روحی و روانی در انسان ها خوب و مفید هستند، اما اگر با سایر حالات و خلق و خوی ها در شخصیت انسان جمع نشوند، کار آئی نخواهند داشت. به عنوان مثال خوش فهمی و خوش درکی صفت شایسته ای است، اما اگر فرد، مدیریت و قدرت اجرایی و شهامت انجام کارها را نداشته باشد، نمی تواند از فکر خوب خود درست استفاده کند.

آیت الله صدوقی از جمله شخصیت هایی بودند که چندین ویژگی مثبت را با هم داشتند. جرئت، جسارت، شهامت، توکل، ایمان و اندیشه بلند از جمله ویژگی های شخصیتی این شهید بزرگوار است. محال بود که شهید صدوقی کاری را آغاز کنند و در پایان موفق نشوند. به نظر من علت موفقیت ایشان توکل و اخلاص درونی بود. بسیاری از ویژگی های اخلاقی را نمی توان در مدرسه به دست آورد، بلکه کسب آنها از طریق ریاضت و خواندن نماز شب امکان پذیر است. شهید صدوقی از امدادهای غیبی برخوردار بودند. از جمله اقدامات مفیدی که ایشان انجام دادند، توسعه مسجد ابو الفضل(ع) بود که خوشبختانه امروزه این مسجد با وسعتی که دارد از امکانات رفاهی مناسبی برخوردار است.

آیت الله صدوقی در انتخابات خبرگان قانون اساسی ۹۹ درصد آرا را از آن خود کردند. آیا ایشان از تبلیغات خاصی برای پیروزی در انتخابات استفاده کردند؟

خیر. شهید صدوقی نیازی به تبلیغات نداشتند. مردم استان یزد، در آن زمان غیر از ایشان نه کسی را می شناختند و نه کسی را قبول داشتند. ■

جمعه از عملکرد قضات شکایت کردند و گفتند: «دستور می‌دهم در دادگستری را گل بگیرند». این مسئله باعث ناراحتی قضات شد. آنها به دفتر من آمدند و گفتند: «اگر حاج آقا صلاح نمی‌دانند که ما قضاوت کنیم، ایسن کار را رها می‌کنیم، چون می‌خواهیم آبرویمان حفظ شود.» من هم خدمت حاج آقا رفتم و به ایشان اطلاع دادم که قضات گفته‌اند که از یک طرف قانون‌اساسی به ما می‌گویند قاضی مستقل است و از سوی دیگر آقایان از ما انتظاراتی دارند و ما باید براساس قانون قضاوت کنیم. من به شهید صدوقی گفتم: «شما آنها را به عنوان قاضی قبول ندارید، چون مجتهد نیستند. به نظر من برای قضاوت بهتر است درس خارج را تدریس کنید تا از این طریق، آنها با موازین اسلامی، روحیات و مواضع شما آشنا شوند.» قضات و روحانیونی که کار قضاوت را برعهده داشتند و بعضی از طلاب، در کلاس درس خارج قضا حاضر می‌شدند. تدریس کتاب قضا ۸ ماه طول کشید. نکته قابل توجه این است که کلاس مورد توجه قضات قرار گرفت و آنها به تدریج متوجه اشتباهاتشان شدند.

همان‌طور که اشاره کردید، در کلاس خارج قضا، قضاتی از رژیم قبل هم حضور داشتند. آیا در کلاس به دلیل پوشش متفاوتشان و یا اختلاف عقیده‌ای که در برخی زمینه‌ها با شهید صدوقی داشتند، بحثی پیش نمی‌آمد؟

در کلاس درس خارج، بین طلاب مرسوم است که مستشکل داشته باشند. شخص اشکالاتی بر موارد بیان‌شده وارد می‌کرد؛ ولی آیت‌الله صدوقی با خوشرویی به تمام سئوالات پاسخ می‌دادند. بیان لطیفه و حکایات حین درس از ویژگی‌های تدریس این بزرگوار بود. شهید صدوقی حساسیت خاصی به ظاهر افراد نشان نمی‌دادند. به نظر ایشان تراشیدن ریش گناه کبیره نبود و از اینکه افراد با ظاهری آراسته در جمع حاضر شوند، خوشحال می‌شدند. قضات قبل از انقلاب هم براساس فقه و اصول شیعه قضاوت می‌کردند و با کلیات مسائل آشنا بودند؛ با وجود این، با شرکت در این کلاس‌ها، در افکار و ظواهر برخی از آنها تغییراتی به وجود آمد.

از حادثه زلزله طبس چه خاطراتی را به یاد دارید؟

رمز موفقیت آیت‌الله صدوقی ارتباط با همه اقشار جامعه بود. مؤذن نماز حاج آقا صدوقی، پیرمرد با معرفتی بود که شغلش حمالی بود. او گاهی اوقات درباره برخی از مسائل به شهید صدوقی اعتراض می‌کرد که چرا این کار را می‌کنید؟ شهید صدوقی هم با خوشرویی و مهربانی به او می‌گفتند، اگر حرف دیگری هم داری بگو. این مسئله نشان می‌دهد که ایشان با گشاده‌رویی با همه اقشار برخورد می‌کردند.

گفتند: «از آن جایی که نام این صندوق مزین به نام حضرت ولی عصر (عج) است، دوست دارم یک طلبه هم در این صندوق کار کند.» طبق فرمایش ایشان به مدت ۴ ماه، روزی دو ساعت، در این صندوق کار می‌کردم. پدرم از این موضوع راضی نبودند، چون علاقه داشتند بنده مجتهد شوم که البته نتوانستم به وصیت ایشان عمل کنم. موضوع را با آیت‌الله صدوقی در میان گذاشتم. ایشان گفتند: «امر پدر لازم‌الاجراست. برو و به تحصیلت بپرداز.»

در درس خارج ایشان، چند نفر از طلاب حضور پیدا می‌کردند؟ آیا این کلاس‌ها ادامه پیدا کرد؟

حدود ۴۰ - ۵۰ نفر از روحانیون یزد که همگی منبری و یا اهل مسجد بودند، در مدرسه عبدالرحیم‌خان برای شرکت در کلاس‌ها جمع می‌شدند.

آیا بعد از اینکه آیت‌الله صدوقی امام‌جمعه شدند، تدریس را ادامه دادند؟

بله، البته زمانی که مبارزات انقلابی آغاز شد، کلاس درس ایشان تعطیل شد و شهید صدوقی به امور دیگر رسیدگی می‌کردند. آن زمان ایشان از نحوه کار بعضی از قضات که از دوران طاغوت فعال بودند، رضایت نداشتند. حتی در نماز

قبل از اینکه در دفتر آیت‌الله صدوقی مشغول به کار شوید، آیا ایشان را می‌شناختید؟

از اولین روزهایی که قصد داشتیم، طلبه شوم، باب آشنائی من با شهید صدوقی باز شد. ما اصالتاً اهل میبد بودیم. در میان اقوام، روحانی بود به نام حاج سیدجعفر حسینی رکن‌آبادی. آن زمان من کلاس ششم ابتدائی را تمام کرده بودم. یک روز که ایشان در منزل ما مهمان بودند، مرا تشویق کردند که طلبه شوم. حاج آقا رکن‌آبادی بنده را نزد آیت‌الله صدوقی بردند و این مسئله باعث آشنائی من با شهید صدوقی شد. آقای حسینی مرا در انتخاب قم و یزد آزاد گذاشتند و من به دلیل علاقه‌ای که به قم داشتم، برای شروع تحصیلات حوزوی به این شهر رفتم. آن زمان، اساتید قم از شیوه تدریس شهید صدوقی و مطالبی که این بزرگوار در کلاس‌های درس بیان می‌کردند، برای ما صحبت می‌کردند. این مسئله توجه مرا جلب کرد و باعث شد تا من تابستان‌ها به یزد بیایم. در تازجان مدارس ییلاقی بود که من به همراه عده‌ای از طلاب، برای استفاده از فضای علمی مدرسه و بهره‌مندی از هوای خنک تازجان به آنجا می‌رفتم. بین طلاب رسم بود که به دیدار علمای بزرگ شهرشان می‌رفتند. من هم همراه سایرین به دیدار شهید صدوقی می‌رفتم. مدرسه عبدالرحیم‌خان، ساختمان مخروبه‌ای داشت و در بازار بود. شهید صدوقی بنای این مدرسه را بازسازی کردند. ایشان از اینکه مدارس علمیه از حضور طلاب خالی بود، ناراحت بودند. من همراه ۵-۶ نفر از دوستانم که همگی اهل یزد بودیم، در مدرسه آیت‌الله گلپایگانی تحصیل می‌کردیم. به شهید صدوقی گفتیم: «اگر مسئولیت تدریس ما را برعهده بگیرید، ما در یزد می‌مانیم.» شهید صدوقی با گشاده‌رویی از پیشنهاد ما استقبال کردند. به این ترتیب از سال ۱۳۵۱ در یزد ماندیم. در آن زمان، ایشان سه درس رسائل، مکاسب و خارج را به ما درس می‌دادند، دو درس را در منزل تدریس می‌کردند (صبح و بعدازظهر) و یک درس را در مدرسه عبدالرحیم‌خان. آیت‌الله صدوقی صندوق تعاونی حضرت ولی عصر (عج) را در مدرسه عبدالرحیم‌خان با همراهی ۴۰ نفر از متدینین یزد برای دادن قرض‌الحسنه به مستضعفان تأسیس کردند. ایشان به من

شخصیتی فراحزبی داشتند...

«شهید صدوقی و احزاب» در گفت و شنود شاهد یاران با

حجت‌الاسلام والمسلمین محمد تقی صالحی



درآمد

شهید صدوقی در تمام امور اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه خود صاحب‌نظر و باتجربه بودند و لذا شاید بسیاری متوقع بودند که ایشان با تشکیل احزاب موافقت داشته باشند، در حالی که ایشان به‌رغم کمک‌های شایان توجهی که به حزب جمهوری کردند، خودشان هرگز به شائبه طرفداری از هیچ گروه و حزبی آلوده نشدند. در این گفتگو در کنار مباحث دیگر، این جنبه از آرای ایشان مورد تحلیل دقیق قرار گرفته است.

شده بود. این شخص مشتاق بود که از صندوق قرض الحسنه بازدید کند. شهید پاک‌نژاد در تأمین اجتماعی به عنوان پزشک کار می‌کردند، ولی با افراد دستگاه هم مرتبط بودند. وقتی فرماندار به بازدید از قرض الحسنه تمایل نشان داد، شهید صدوقی به شهید پاک‌نژاد پیغام دادند که می‌خواهم ایشان را ببینم. آیت‌الله صدوقی دوست نداشتند افراد وابسته به رژیم را به خانه راه دهند، از این رو فرماندار را به مدرسه دعوت کردند. روزی را که فرماندار به مدرسه آمد، به یاد دارم، انگشتر طلایی به دستش بود؛ ولی قبل از اینکه با آیت‌الله صدوقی دیدار کند، متوجه شدم که انگشتر را از دستش بیرون آورد. وقتی با آیت‌الله صدوقی مواجه شد، لرزه بر اندامش افتاد بود. شهید صدوقی هم به او تعارف کردند که بنشیند.

من کمتر عالمی را دیده‌ام که تا این حد ابهت داشته باشد، طوری که افراد تحت تأثیر قرار می‌گرفتند و حتی پس از دیدار اول، مرید ایشان می‌شدند. گاهی اوقات اشخاصی که در دستگاه کار می‌کردند، به خاطر عرق اسلامی و انسانی خود، اخبار دستگاه و تشکیلات را به حاج آقا صدوقی می‌دادند. شهید صدوقی هیچ‌گاه بی‌ارتباط با مردم نبودند و همین مسئله، رمز موفقیت ایشان در امور بود. در آن زمان جلسه‌ای در مسجد حظیره برگزار می‌شد که در حال حاضر هم این جلسات ادامه دارد. اقبال مختلفی از جمله، پاسبان، روحانی، بازاری و اداری، هیئت مسجد حظیره را تشکیل می‌دادند. البته افرادی که در ادارات در پست‌های بالا مشغول به کار بودند، جرئت نداشتند در این گونه مجالس شرکت کنند، اما کارمندان رده پایین اداری، گاهی اوقات پیغام‌های حاج آقا را به ادارات و مراکز دولتی و ادارات هم پیغام خود را از این طریق به آیت‌الله صدوقی می‌رساندند. این مسئله نشان می‌داد که آیت‌الله صدوقی در ادای وظیفه خویش به عنوان حاکم شرعی، مصمم و پرتلاش هستند. بخشی از پرونده‌هایی که نیاز به نظر و بررسی حاکم شرع داشت، توسط آیت‌الله صدوقی، مورد بررسی قرار می‌گرفت. حتی در بسیاری از مواقع، قضات از شهید صدوقی در برخی از امور نظرخواهی می‌کردند، چون درباره بعضی از مسائل، حکم شرعی آن را نمی‌دانستند و قانون خاصی برای آن شرایط نداشتند. همان‌طور که گفتم رمز موفقیت آیت‌الله صدوقی ارتباط با همه اقشار جامعه بود، از این رو همواره به طلبه‌ها می‌گفتم باید با همه اقشار اجتماع در ارتباط باشند و نباید هیچ وقت به شغل افراد توجه کنیم و به عنوان مثال بگوئیم آن شخص رفتگر است و این یکی حمل بازار، مؤذن نماز حاج آقا صدوقی، پیرمرد بامعرفتی بود که شغلش حملی بود. او گاهی اوقات درباره برخی از مسائل به شهید صدوقی اعتراض می‌کرد که چرا این کار را می‌کنید؟ شهید صدوقی هم با خوشرویی و مهربانی به او می‌گفتند، اگر حرف دیگری هم داری بگو. این مسئله نشان می‌دهد که ایشان با گشاده‌رویی با همه اقشار برخورد می‌کردند.

شما در جانی گفته بودید که ابهت آیت‌الله صدوقی به حدی بود که دیگران مجال بیان نظر در مقابل ایشان را نداشتند و آیت‌الله صدوقی با نظر و ایده خودشان حرف آخر را می‌زدند. این مطلب با خاطره‌ای که از برخورد شهید صدوقی با مؤذنان نقل کردید، تناقض دارد. اگر امکان دارد در این باره برایمان توضیح دهید.

معمولاً در تصمیم‌گیری‌ها اگر صاحبان منصب، نظری می‌دادند، آیت‌الله صدوقی در پایان نظر شرعی خود را در اجرای امور اعمال می‌کردند؛ اما ایشان فوق‌العاده انتقادپذیر بودند. به‌طور مثال اگر طلبه‌ای در کلاس، مسئله‌ای را مورد نقد قرار می‌داد، شهید صدوقی با حوصله به حرف‌های او گوش می‌دادند، بدون اینکه ناراحت و عصبانی شوند و یا با بی‌حوصلگی به او پاسخ دهند.

علت اطاعت همه مردم و حتی مأموران رژیم از شهید صدوقی چه بود؟

در زمان حاج شیخ عبدالکریم حائری، رضاخان به مخالفت با روحانیون برخاست و اعلام کرد که روحانیون سواد ندارند و باید امتحان بدهند. رضاخان می‌گفت فقط کسی که مجتهد است باید عمامه بگذارد. در همان ایام، شهید صدوقی برای حل مشکلات طلاب و گرفتن کارت معافیت تحصیل برای طلاب، تلاش وافر کردند؛ البته شهید صدوقی در آن زمان امتحانات



آیت‌الله صدوقی همواره تلاش می‌کردند تا جایی که امکان دارد جناح‌ها و گروه‌ها را جذب مسائل دینی کنند و آنها را از انحراف باز دارند و این رمز موفقیت ایشان بود. در مسئله منافقین هم اگر با دقت نگاه کنیم متوجه این مسئله خواهیم شد. برخی از سران منافقین که یزیدی بودند، زمانی به دام منافقین افتادند که در شهر یزد ساکن نبودند. به نظر من اگر آنها در یزد اقامت داشتند، به واسطه لطف و توجه آیت‌الله صدوقی، هیچ‌گاه به انحراف کشیده نمی‌شدند و به دام منافقین نمی‌افتادند.

شهر و بازاریان به این مراسم آمدند. من هم در آن مراسم شرکت کردم. آن روز، آقای حافظیه که از منبری‌ها بودند، به منبر رفتند و برای مردم سخنرانی کردند. ناگهان از کلاتری محل که در میدان بعثت واقع شده بود، چند سرباز و افسر آمدند. یک نفر از آنها جلو آمد و فریاد زد: «چه خبر است؟» آقای حافظیه گفتند: «جلسه درس است». اما آیت‌الله صدوقی از جایشان بلند شدند، عبا را زیر بغل گرفتند و گفتند: «اینجا مجلس ترحیم کشته‌هایی است که شما آنها را کشتید. بروید بیرون. دیگر روی نخستان را نبینم». مأموران هم فوراً عقب‌نشینی کردند و از مسجد بیرون رفتند. ابهت ایشان حتی مأموران دولتی را هم می‌ترساند. ایشان مثل شیر غزایی آنان را فراری دادند. همه ما طلبه‌ها نگران بودیم که نکند دستگیر شویم؛ ولی با اقدام شجاعانه آیت‌الله صدوقی، همگی روحیه گرفتیم.

زمانی که آیت‌الله صدوقی سینه‌شان را مقابل سربازی باز کردند و شجاعانه در برابر او ایستادند، با وجود آنکه ایشان به هیچ سلاحی مجهز نبودند و دشمن تفنگ به دست ایستاده بود، مأموران به شهید صدوقی تیراندازی نکردند. چه رازی در شخصیت آیت‌الله صدوقی وجود داشت که مخالفان از ایشان حساب می‌بردند؟

به نظر من اولین نکته ابهت شخصیتی ایشان و جاذبه معنوی‌شان بود. آن زمان، استانداری بود که فرماندار کل

زلزله طبس که اتفاق افتاد، درس تعطیل و همه اذهان بر کمک به مردم طبس متمرکز شد. بنده در آن زمان در سفر بودم. هنگامی که بازگشتم، جنازه‌ها دفن شده و برخی طلبه‌ها برای خواندن نماز میت به آنجا رفته بودند، ولی من نتوانستم به طبس بروم و لذا در جریان این واقعه نبودم، اما دوستان دیگری از جمله آقای محمدی‌نصرآبادی در جریان بازسازی مناطق در طبس و فردوس بودند. طلبه‌ها معمولاً به مسائل شرعی می‌پرداختند.

از حوادث روز دهم فروردین ۱۳۵۷ چه چیزی را به یاد دارید؟

آن روز من در بزم کرمان بودم. بعدازظهر ۱۰ فروردین که به یزد رسیدیم، متوجه شدیم که اوضاع یزد، دگرگون شده است و حالت عادی ندارد. البته همان روز یکی از دوستانم در راه مریض شده بود و ناچار شدیم که او را به بیمارستان برسانیم.

نکته جالب در ماجرای ۱۰ فروردین ۱۳۵۷ این است که آن روز با وجود درگیری‌های شدید، تعداد کمی از مردم به شهادت رسیدند. شهید صدوقی از این واقعه بیشترین استفاده را کردند و این ماجرا در پیشبرد مبارزات بسیار مؤثر بود. آن روز ایشان چگونه امور را مدیریت کردند؟

شجاعت شهید صدوقی و اهمیتی که برای خون مسلمانان قائل بودند، باعث شد که آن روز با کمترین کشته، بیشترین بهره را از تظاهرات ببرند. شهید صدوقی در بیان فجایع، بلاغت و صراحت

عجیبی داشتند و لحن ایشان در بیان مسائل انقلاب باعث تشویق مردم به حرکت و مبارزه می‌شد. در ماجرای سینما رکس آبادان، آیت‌الله صدوقی در اعلامیه‌ای با صراحت و بدون هیچ هراسی بیان کردند که رژیم این آتش‌سوزی را به راه انداخته است، در حالی که آن زمان، رژیم طاغوت قصد داشت انقلابیون را مسبب این آتش‌سوزی اعلام کند. خوشبختانه بعد از مدتی طبق فرمایش شهید صدوقی معلوم شد که رژیم عامل آتش‌سوزی بوده است.

پیش و پس آیت‌الله صدوقی در حل مشکلات سیاسی و اجتماعی از کجا نشأت می‌گرفت؟

تقوای الهی در وجود انسان‌ها از جمله شهید صدوقی، باعث بصیرت بالا و روشنی ضمیرشان می‌گردد. از مجموعه برخوردهای ایشان با تمام مسائل متوجه می‌شدم که ارتباطشان با مسائل، جنبه معنوی دارد.

ظواهر آیت‌الله صدوقی پس از ماجرای ۱۰ فروردین سال ۱۳۵۷، نحوه برخورد خود را با حکومت تغییر دادند. آیا شما هم با این مسئله موافقت می‌کردید؟

بله. ایشان در شرایطی خاص، قبل از این واقعه، تقیه را در پیش گرفته بودند؛ اما وقتی احساس کردند که باید به میدان مبارزه پا بگذارند، به‌طور جدی و علنی مبارزه را آغاز و بدون هراس از مرگ و شهادت با رژیم به تندی برخورد کردند.

آیا از برخوردهای جدی شهید صدوقی و اعتراضات ایشان به رژیم طاغوت در زمانی که منبر می‌رفتند، خاطره‌ای در ذهن دارید؟

یکی از ماجراهایی که ما را تحت تأثیر قرار داد، اتفاقی بود که در مراسم چهلم شهدای قم افتاد. مراسم چهلم شهدای قم در مدرسه عبدالرحیم‌خان برگزار شد. طلاب، روحانیون، معممین



آیت الله صدوقی کمی صحبت کرد. حاج آقا صدوقی به آنها گفتند: «خواهر من! شما اگر بچه هایان را برای اسلام دادید، اجران پیش خدا محفوظ است، اگر هم فرزندانان را دادید که بین مسلمانان تفرقه ایجاد شود، بسیار راه اشتباهی را در پیش گرفته اید. قطعاً راه فرزندانان این گونه نبوده است. شما راه فرزندانان، یعنی راه اسلام، خدا و امام زمان (عج) را ادامه بدهید. الان زمان اختلاف افکنی و تشکیل حزب و گروه و دسته نیست.»

یکی از ویژگی های اخلاقی آیت الله صدوقی این بود که با تحزب مخالف بودند. زمانی که حزب جمهوری اسلامی تشکیل شد و اساسنامه اش را خدمت آیت الله صدوقی آوردند تا ایشان هم به عضویت حزب درآیند، شهید صدوقی گفتند: «من حزبی نمی شوم.» شهید بهشتی و سایر دوستان آیت الله صدوقی از مؤسسين حزب بودند و شهید صدوقی هم به این

یزد ساکن نبودند. به نظر من اگر آنها در یزد اقامت داشتند، به واسطه لطف و توجه آیت الله صدوقی، هیچ گاه به انحراف کشیده نمی شدند و به دام منافقین نمی افتادند.

در ماجرای نیمه شعبان، ساواک گفته است که افکار شهید صدوقی صریح تر از امام خمینی است. آیا شما این قضاوت را قبول دارید؟

آیت الله صدوقی گفتند که ما باید کاری کنیم که شاه برود. البته آیت الله صانعی در قم در مجلسی که همه مراجع حضور داشتند، به این مسئله اشاره کردند. در این اثنا، شخصی گفته بود که باید از امام بخواهیم تا دولتش را معرفی کند و شاه هم سلطنت خود را بکند. آیت الله صدوقی در پاسخ گفته بودند که سلطنت معنی ندارد و شاه باید بساطش را جمع کند. امام در نجف اعلامیه می دادند و آیت الله صدوقی در کشور با وجود تهدیدات ساواک با شهادت صحبت می کردند و با رژیم به

مربوطه را دادند و به عنوان مجتهد مسلم شناخته شدند و جواز اجتهاد هم برای ایشان صادر شد. در زمان طلبگی ما، دو نفر باید از طلاب امتحان می گرفتند و تأییدیه را امضا می کردند تا تحصیلات آن طلبه مورد قبول دستگاه واقع شود. یکی از آن دو نفر آیت الله حاج میرزا خلیل کمره ای در تهران و دیگری آیت الله صدوقی در یزد بودند. آیت الله صدوقی سوابق علمی در دستگاه داشتند و از طرفی مسئله اجتهاد ایشان هم مورد تأیید دستگاه قرار گرفته بود. در آن زمان برخوردهائی بین مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری با دستگاه رضاخان و بعدها هم برخوردی بین آیت الله العظمی بروجردی با دستگاه پیش آمد. این قبیل مسائل باعث شد که آیت الله صدوقی به عنوان مجتهد مسلم و در مقام یک حاکم اسلامی و حاکم شرعی از عوامل حکومتی به عنوان ابزار استفاده کنند و در نهایت دید وسیع و اشراف ایشان به امور، باعث پیروزی در مبارزات انقلابی شد.



افراد علاقمند بودند و حتی کمک های مالی بسیاری هم به حزب می کردند؛ اما می گفتند که من آخوند حزبی نمی شوم. **گویا حزب با بودجه آیت الله صدوقی به راه افتاده بود؟** بله، آیت الله صدوقی به حزب کمک مالی کردند؛ اما می گفتند که ما جمهوری اسلامی داریم و همه مسلمانان باید زیر یک لوا، محوریت امام و رهبری مسائل و مبارزات را دنبال کنند و این اعتقاد از مواضع نظری ایشان درباره حکومت اسلامی بود. **شما از چه زمانی در دفتر ایشان مشغول به کار شدید؟** ایشان از فروردین ۱۳۵۸ به طور رسمی مسئولیت هائی را برعهده من نهادند. البته قبل از آن هم فعالیت می کردم. **آیا آن زمان هنوز دولت موقت پابرجا بود؟** بله.

از برخوردهائی که آیت الله صدوقی با بزرگان داشتند، برایمان توضیح دهید. چه برخوردهای شفاهی اول و چه برخوردهای کتبی در مراحل بعدی.

مرحوم بزرگان، آشنائی دیرینه ای با شهید صدوقی داشت. قبل از انقلاب هم سفری به یزد کرد. آیت الله صدوقی هم به مرحوم بزرگان بسیار علاقه داشتند، ولسی گاهی اوقات بعضی از مواضع او را قبول نداشتند. آن زمان افراد بسیاری، کتاب هائی در موضوعات اسلامی و دینی تألیف می کردند که آیت الله صدوقی به برخی نظریات آنان، اشکال وارد می کردند. در آن زمان آیت الله صدوقی احساس می کردند که در مرادوات دولتی، وابستگی به جریانات غرب و امریکا وجود دارد، از این رو به بزرگان ایراداتی وارد کردند. ایشان نسبت به این مسئله حساسیت نشان می دادند و می گفتند: «نظام ما اسلامی است، نه شرقی و نه غربی. ما باید مستقل باشیم.» در دوران طلبگی ما در مورد کتاب های قضا، حدود و دیات بحث هائی به میان آمده بود. ما می گفتیم که قضاوت کار علما نیست، ولی ایشان جواب می دادند که فقه باید زنده بماند. در یک کلام، به استقلال جریان حکومت اسلامی معتقد بودند و نسبت به وابستگی ها حساسیت نشان می دادند. در نتیجه به دلیل پاره ای وابستگی های دولت به امریکا، با بزرگان برخورد داشتند. البته پس از آن برخورد جلسه ای در تهران برگزار شد و بزرگان خدمت آیت الله صدوقی رسید و کدورت ها تا حدی برطرف شد؛ اما پس از مدتی جریان استعفای بزرگان و اعلامیه ای که امام در ماجرای اشغال لانه جاسوسی دادند، به وجود آمد. ایشان از این

مخالفت برمی خاستند.

مگر امام در پاریس نفروموند که شاه باید برود؟ بله، ایشان در حین اقامتشان در پاریس گفته بودند که شاه باید برود؛ اما زمانی که آیت الله صدوقی در مورد خروج شاه صحبت می کردند، امام در نجف تشریف داشتند. **بهتر است در این میان نگاهی به حوادث بعد از پیروزی انقلاب بیندازیم. شما از عطف و مداراهای آیت الله صدوقی برای ما صحبت کردید؛ اما ایشان در مقابل برخی از جریانات بسیار جدی برخورد می کردند. علت این مسئله چه بود و اگر امکان دارد مصادیقی از آن را هم برای ما بگویند؟**

آیت الله صدوقی نسبت به تفرقه میان مردم، ارگان ها و جوانان بسیار حساس بودند و اعتقاد داشتند که مبارزین باید با هم متحد باشند و بین آنها وحدت کلمه باشد. پدر و مادران عده ای از عوامل سازمان مجاهدین خلق و پدر و مادر رضائی ها را که فرزندان شان در زمان حکومت شاه شهید شده بودند، به شهر یزد آوردند تا سخنرانی کنند. آیت الله صدوقی در این مورد هم بسیار حساس بودند. آنها درخواست کردند تا نزد شهید صدوقی بیایند. پدر و مادر رضائی ها در ابتدای ملاقاتش با

یکی از ویژگی های اخلاقی آیت الله صدوقی این بود که با تحزب مخالف بودند. زمانی که حزب جمهوری اسلامی تشکیل شد و اساسنامه اش را خدمت آیت الله صدوقی آوردند تا ایشان هم به عضویت حزب درآیند، شهید صدوقی گفتند: «من حزبی نمی شوم.» شهید بهشتی و سایر دوستان آیت الله صدوقی از مؤسسين حزب بودند و شهید صدوقی هم به این افراد علاقمند بودند و حتی کمک های مالی بسیاری هم به حزب می کردند؛ اما می گفتند که من آخوند حزبی نمی شوم.

ارتباط بسیاری از متدینین یزد در ادارات به گونه ای بود که آنها از آیت الله بروجردی اجازه می گرفتند و حاج آقا هم برای تصرف در امورشان به آنها اجازه می دادند. در واقع عوامل حکومتی در ادارات (متدینین یزد که در ادارات مشغول به کار بودند) بیش از آنکه خود را از عوامل حکومتی بدانند، معتقد بودند که باید به عنوان عوامل حاکم اسلامی برای حل مشکلات مردم در جامعه ایفای نقش کنند.

همان طور که می دانید، برخوردی بین امام و حکومت پیش آمد و شهید صدوقی هم این ماجرا را در یزد تکرار کردند که در پی آن، ماجرای آخرین نیمه شعبان در دوران حکومت پهلوی و تعطیلی عید پیش آمد. در مورد این ماجرا، برایمان توضیح دهید و بفرمائید این موضوع تا چه حد برای مردم جا افتاد و چگونه پیش رفت؟

با توجه به کشتار هائی که شد، عوامل انجمن حج تبه سعی می کردند. جشن ها را پر رونق کنند. در این میان آیت الله صدوقی اعلامیه ای به دست خط آقای مناقب (دامادشان) صادر کردند. من به همراه طلبه دیگری که سید و اصالتا میبیدی بود، به خاطر اعلامیه ها دستگیر شدیم. قاضی در دادگاه، اعلامیه را به من نشان داد و گفت: «شما که شاگرد آیت الله صدوقی بودید، بگویند که آیا این اعلامیه های آیت الله صدوقی است؟» گفتیم: «خیر، این دست خط ایشان نیست.» یک روز و نیم در پاسگاه میبید و در مرکز ژاندارمری اردکان بودیم و بعد هم به یزد آمدم. البته با سفارش آیت الله صدوقی به دکتر پاک نژاد و میانجی گری های ایشان، پس از مدتی آزاد شدیم.

آیا این ماجرا، تنها تقابل آیت الله صدوقی و انجمن حج تبه بود یا خیر؟

زمانی که افراد انجمن حج تبه به یزد آمدند، برای دخالت در امور سیاسی نهی می شدند؛ اما به دلیل ارتباطی که با مرحوم دکتر پاک نژاد و دکتر رمضان خانی داشتیم و آنها نیز مرید امام بودند، انجمن حج تبه، به سمت مسائل سیاسی جذب شدند و عنوان انجمنشان را به انجمن دینی تغییر دادند. آیت الله صدوقی همواره تلاش می کردند تا جایی که امکان دارد جناح ها و گروه ها را جذب مسائل دینی کنند و آنها را از انحراف باز دارند و این رمز موفقیت ایشان بود. در مسئله منافقین هم اگر با دقت نگاه کنیم متوجه این مسئله خواهیم شد. برخی از سران منافقین که یزدی بودند، زمانی به دام منافقین افتادند که در شهر

موضوع اظهار خوشحالی کردند و گفتند: «الحمد لله که رفت.» بازرگان پس از این ماجرا، در جریان حوادث، منزوی شده‌بود و به دلیل دوستی دیرینه‌ای که با آیت‌الله صدوقی داشت، دو نامه به ایشان نوشت. در نامه اول خطاب به شهید صدوقی نوشته‌بود: «سزاوار نبود که ما من این‌گونه برخورد شود.» آیت‌الله صدوقی هم پاسخ دادند: «ما هم از شما توقع چنین برخوردی نداشتیم. وقتی ۷۲ تن از یاران امام و انقلاب در جریان حزب س‌وختند (نخست‌وزیر و رئیس‌جمهور)، شما حتی یک کلمه هم اظهار تأسف نکردید و پیام تسلیتی برای آنان نوشتید.»

بازرگان مجدداً نامه‌ای نوشت که در متن آن، باز هم گله و شکایت کرده بود. آن زمان ما برای نوشتن پاسخ بازرگان، نظرات و پاسخ آیت‌الله صدوقی را جویا می‌شدیم، سپس براساس نظریات ایشان، نامه‌ای در جواب بازرگان می‌نوشتیم و آیت‌الله صدوقی هم اصلاحات لازمه را در متن نامه، انجام می‌دادند. برای نوشتن جواب به نامه دوم بازرگان، از آیت‌الله صدوقی پرسیدیم که پاسخ شما چیست؟

شهید صدوقی گفتند: «نه، جواب نمی‌دهم. او می‌خواهد با این اقدامات و نامه‌ها، خودش را بزرگ جلوه دهد.»

مسئولین بزرگ در سراسر دنیا، رویه خاصی را در نوشتن مطالب و نامه‌ها در پیش می‌گیرند. مسئولین معمولاً به دلیل مشغله زیاد، مفاهیم، خواسته‌ها و منظورشان را به مسئولان دفترشان می‌گویند و مسئولان دفتر هم پیش‌نویسی از مطلب مربوطه تهیه می‌کنند، سپس آن مسئول دولتی اصلاحات لازم را می‌دهد. اگر امکان دارد، توضیح دهید که چه بخشی از این روند کاری از طرف شهید صدوقی و چه بخشی از طرف کارکنان دفترشان بود. آیت‌الله صدوقی حین اصلاح مطالب تا چه حد در پیش‌نویس تغییر ایجاد می‌کردند و بر آن اثر می‌گذاشتند؟

من به همراه دکتر نظام‌الدینی که پدرشان روحانی بود و خودش هم انسانی عارف و آگاه به موازین بودند، در دفتر آیت‌الله صدوقی فعالیت می‌کردیم. اکثر اعلامیه‌هایی که آیت‌الله صدوقی قبل از انقلاب صادر می‌کردند، به خط خودشان نوشته می‌شد. ایشان مطالب را به ما می‌گفتند، ما هم پیش‌نویسی برای اعلامیه و مقاله تهیه می‌کردیم و سپس اگر مطلبی از قلم افتاده بود و یا نتوانسته بودیم منظور آیت‌الله صدوقی را به‌خوبی در متن برسانیم، ایشان اصلاحات لازم را انجام می‌دادند. اب‌ت شخصیت ایشان به حدی بود که نمی‌توانستیم برخلاف نظرشان مطلبی در پیش‌نویس بنویسیم. قبل از اینکه من در دفتر ایشان مشغول به کار شوم، قلم روانی نداشتیم؛ اما با شروع فعالیتیم در جوار ایشان، متوجه شدم که جنبه روحانی و یژه‌ای در سخنانشان وجود دارد و با عنایات خدا و لطف آیت‌الله صدوقی، قلم من روان‌تر شد.

واضح و مب‌رهن است که برخی از نظریات ایشان با نظرات شما در تناقض بوده است. آیا در نوشتن پیش‌نویس اذیت نمی‌شدید و به شک نمی‌افتادید که آن مطلب را که با نظر شما موافق نیست، بنویسید یا نه؟

چ‌را، به خاطر دارم در جریان حزب خلق مسلمان و جریان آیت‌الله شریعتمداری، آیت‌الله صدوقی تلفنی با بسیاری از دوستانشان در قسم و تهران صحبت می‌کردند. با جدیت مطالبی را که در ذهنشان بود برایم می‌گفتند تا بنویسم. آیت‌الله شریعتمداری مجتهد بودند و من معتقد بودم که هر مجتهدی می‌تواند نظریه‌ای ارائه دهد و نظرش هم محترم است، از این رو تمایل نداشت‌م آن مطالب را بنویسم. در اتاقی به نوشتن مشغول شدم و در حین نوشتن خوابم برد. در عالم رؤیا صدائی به گوشم رسید که می‌گفت: «قبر! بنویس.» در واقع این ندا به من پیام می‌داد که گفته‌ها و نظریات آیت‌الله صدوقی را بنویس و در آن شک نکن.

آیا خواب حجیت دارد؟

خواب حجیت ندارد. ادله برای استنباط حکم خدا، کتاب و سنت، اجماع و عقل هستند. خواب اساس و بنیان دینی و قرآنی دارد. شکی در این مسئله نیست که رؤیاهای صادقه در مسائل شخصی و اجتماعی مؤثر هستند. در قرآن مصادیقی در این باره مطرح شده است، همچون حکایت خواب حضرت یوسف (ع)، در نتیجه ما نمی‌توانیم منکر خواب شویم و خواب برای بیان حکم، حجیت دارد.

بنی‌مورد مقابله و ایستادگی آیت‌الله صدوقی در مقابل بنی‌صدر مطلبی به یاد دارید؟

ایستادگی آیت‌الله صدوقی در مقابل بنی‌صدر ناشی از غیرت و تعصب دینی بود که ایشان نسبت به مسائل داشتند. آن زمان ماجرای ۱۴ اسفند در دانشگاه و برگزاری مراسم عزاداری در

ایام محرم و کف و سوتی که در مجلس به راه افتاد، آیت‌الله صدوقی را بسیار متأثر و ناراحت کرد. علاوه بر این، در این میان سخنانی که گفته شد و موضعی که بیان شد، موجبات ناراحتی بیشتر شهید صدوقی را فراهم کرد، چون آن صحبت‌ها در مغایرت با خط امام، انقلاب و اسلام بود. به دنبال این وقایع و نارضایتی آیت‌الله صدوقی از این اتفاقات، ایشان در نماز جمعه گفتند: «رئیس‌جمهور مملکت به اندازه پول منگو هم نمی‌ارزد.»

پول منگو یعنی چه؟

آن زمان ده شاه‌ی‌هایی برنجی وجود داشت که وقتی زنگ می‌زد به آنها می‌گفتند، پول منگو، یعنی ده شاه‌ی زنگ‌زده. آیت‌الله صدوقی برای خطاب کردن به رئیس‌جمهور کشور از تعبیری همچون پول منگو استفاده می‌کردند، در حالی که امام تا آخرین لحظات فعالیت بنی‌صدر، برای خطاب به بنی‌صدر از تعبیری چون فرزندان استفاده می‌کردند و از این تعبیر و الفاظ مسئله حمایت امام از بنی‌صدر احساس می‌شد، با وجود این چرا شهید صدوقی در مقابل بنی‌صدر ایستادند، در حالی که شهید صدوقی نماینده امام در استان یزد بودند و از نزدیک‌ترین دوستان امام به شمار می‌آمدند. آیا مخالفت آیت‌الله صدوقی با بنی‌صدر شائیه‌ای ایجاد نکرد و باعث دلخوری دوستان و اطرافیان ایشان نشد؟ آیا امام در این مورد تذکری به آیت‌الله صدوقی ندادند؟

خیر. معمولاً در عمل به احکام اسلامی، شرایط زمانی و مکانی باعث می‌شود تا افراد در بعضی از مواضع سیاسی شیوه تقیه را در پیش گیرند و در بعضی از شرایط مبارزه می‌کنند. با توجه به وظایفی که امام به عنوان رهبر جامعه اسلامی در حمایت از ارکان نظام داشتند، طبیعی بود که از بنی‌صدر حمایت کنند. از طرفی، در قانون اساسی آمده است که اعتراض علیه مسئولین، حق مردم است، بالاخص از باب امر به معروف و نهی از منکر. این وظیفه شرعی هر مسلمانی است. مسلماً این تذکر در قانون اساسی، علماً را موظف می‌کند تا در جایگاه خودشان به امور سیاسی و مملکتی توجه داشته باشند و وظیفه شرعی امر به معروف و نهی از منکر را در جامعه بالاخص در قبال مسئولین کشور پیاده کنند. در ضمن، احتمال داشت که امام از همه سخنان بنی‌صدر و مواضع او باخبر نشوند. همچنین آیت‌الله صدوقی از بنی‌صدر سخنانی شنیده بودند که قابل نقد، اعتراض و نهی بود و از این رو به مخالفت با بنی‌صدر پرداختند. در مطالبی که شما گفتید هیچ شکی وجود ندارد. حتی بعد از مدتی امام فرمودند که من از ابتدا با بنی‌صدر مخالف بودم و بدیهی است که آیت‌الله صدوقی به دلیل رابطه دوستانه و

شهید صدوقی مجتهد مسلمی بودند که مردم فوق‌العاده تحت تأثیر صحبت‌های ایشان قرار می‌گرفتند و حرف‌شنوی مردم از بیانات ایشان، منحصر به مردم یزد نبود. مردم نائین و استان‌های کرمان، سیستان و بلوچستان، هرمزگان و حتی برخی از مناطق استان فارس از جمله‌آبادیه‌به‌شهید صدوقی اعتقاد داشتند. حتی گاهی اوقات اگر بین علمای اصفهان اختلافی به‌وجود می‌آمد، آیت‌الله صدوقی بین آنها صلح برقرار می‌کردند. افراد هم به دلیل سابقه دوستی که با ایشان داشتند و عده‌ای هم، چون از گذشته شاگرد آیت‌الله صدوقی بودند از ایشان حساب می‌بردند.

نزدیکشان با امام، مطالب و مسائلی را می‌دانستند که عوام از آن اطلاعی نداشتند. سؤال من این است که مخالفت آیت‌الله صدوقی با بنی‌صدر، بین اطرافیان شهید صدوقی چالشی ایجاد نکرد؟

زمانی که بنی‌صدر از جانب روحانیون تهران و برخی از شخصیت‌ها در قم کاندیدای ریاست جمهوری شد، به همراه دکتر نظام‌الدینی خدمت آیت‌الله صدوقی رفتم و به ایشان گفتیم که جو غالب با بنی‌صدر است، در حالی که شما از دکتر حبیبی حمایت می‌کنید. با این اوضاع مردم به دکتر حبیبی رأی نخواهند داد. شهید صدوقی گفتند: «اگر دکتر حبیبی رأی نیاورد، مهم نیست. من از زمانی که بنی‌صدر را در پاریس و

در مجلس خبرگان دیدم، به او هیچ اعتقادی نداشتم. اگر دکتر حبیبی رأی نیاورد، برای من بهتر است، چون مسئولیت من کمتر می‌شود.»

نکته جالب این است که آیت‌الله صدوقی بنی‌صدر را در سفر پاریس شناختند. آیا به خاطر دارید که شهید صدوقی چه اشکالاتی در سفر پاریس و در مجلس خبرگان به بنی‌صدر وارد کردند؟

من به طور جزئی از آیت‌الله صدوقی در مورد اشکالاتی که در مسائل اعتقادی و نوع برخورد در بنی‌صدر وجود داشت، چیزی نپرسیدم؛ اما به خاطر دارم که اعتقادات دکتر حبیبی و خانواده‌شان به سمت امام و علما گرایش داشت. حتی آیت‌الله صدوقی گفته بودند که من دکتر حبیبی را معتقد به اسلام می‌بینم. در آن زمان دولت موقت، اصل ولایت‌فقیه را در پیش‌نویس قانون اساسی نیآورده بود و مسلماً مطلعید که باب این اصل در مجلس خبرگان باز شد. آیت‌الله صدوقی از جمله کسانی بودند که بر حضور این اصل در قانون اساسی و در نظر گرفتن آن بسیار پافشاری می‌کردند. وقتی ایشان به یزد آمدند، از دکتر نظام خواستند تا جمعی از پزشکان و شخصیت‌های علمی و فرهنگی برای استقرار این اصل در قانون اساسی، نامه‌ای را به شکل اعلامیه بنویسند. دکتر نظام براساس نظرات و عقاید آیت‌الله صدوقی درباره اهمیت اصل ولایت‌فقیه، پیش‌نویسی را به عنوان اعلامیه پزشکان آماده کرد و دیگران هم آن را امضا کردند. در این پیش‌نویس به این نکته تأکید شد که اصل ولایت‌فقیه از اصول مهم اسلامی است و اعلام شد که این اصل باید در قانون اساسی قرار بگیرد. آیت‌الله صدوقی در ماجرای ریاست جمهوری بنی‌صدر گفتند که بنی‌صدر اعتقادی به حکومت اسلامی ندارد، چون با اصل ولایت‌فقیه مخالف است.

آیت‌الله صدوقی در این قضایا با افراد بسیاری از جمله دکتر آیت مشورت کردند. آیا شما از برخورد دکتر آیت با آیت‌الله صدوقی نکته‌ای به یاد دارید؟

دکتر آیت در ابتدا طلبه و از شاگردان شهید صدوقی در حوزه علمیه قم بود. او پس از گذراندن دوران طلبگی به دانشگاه می‌رود و در دانشگاه مشغول تدریس می‌شود. رشته تحصیلی دکتر آیت، حقوق بود. آیت‌الله صدوقی به دلیل اینکه از نوجوانی دکتر آیت را می‌شناختند و مواضع مثبت او را در جریانات حکومت اسلامی قبول داشتند، به دکتر آیت علاقمند بودند، از این رو او را طرف مشورت خود قرار دادند. البته من به‌طور دقیق در جریان مجلس خبرگان در تهران نبودم و به همین دلیل از ماجرای برخورد دکتر آیت با آیت‌الله صدوقی خاطره خاصی ندارم.

صحبت از خبرگان قانون‌اساسی به میان آمد. نسبت آرای آیت‌الله صدوقی به کل آرای مردم یزد ۹/۷۹ بود. در تاریخ انقلاب هیچ‌کس نتوانسته چنین درصد بالایی از آرا را از آن خود کند. این مسئله مبین اعتماد بالای مردم یزد به آیت‌الله صدوقی است. به نظر می‌آید که آن زمان هیچ‌کس مخالف ایشان نبوده است و یا شاید مخالفین در رأی‌گیری شرکت نکرده‌اند. شاید هم این آمار بالا نتیجه حس مسئولیت بچه حزب‌اللهی‌ها بوده است. نظر شما در این مورد چیست؟ سؤال دیگر من این است که آیا شهید صدوقی برای پیروزی در انتخابات تبلیغ هم کردند؟

شهید صدوقی مجتهد مسلمی بودند که مردم فوق‌العاده تحت تأثیر صحبت‌های ایشان قرار می‌گرفتند و حرف‌شنوی مردم از بیانات ایشان، منحصر به مردم یزد نبود. مردم نائین و استان‌های کرمان، سیستان و بلوچستان، هرمزگان و حتی برخی از مناطق استان فارس از جمله‌آبادیه‌به‌شهید صدوقی اعتقاد داشتند. حتی گاهی اوقات اگر بین علمای اصفهان اختلافی به‌وجود می‌آمد، آیت‌الله صدوقی بین آنها صلح برقرار می‌کردند. افراد هم به دلیل سابقه دوستی که با ایشان داشتند و عده‌ای هم، چون از گذشته شاگرد آیت‌الله صدوقی بودند، از ایشان حساب می‌بردند. در ماجرای انتخابات هم علمای یزد، خود را در حد آیت‌الله صدوقی نمی‌دیدند و یا اینکه جرئت ایستادن در مقابل ایشان را نداشتند. البته یکی دو نفر نامزد انتخاباتی شدند و به ی‌اد دارم اعلامیه‌های فراوانی را چاپ و علیه آیت‌الله صدوقی تبلیغات منفی کردند؛ اما مردم گول این حرف‌ها را نخوردند و راه خود را پیدا کردند. آنها به شخصیت آیت‌الله صدوقی اعتقاد داشتند. یکی از ویژگی‌های شخصیتی شهید صدوقی این بود که هیچ‌گاه اجازه نمی‌دادند عکسی از ایشان چاپ شود. اگر کمی دقت کنید خواهید دید که در زمان حیاتشان، هیچ پوستر و عکسی از ایشان پخش نشده است. البته بعد از شهدا‌دشان،

داده بود، می‌خواندند. یکی از مضامین این دعا درخواست شهادت از خداوند است. هیچ‌گاه به یاد ندارم که صحبتی از شهادت شخصیت‌ها به میان بیاید و شهید صدوقی از خداوند طلب شهادت نکنند. زمانی که آیت‌الله صدوقی خبر شهادت آیت‌الله مدنی را شنیدند، آه سردی کشیدند و گفتند: «کی می‌شود نوبت شهادت ما برسد.» ایشان برای شهادت آمادگی داشتند و انتظار می‌کشیدند تا لحظه معنوی شهادت فرا برسد. آیا شما در روزهای قبل از شهادت آیت‌الله صدوقی، تغییری در روحیات و رفتار ایشان مشاهده کردید؟

بله، آن زمان اتفاقاتی در اردکان افتاده و در ماجرای تعیین حد و حدود مبین و اردکان و چاه آشامیدنی آب اردکان، اختلافاتی به وجود آمده و در این میان به آیت‌الله خاتمی بسیار اهانت شده بود. آیت‌الله صدوقی خیلی از این موضوع ناراحت بودند. در جمعی که عده‌ای از علما از شهرستان‌های دیگر در آن حضور داشتند، شهید صدوقی آهی از ناراحتی کشیدند و باجدیت گفتند: «خدا اگر مرا مرگ می‌داد، بهتر بود از اینکه زنده باشم و ببینم که سید اولاد پیغمبر (ص) با آن همه کرامت در اردکان مورد اهانت دیگران واقع شود.» شهید صدوقی علاقه و افری به آیت‌الله خاتمی داشتند.

آیا شما در روز شهادت آیت‌الله صدوقی در نماز جمعه، حضور داشتید؟

خیر، ماه رمضان بود و من در مبین - محله خودمان - امام جماعت بودم. صبح‌ها می‌امدم و قبل از ظهر دوباره به یزد حرکت می‌کردم.

از شهادت ایشان چگونه باخبر شدید؟

بعد از سخنرانی‌ام از منبر پائین آمدم که با من تماس گرفتند و خبر شهادت ایشان را دادند. فوراً خودم را با ماشین به یزد رساندم و به بیمارستان افشار که جنازه آیت‌الله صدوقی را به آنجا برده بودند، رفتم.

آن روز فضای یزد چگونه بود؟

در بیمارستان افشار، اکثر دوستان حضور داشتند. حال و هوای خاصی بود. همه به شدت ناراحت بودند. نمی‌توانم با کلمات آن فضا را ترسیم کنم.

آیت‌الله صدوقی به دلیل کسالت شدیدی که داشتند امید چندانی به ادامه حیاتشان نبود. در این میان مجاهدین خلق، گروهی بودند که ادعای خدمت به خلق را می‌کردند. شهید صدوقی بیشترین رأی را در انتخابات از آن خود کرده بودند و همچنین محبوبیتشان در میان مردم، مسئله‌ای واضح و مبرهن بود و حضور گسترده مردم در مراسم تحریمشان هم مصداق روشنی از این مسئله است. به شهادت رساندن چنین شخصیتی، دید مردم را نسبت به مجاهدین خلق منفی می‌کرد و این کار به ضرر آنها بود. با وجود این چه مسئله‌ای باعث شد تا تفاق، آیت‌الله صدوقی را به شهادت برساند؟

مجاهدین همواره دچار اشتباه و انحراف می‌شدند. آیت‌الله صدوقی، آیت‌الله دستغیب، آیت‌الله مدنی و آیت‌الله طاهری اعلامیه و نامه‌ای علیه بنی‌صدر به امام نوشتند. آیت‌الله صدوقی به همراه سایرین نامه را نزد امام بردند. شهید صدوقی درباره دیدارشان با امام گفته بودند: «من در مورد بنی‌صدر با امام با تندی شروع به صحبت کردم. در عمرم هیچ وقت به این تندی با امام صحبت نکرده بودم. امام ۴۳ سال از آیت‌الله صدوقی بزرگ‌تر بودند و رابطه صمیمانه‌ای بین این دو بزرگوار برقرار بود و آیت‌الله صدوقی فوق‌العاده به امام احترام می‌گذاشتند. در این جلسه شهید صدوقی به امام گفتند که آقا چرا اقدام نمی‌کنید؟ امام فرمودند: «چرا ناراحتید؟ چند درصد مردم با بنی‌صدر هستند؟» آیت‌الله صدوقی گفتند: ۲۵-۲۰ درصد. امام فرمودند: «اگر ۲۰ درصد مردم با بنی‌صدر هستند که تعداد زیادی است. ما باید زمانی بنی‌صدر را از ریاست جمهوری عزل کنیم که هیچ‌کس با او نباشد.» آیت‌الله صدوقی در بیان این ماجرا گفته بودند که این فرمایش امام، قلب مرا آرام کرد، زیرا متوجه شدم امام با بینش وسیعی به این مسئله نگاه می‌کنند. زمانی که امام فرمودند: لاجول و لافوة لایسالله و العللی‌العظیم و حکم عزل بنی‌صدر را نوشتند، آب از آب تکان نخورد و هیچ‌کس به حمایت از بنی‌صدر برخاست. ■

اگر از ستاد پشتیبانی لیستی از نیاز رزمندگان تهیه می‌شد، آیت‌الله صدوقی فوراً می‌گفتند، اقدام کنید. یک بار که قرار شد نیازهای جبهه تأمین شود، متوجه شدم که در حساب به مقدار کافی پول نداریم. مسئله را به حاج آقا گفتم. شهید صدوقی گفتند: «چه کار به این کارها داری؟ وقتی می‌گویم تهیه کنید، تهیه کنید. خدا پولش را می‌رساند.» و واقعاً هم خدا پولش را می‌رساند. اقدامات لازم را انجام می‌دادیم و بعد که حساب بانکی را چک می‌کردیم، می‌دیدیم که خوشبختانه دوباره در حساب پول جمع شده است.

زمان سنگ‌هایی بود که وسطشان سوراخ شده بود که به آنها هاون می‌گفتند. حنا را با هاون آسیاب می‌کردند. از طرفی این کار برای حاج آقا صدوقی بسیار سخت بود. یکی از دوستان که مغازه لوازم برقی داشت، یک آسیاب برقی برای آیت‌الله صدوقی آورد. ایشان گفتند: «این چیه؟» گفتیم: «آسیاب برقی است حاج آقا.» شهید صدوقی گفتند: «ما آسیاب برقی نمی‌خواهیم. مدت‌هاست با آسیاب دستی کار می‌کنیم.» آیت‌الله صدوقی فوق‌العاده ساده زندگی می‌کردند. به شهید صدوقی ارضیه‌ای رسیده بود و ایشان آن را فروخته و پول آن را به یکی از بستگان که تاجر وسایل برقی بود، سپرده بودند و از محل درآمد آن، ماهیانه مقداری پول دریافت و از این طریق امرار معاش می‌کردند. ایشان از مصرف سهم امام در زندگی شخصی‌شان و در دوران طلبگی پرهیز می‌کردند. شهید صدوقی زمانی که در قم، متصدی امور بودند، در عباس‌آباد در زمینی کشاورزی و از درآمد آن امرار معاش می‌کردند.

آیت‌الله صدوقی به بیماری قند مبتلا بودند. در اواخر هم به دلیل شرایط خاصی بیماری ایشان شدیدتر شده بود. اگر امکان دارد در این باره برای ما توضیح دهید.

آیت‌الله صدوقی چندین سال مبتلا به بیماری دیابت بودند. در جریان انقلاب و بعد از انقلاب، بالاخص در دوران جنگ، فشار کاری زیادی به ایشان وارد می‌شد. شهادت رزمندگان،



فوق‌العاده ایشان را متأثر می‌کرد. این‌گونه مسائل باعث شد تا بیماری قندشان تشدید شود و مجبور بودند برای تعدیل قندشان از انسولین استفاده کنند. استفاده از انسولین، استرس‌ها و فشارهای کاری که در بازدید از مناطق جنگی به ایشان وارد می‌شد، روز به روز بیماری‌شان را تشدید می‌کرد. آیت‌الله صدوقی سالی ۳-۲ بار از خطوط مقدم - از غرب تا جنوب - بازدید می‌کردند. ایشان اندکی قبل از شهادتشان به بیماری خاصی مبتلا شدند و طبایی که برای ویزیت ایشان می‌آمدند، می‌گفتند که این مریضی برای بیماران قندی بسیار خطر دارد و ممکن است برای آیت‌الله صدوقی مشکل ایجاد کند. یکی از اطبا می‌گفت: حیف است که آیت‌الله صدوقی در بستر بیماری بیفتند. ایشان هر صبح دعای حرزی را که آقای حافظیه به ایشان

دوستان ایشان عکس‌های این بزرگوار را روی جلد برخی از مجلات به چاپ رساندند. آیت‌الله صدوقی در مصرف کاغذ حساسیت نشان می‌دادند و وقتی می‌دیدند که عده‌ای با تبلیغات، کاغذها را هدر می‌دهند، برافروخته و ناراحت می‌شدند. **آیت‌الله صدوقی حساسیت ویژه‌ای به حفظ حرمت روحانیون داشتند و در مقابل هر گونه هتک حرمت نسبت به روحانیون، واکنش نشان می‌دادند. در این مورد اگر خاطره‌ای به یاد دارید، بفرمایید.**

یک روحانی در یکی از روستاهای یزد زندگی می‌کرد. چند تن از منافقین که اهل آن محل بودند، آن روحانی را مرتباً با مسخره کردن آزار می‌دادند. اذیت‌های آنان به جانی رسید که آن شخص روحانی به یزد آمد. آیت‌الله صدوقی فرماندار و بخشدار مرکزی خضرآباد را خواستند و با تندی به آنها گفتند: «شما در انجام مسئولیتان چه کوتاهی کرده‌اید که آنها این چنین به یک روحانی جفا کرده‌اند و آن شخص ناچار شده به یزد بیاید؟» مسئولین سکوت کردند. ما به آیت‌الله صدوقی گفتیم: «حاج آقا، آن شخص به عنوان یک طلبه آن‌قدر ارزش نداشت که شما به خاطرش این قدر خودتان را ناراحت کنید.» آیت‌الله صدوقی گفتند: «حریم روحانیت نباید شکسته شود.» ایشان فوق‌العاده به این مسئله حساس بودند. ما یزدی‌ها ضرب‌المثلی داریم که می‌گوید: «اگر مرگ وارد خانه‌ای شود، همه را می‌گیرد.» آیت‌الله صدوقی معتقد بودند که اگر به کسی که لباس روحانیت بر تن دارد و سرباز امام‌زمان (عج) است، اهانت شود، اهانت به شخص نیست، بلکه اهانت به شخصیت است.

آیت‌الله صدوقی از لحاظ مالی توانمند بودند. معروف است که ایشان در پرداخت وجوه تنگ‌نظری نداشتند؛ ولی از مطالبی که می‌شویم و عکس‌هایی که در حال حاضر وجود دارد، متوجه می‌شویم که شهید صدوقی زندگی ساده و بی‌آلایی داشتند.

بله، آیت‌الله صدوقی توکل عجیبی داشتند. اگر از ستاد پشتیبانی لیستی از نیاز رزمندگان تهیه می‌شد، آیت‌الله صدوقی فوراً می‌گفتند، اقدام کنید. یک بار که قرار شد نیازهای جبهه تأمین شود، متوجه شدم که در حساب به مقدار کافی پول نداریم. مسئله را به حاج آقا گفتم. شهید صدوقی گفتند: «چه کار به این کارها داری؟ وقتی می‌گویم تهیه کنید، تهیه کنید. خدا پولش را می‌رساند.» و واقعاً هم خدا پولش را می‌رساند. اقدامات لازم را انجام می‌دادیم و بعد که حساب بانکی را چک می‌کردیم، می‌دیدیم که خوشبختانه دوباره در حساب پول جمع شده است.

آیا این پول‌ها منحصراً از وجوهات جمع می‌شد؟

منحصر به وجوهات نبود. گاهی مردم هدایایی برای کمک به خطوط مقدم می‌دادند. آیت‌الله صدوقی در جمع دوستان و یا در نماز جمعه می‌گفتند که جوانان در جبهه هستند و به کمک نیاز دارند، بعضی از مردم دیگر رگ و غیرت ندارند. صحبت‌های حاج آقا باعث می‌شد که مردم هدایای خود را به جبهه‌ها بفرستند و یا مبالغی پول برای کمک به جبهه‌ها به آیت‌الله صدوقی می‌دادند. ما با نحوه زندگی شهید صدوقی از نزدیک آشنا بودیم. برادران پاسداری از منزل ایشان محافظت می‌کردند. معمولاً غذای محافظین از سپاه آورده می‌شد. شهید صدوقی می‌گفتند که غذای جای دیگر را به خانه من نیاورید. رجب‌علی کریمی در منزل آیت‌الله صدوقی برای همه غذا می‌پخت. غذاها همه ساده بودند مثل عدس‌پلو. همسر شهید صدوقی در پختن غذا کمک می‌کردند. ایشان همچون آیت‌الله صدوقی شجاع بودند.

آیت‌الله صدوقی هم درباره‌شان گفته‌اند که همسر در مقاطع حساس زندگی همواره یاور و همراه من بود. همین مسئله و زندگی ساده آیت‌الله صدوقی افراد را به انقلاب بیشتر علاقمند می‌کرد. آن زمان بچه‌های سپاه که زن و بچه داشتند و محافظ آیت‌الله صدوقی بودند، از ایشان حقوق می‌گرفتند. اول هر ماه وقتی حاج آقا به همه حقوق می‌دادند، افراد سپاهی که زن و بچه نداشتند، ما احتیاجی به حقوق نداریم. غذایمان را که در منزل شما می‌خوریم. ما به وظیفه‌مان عمل می‌کنیم. حتی وقتی شهید صدوقی به آنها هدیه نوروزی می‌دادند، آنها قبول نمی‌کردند. آیت‌الله صدوقی ميسو طاليد بودند و مرتباً به آنها کمک می‌کردند؛ اما آنان کمک‌ها را قبول نمی‌کردند. آن



• درآمد

اهتمام شهید صدوقی به یافتن استعدادها درخشان و تشویق آنان به پیگیری دروس حوزوی ناشی از آگاهی عمیق ایشان نسبت به تاثیرگذاری روحانیون عالم و زیرک بود که خود نمونه بارز آن بودند و لذا در ایجاد و تقویت حوزه‌ها در اقصا نقاط کشور سعی بلیغ داشتند و دیگران را نیز پیوسته به این امر مهم ترغیب می‌کردند. در گفتگوی حاضر در کنار اقدامات بی‌شمار و موثر آن شهید سعید، این ویژگی نیز تحلیل شده است.

■ «شهید صدوقی و حوزه‌های علمیه» در گفت و شنود شاهد یاران با

حجت الاسلام والمسلمین محمد حسن معزالدینی

حقیقتاً طلبه پرور بودند...

حاج شیخ غلامرضا به دلیل کهولت سنشان پیشنهاد دادند که سراغ شخص دیگری بروید که توانایی بیشتری داشته باشد. قدرت تدریس بالا و حافظه قوی و از همه مهم‌تر روح جمعی و اجتماعی شهید صدوقی باعث شد که به مجرد مطرح شدن این پیشنهاد، سرانگشت اشاره همه به سمت ایشان برود.

پر خورده ایشان با گروه‌های مختلف چگونه بود؟

آیت‌الله صدوقی با گروه‌ها و جناح‌ها کنار می‌آمدند و به‌خوبی می‌دانستند که چگونه باید با آنها برخورد شود. مسئله گروه‌ها در یزد بسیار مهم است. اگر شخصی بتواند شهر یزد را اداره کند، به‌راحتی خواهد توانست کشور و حتی منطقه وسیعی از خاورمیانه را اداره کند. از قدیم معروف بوده است که اگر می‌خواستند به کسی مسئولیت بزرگی بدهند، ابتدا او را به یزد می‌فرستادند و مثلاً آن شخص را به فرمانداری یزد منصوب می‌کردند. اگر آن شخص از عهده اداره یزد برمی‌آمد، به او پست‌های بالاتری را می‌دادند. علت آن هم این است که اداره شهر یزد دشوار است.

شهر یزد چه تفاوتی با سایر شهرها دارد که اداره آن مشکل‌تر از سایر شهرهاست؟

مردم یزد انسان‌های پیچیده‌ای هستند و از همان ابتدا دست خود را رو نمی‌کنند، به همین دلیل کنار آمدن با آنها کار دشواری است. اگر آیت‌الله صدوقی در قم می‌ماندند، مقام مرجعیت در اختیار ایشان قرار می‌گرفت، به این دلیل که تنها لازمه مرجعیت، سواد و فقاہت نیست. یک مرجع کامل باید روحیه قوی و بصیرت بالا در مدیریت داشته باشد و آیت‌الله صدوقی تمام این ویژگی‌ها را داشتند. ایشان توانایی مالی، قدرت بیان و کرسی تدریس داشتند و از طرفی امور مربوط به طلاب از جمله حجراتشان و از جمله مدرسه فیضیه در اختیار آیت‌الله صدوقی بود. در زمان آیت‌الله بروجردی، آیت‌الله صدوقی در مسائل اجتماعی، مطرح‌تر از امام بودند.

داشتند و همین مسئله باعث شد تا مرحوم آقا سیدعلی لب‌خندقی، امتحانی از همه از جمله آیت‌الله صدوقی بگیرند، سپس نامه‌ای به حاج شیخ عبدالکریم حائری نوشتند و آیت‌الله صدوقی را به ایشان معرفی کردند، در نتیجه شهید صدوقی برای ادامه تحصیلات عازم قم شدند. علت رفتنشان به اصفهان این بود که در آن زمان حوزه علمیه اصفهان در کشور فوق‌العاده قوی و مطرح بود. شهید صدوقی به اصفهان رفتند. سپس دوباره به قم آمدند و در نهایت به یزد

اگر آیت‌الله صدوقی در قم می‌ماندند، مقام مرجعیت در اختیار ایشان قرار می‌گرفت، به این دلیل که تنها لازمه مرجعیت، سواد و فقاہت نیست. یک مرجع کامل باید روحیه قوی و بصیرت بالا در مدیریت داشته باشد و آیت‌الله صدوقی تمام این ویژگی‌ها را داشتند. ایشان توانایی مالی، قدرت بیان و کرسی تدریس داشتند و از طرفی امور مربوط به طلاب از جمله حجراتشان و از جمله مدرسه فیضیه در اختیار آیت‌الله صدوقی بود.

بازگشتند.

علت بازگشت آیت‌الله صدوقی از قم به یزد چه بود؟
قبل از آیت‌الله صدوقی، زعامت دینی مردم با حاج شیخ غلامرضا فقیه خراسانی بود. حاج شیخ غلامرضا مردی بسیار پرهیزگار و در تقوا و زهد ضرب‌المثل بودند؛ اما حاج شیخ غلامرضا به اندازه آیت‌الله صدوقی جنبه اجتماعی نداشتند.

پس از شنیدن نام آیت‌الله صدوقی کدام جنبه از شخصیت ایشان برایتان تداعی می‌شود؟

با وجود اینکه آیت‌الله صدوقی در عرصه‌های مختلف حضور فعال داشتند؛ اما چهره ایشان برای بعضی از افراد ناآشناست. در یک کلام باید بگویم که ایشان فقیه فعال، اجتماعی و پیگیر مشکلات مردم بودند. در واقع این ابعاد تشکیل دهنده مجموعه بزرگی از زندگی آیت‌الله صدوقی است. جنبه فقاہت ایشان در رهبری دینی مردم بسیار قابل توجه است. لازمه رهبری دینی مردم بودن، رسیدگی به کار طلاب و امور حوزه و سر و سامان دادن به مدارس است. ایشان در انجام فعالیت‌های اجتماعی‌شان ارتباط مداوم و مستمری با مردم داشتند و مشکلات عدیده مردم با سرپیچیه تدبیر ایشان حل می‌شد.

شما به فقاہت آیت‌الله صدوقی اشاره کردید. شاید این فقاہت حاصل هجرت آیت‌الله صدوقی به اصفهان و قم در زمان تحصیلشان در یزد بوده است. علت این دو هجرت بود و ایشان به چه دلیل دوباره به یزد بازگشتند؟
در فراگیری دروس حوزوی، طلاب ملزم می‌شوند که در کلاس درس بنشینند و یا به اجبار یک شهر را برای تحصیل در علوم دینی انتخاب کنند. علمای قدیم هم هرگاه حوزه قوی‌تری پیدا می‌کردند، برای تحصیل به آنجا می‌رفتند. حتی برخی از علما قصد داشتند که برای یادگیری علوم دینی به نجف بروند. از جمله آقا سید محمد کاظم یزدی. ایشان اول تصمیم گرفتند برای ادامه تحصیل به نجف بروند؛ اما بعد متوجه شدند که حوزه علمیه اصفهان بسیار قوی‌تر است. حوزه علمیه اصفهان در زمان تحصیلات آیت‌الله صدوقی حوزه‌ای پررونق و کثیرالعلم بود و مدرسان آن بسیار قوی بودند. شهید صدوقی دوره مقدماتی دروس را در یزد، در مدرسه خان، زیر نظر مرحوم آقای کاظمینی و علمای دیگر گذرانند. ایشان استعداد سرشار و حافظه خوبی در یادگیری

به نظر من امام احساس می‌کردند که فعالیت در شورای انقلاب برای آیت‌الله صدوقی پست کوچکی است. به خاطر دارم یک بار که آیت‌الله بهشتی به یزد آمده بود، یکی از آقایان پرسید که چرا آیت‌الله صدوقی برای شورای نگهبان انتخاب نشدند؟ شهید بهشتی گفتند: «ایشان ذخیره‌اند برای پست‌های دیگر.»

البته مسلم است که امام از لحاظ علمی فوق‌العاده مطرح و قوی بودند؛ اما آیت‌الله صدوقی در مسائل اجتماعی، در حوزه بیشتر از امام مطرح بودند. آن زمان امام مرتباً به منزل آیت‌الله صدوقی می‌رفتند و رابطه صمیمانه‌ای بین این دو بزرگوار وجود داشت. مسائل انقلاب مطرح شد و آیت‌الله صدوقی و مردم با روحیات امام آشنا شدند، در نتیجه همگی همچون مریدی پشت سر امام حرکت کردند. روحیه جمع‌پذیری در میان روحانیون مسئله مهمی است. یکی از مسائل قابل بحث در جامعه مذهبی این است که روحانیون و طلاب در حوزه‌ها می‌مانند و سنگ حوزه‌ها را می‌سایند و به این ترتیب شهرها و روستاها خالی از مبلغ است. یکی از مدرسین در این باره می‌گفت: «خداوند در قرآن می‌فرماید، لیتظرو قومهم اذا رجعوا... باید قومشان را هدایت کنند وقتی برگشتند. اما آقایان قومهم را با قمهم اشتباه می‌گیرند و فکر می‌کنند که فقط باید قم را نظاره کنند، بنابراین در قم می‌مانند.» آیت‌الله صدوقی بسیار به روحیه هجرت‌پذیری در علما توجه می‌کردند و احساس می‌کردند که جامعه به این وجه نیاز بسیار دارد و هم‌چنین منطقه وسیعی از کشور احتیاج به مدیریت مذهبی دارد. آیت‌الله صدوقی در یزد اقامت داشتند؛ اما بخش وسیعی از کشور تحت مدیریت ایشان بود. به اعتقاد من آیت‌الله صدوقی بعد از امام پرنفوذترین و قوی‌ترین روحانی بودند. حتی نفوذ ایشان از بعضی علما و مراجع قم هم بیشتر بود.

به نظر شما علت این مسئله چیست؟

به نظر من علت این امر جنبه‌های معنوی شخصیت این بزرگوار و باورها و اعتقادات ایشان در مسائل مذهبی است. امروزه در جامعه، عالم زیاد داریم؛ اما باور در وجود انسان‌ها کمتر دیده می‌شود. آیت‌الله صدوقی به باور و یقین قلبی در امور دینی رسیده بودند و هرگاه در مسئله‌ای به یقین می‌رسیدند، در عمل به آن می‌کوشیدند. تهجد و راز و نیازهای شبانه ایشان و ارتباطشان با قرآن و ادعیه در زندگی این بزرگوار بسیار تأثیرگذار بود. ایشان در واقع به خاطر بیان قوی، حافظه فوق‌العاده و علمشان در مدیریت موفق بودند. با وجود اینکه آیت‌الله صدوقی وقتی عصبانی می‌شدند با دست به صورتشان می‌زدند؛ اما در عین حال بسیار صبور بودند. شهید صدوقی با بسیاری از هم‌لباس‌هایشان که به ایشان جفا کرده بودند، کریمانه برخورد می‌کردند و از خطایشان می‌گذشتند. گذشت در وجود ایشان از ویژگی‌های بارز شخصیتی‌شان بود. در روایات آمده است: هیچ دو چیزی به هم آمیخته نشده است که زیباتر از آمیخته شدن علم با حلم باشد. علم و صبر با هم در وجود آیت‌الله صدوقی تجلی پیدا کرده بود. ایشان بسیار دلسوز مردم و طلاب بودند. وقتی همه این ویژگی‌های مثبت در وجود یک انسان جمع شود، آن شخص منتظر هجوم مشکلات نمی‌شود، بلکه خودش به سوی مشکلات می‌رود تا با آنها مبارزه کند. شهید صدوقی بسیار به فکر حل مشکلات مردم و دلسوز آنها بودند. همان‌طور که می‌دانید خدمت به مردم عمل صالح است و در قرآن آمده است از ثمرات عمل صالح این است که انسان صالح محبوب دیگران خواهد شد. بر این اساس مردم به شهید صدوقی علاقه وافری داشتند. همین مسئله باعث شده بود تا ایشان در امر مدیریت موفق باشند.

از سوابق علمی شهید صدوقی نکاتی را بیان کنید.

آیت‌الله صدوقی از قدمای حوزه بودند. ایشان در شکل‌گیری حوزه نقش داشتند و در نتیجه اکثریت علما و روحانیون زیر مجموعه ایشان بودند. قبل از انقلاب مسئله احترام میان استاد و شاگرد و بزرگ و کوچک بسیار حائز اهمیت بود و

به این نکته توجه زیادی می‌شد. آیت‌الله صدوقی زمانی که به مجلس خبرگان رفتند، جمله‌ای گفتند و یادآور شدند تا زمانی که من زنده هستم این حرف جایی نقل نشود. ایشان گفته بودند: «وقتی در مجلس خبرگان نشستم و به حاضرین نگاه کردم متوجه شدم که غیر از ۳،۲ نفر از حضار بقیه همگی شاگرد من بودند.» آیت‌الله صدوقی کرسی تدریس قوی داشتند. کلاس‌های درس ایشان مملو از جمعیت بود. البته لازم به ذکر است که جمعیت زیاد در کلاس یک استاد، نشانه نفوذ کلام آن شخص نیست؛ اما حاج آقا صدوقی از جمله افرادی بودند که نفوذ کلامشان همه را معذب خود می‌کرد.

از ورود شهید صدوقی به یزد چه خاطراتی دارید؟

آیت‌الله صدوقی در سال ۱۳۳۰ به یزد آمدند و من ۱۱ سال بعد از آمدن ایشان به یزد متولد شدم. مسلماً خیلی از وقایع را به چشم خود ندیده‌ام؛ اما مطالعات و شنیده‌های من در مورد ایشان بسیار است. پدرم که ۱۱ سال با حاج آقا صدوقی اختلاف سنی داشت، خاطرات بسیاری را از ایشان برایم نقل کرده است. از پدرم شنیده‌ام که وقتی آیت‌الله صدوقی به یزد آمدند، همزمان دو کار را انجام دادند. در ابتدا با چهره‌های مؤثر و شناخته شده شهر آشنا شدند. ایشان با خانواده‌های عنوان‌دار برخورد ظریفی داشتند. به عنوان مثال حاج آقا طاهر آیت‌اللهی که دندان‌پزشک و خانواده ایشان از خانواده‌های اصیل و ریشه‌دار و عالم یزد بود، در بین مردم مقبولیت عام داشتند. سالی که آیت‌الله صدوقی به یزد آمدند، حاج آقا طاهر به‌تازگی از سفر مکه بازگشته بودند و از همین نتوانسته بودند در مراسم استقبال ایشان شرکت کنند. حاج آقا طاهر تعریف کردند که یک شب در منزلشان به صدا درامد. ایشان در را باز کردند و دیدند یک روحانی مقابل در ایستاده است. ایشان گفتند: «من صدوقی هستم و تازه به شهر یزد آمده‌ام.» حاج آقا طاهر، آیت‌الله صدوقی را به داخل منزل دعوت کردند و این دو بزرگوار با هم گرم صحبت شدند. حاج آقا طاهر آیت‌اللهی در شهر وزنه‌ای بود. در واقع شهید صدوقی با ملاقات حاج آقا طاهر، باب آشنائی را با ایشان باز کردند. به قول معروف:

صد ملک دل به نیم نگاه می‌توان خرید

خوبان در این معامله تقصیر می‌کنند

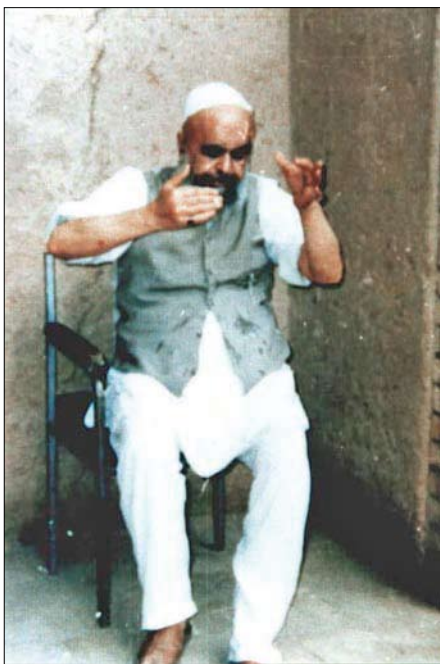
همگان معتقدند که حتی مأموران رژیم هم از ایشان حساب می‌بردند. در این زمینه خاطره‌ای دارید؟

آن زمان، شهربانی یزد رئیسی داشت به نام سرهنگ علانی (البته نام او را دقیقاً به خاطر ندارم) این شخص قیافه عجیبی داشت و وقتی یونیفورم به تن می‌کرد و شلاق به دست می‌گرفت، ترسناک می‌شد. آیت‌الله صدوقی مسیر منزل تا مسجد را پیاده می‌رفتند. هروقت که در مسیرشان به چهارراه میرچخماق می‌رسیدند تا از عرض خیابان بگذرند، سرهنگ به حالت احترام مقابل ایشان می‌ایستادند تا حاج آقا صدوقی از خیابان رد شوند. آیت‌الله صدوقی پول و جعبه شیرینی به سرهنگ نداده بودند، حتی از آن شخص خوششان نمی‌آمد. برخی از مواقع هم بر منبر این افراد از سرزنش می‌کردند. در نتیجه سئوالی که در ذهن افراد به وجود می‌آید این است که چه چیزی باعث می‌شود آن شخص تا این حد برای آیت‌الله صدوقی احترام قائل شود. به نظر من علت تمامی این مسائل جنبه معنوی شخصیت این بزرگوار است. پیغمبر فرموده‌اند: «ترس از خدا باعث می‌شود که همه کس از او ترسند.» من نام مجموعه‌ای را که مصاحبه‌های ایشان در آن است تدبیر و مدارا گذاشته‌ام. مستولان دولتی می‌دانستند که وقتی آیت‌الله صدوقی حرفی بزنند و از مردم چیزی بخواهند، مردم بنا به فرمایش ایشان شورش خواهند کرد. همین مسئله باعث شده بود تا رژیم تسلیم آیت‌الله صدوقی شود. کار به جایی رسید که ساواک بین دو راهی قرار گرفت و شک داشت که آیا حاج آقا را تبعید کند یا اینکه اجازه دهد در یزد بماند.

از شیوه‌های مدیریتی شهید صدوقی در دوران انقلاب نکاتی را بیان کنید.

آیت‌الله صدوقی جایگاه ویژه‌ای در میان مردم یزد داشتند و اکثر مردم تسلیم ایشان بودند. در آن دوران امام اعلام کردند که سربازها از خدمت سربازی فرار کنند. سربازها سرشان را می‌تراشیدند و مسلماً ساواک به راحتی سرباز فراری را از میان جمع مردم می‌توانست تشخیص دهد. آیت‌الله صدوقی برای اینکه سربازها دستگیر نشوند، مردم

گفتند که همگی سرشان را بتراشید. به طور حتم، وقتی همه سرشان را می‌تراشیدند، تشخیص سرباز فراری از میان مردم غیرممکن خواهد بود. این حکایت نشان می‌دهد که مردم تسلیم آیت‌الله صدوقی بودند و فوراً خواسته ایشان را اجرا می‌کردند چون به هر حال سر تراشیدن کار آسانی برای مردم نبود. آیت‌الله صدوقی پس از ورودشان به یزد علاوه بر آشنا شدن با بزرگان یزد، حوزه‌ها را هم سر و سامان دادند. زمانی که ایشان به یزد آمدند، عمر حوزه‌ها بیش از ده سال نبود و حوزه بعد از رفتن پهلوی به‌تازگی پا گرفته بود. زمانی که برای آخرین بار نزد آقای شامودی رفتیم، او برای ما تعریف کرد که چگونه بعد از ۲۰ شهریور برای راهاندازی حوزه‌ها افراد را برای طلبه شدن جمع می‌کردند. آن زمان هیچ‌کس فعالیت خاصی را در امور حوزه انجام نداده بود، حوزه‌ها مدیریت قوی نداشتند. آیت‌الله صدوقی از آنجائی که پول کافی در اختیارشان بود، مدارس مخروبه را تعمیر کردند و



پول مکفی در اختیار طلاب قرار دادند و اوضاع طلبه‌ها را سر و سامان دادند.

آیا پول‌هایی که در اختیار آیت‌الله صدوقی بود، از وجوهات بود یا پول‌ها را از سرمایه‌گذاری هم به دست می‌آوردند؟

این پول‌ها مربوط به وجوهات بود. ایشان از سال ۱۳۳۰ تا سال ۱۳۵۳ سرمایه‌گذاری نکرده بودند و به خاطر دارم که بعد از سال ۱۳۵۳ سرمایه‌گذاری کردند. آقای سید حسن مرداوی که اخیراً هم فوت کرده است و برای ما تعریف می‌کرد: «روزی که آیت‌الله صدوقی به یزد آمدند، در مراسم استقبال، من ایشان را بر شانه‌هایم گذاشتم و در بین مردم حرکت می‌کردم.» وقتی معلوم شد که قرار است شهید صدوقی به یزد بیایند، علمای محلات خبر آمدن ایشان را به مردم می‌دادند. آقامیرزا حسن صدر محمودآبادی هم که عالم منطقه محمودآباد یزد بود، به مردم محمودآباد خبر داد که آیت‌الله صدوقی روز جمعه سوم بهمن ۱۳۳۰ به یزد می‌آیند. ما هم از ایشان پرسیدیم: «آیت‌الله صدوقی چه کسی هستند؟» آقامیرزا حسن صدر پاسخ داد: «او کسی است که کل وجوهات ایران به امضای اوست.» این ماجرا نشان می‌دهد که آیت‌الله صدوقی منبع مالی گسترده‌ای در اختیار داشتند و از آن در امور خیر استفاده می‌کردند. آن زمان همه مراجع قم و نجف بدون اینکه آیت‌الله صدوقی خودشان درخواست کنند، نمایندگی امور را به ایشان واگذار کرده بودند و این مبین اعتماد مردم و مراجع به ایشان است. همان‌طور که می‌دانید آیت‌الله صدوقی مقسم شهریه‌ها بودند و به امور دفتر آیت‌الله‌العظمی بروجردی رسیدگی می‌کردند.

زمانی که آیت‌الله صدوقی در قم بودند منزلشان مأمّن نواب صفوی بود. حتی چند صباحی نواب در منزل حاج آقا صدوقی مخفی شده بود. رابطه تنگاتنگی بین این دو بزرگوار برقرار بود. در این میان آیت‌الله کاشانی از نواب صفوی حمایت می‌کردند و در ضمن آیت‌الله صدوقی و آیت‌الله کاشانی هم رابطه نزدیکی با هم داشتند. جریان‌های آن زمان و مبارزات از طریق نواب در بیت حاج آقا صدوقی پیگیری می‌شد.

آیت‌الله صدوقی به طلبه‌پروری توجه ویژه‌ای داشتند و معتقد بودند که کانون تقویت روحانیت در کشور باید زیاد شود. آن زمان روحانیت در مقابل دولت قرار داشت و به اعتقاد ایشان یکی از راه‌های تضعیف دولت تقویت روحانیت بود. آیت‌الله صدوقی باور داشتند که وقتی یک طلبه وارد حوزه می‌شود، انگار که یک سرباز وارد ارتش قوی شده است. ایشان برای روحانی ارزش بسیاری قائل بودند. بازار خان در مجاورت بازار مسگرها قرار دارد. یک روز پیرمردی در بازار با طلبه‌ای دعواش می‌شود و با چکش به سر او می‌زند. صبح هنگام خبر به گوش آیت‌الله صدوقی می‌رسد. ایشان به مردم می‌گویند برای نشان دادن اعتراض، هنگام ظهر در نماز جماعت شرکت نکنند و آن روز ظهر تمام نمازهای جماعت شهر یزد تعطیل شد. کار به جایی رسید که آن مرد در حضور مردم از آن روحانی عذرخواهی کرد و دست او را بوسید. در واقع آیت‌الله صدوقی معتقد بودند که اگر طلبه‌ای در منطقه‌ای فعالیت می‌کند، باید از جانب مرکز حمایت شود.

از هنگام ورود امام به ایران چه خطرهای دارید؟

به خاطر دارم روزی که قرار بود امام از پاریس به تهران بیایند، همه ما به همراه شهید صدوقی به فرودگاه رفتیم. تا سالن فرودگاه همراه حاج آقا بودیم. بعد از آن شهید صدوقی به باند فرودگاه و از آنجا هم به بهشت زهرا رفتند. آقای صدوقی با همان بنسری رفتند که افراد زیادی فکر می‌کردند قرار است امام با این بنز از فرودگاه تا بهشت زهرا بروند. ایشان مرتباً به ستاد استقبال سرکشی و به امور رسیدگی می‌کردند. دوستان همگی به مدت یک هفته برای استقبال از امام برنامه‌ریزی می‌کردند. در این میان جریان اعتصاب دانشگاه هم مطرح بود. صحبت بر سر این مسئله بود که چه کسانی همراه امام از پاریس خواهند آمد. در این بین اسامی آقایان بنی‌صدر، یزدی و قطب‌زاده به میان آورده شد. آیت‌الله صدوقی گفتند: «اینها اگر برای به عهده گرفتن مسئولیتی آمده‌اند، کارشان بیپوده است. با کاره‌ای نمی‌شوند و یا دوام نمی‌آورند.» این حرف بسیار عجیب بود. آیت‌الله صدوقی قدرت تشخیص بالائی در شناخت شخصیت‌ها داشتند و با دیدن چهره افراد و اندکی نشستن و برخاستن با اشخاص، شخصیت آنها را می‌شناختند. در دوران ریاست جمهوری بنی‌صدر تنها استانی که بنی‌صدر به آن سفر نکرده بود، استان یزد بود. آیت‌الله صدوقی در عین حال با تیپ‌های مختلف جامعه در ارتباط بودند. زمانی که قرار بود ایشان به پاریس بروند، قبل از سفر به منزلی در تهران که ما در آن ساکن بودیم، آمدند. به خاطر دارم صبح زود آقایان بازگان، سنجابی و سحابی به ملاقات آیت‌الله صدوقی آمدند. حتی از دربار هم تقاضای ملاقات با آیت‌الله صدوقی را کردند. یک بار رئیس دفتر فرح درخواست کرد تا با شهید صدوقی ملاقات کند. حاج آقا هم با علمای تهران مشورت و از ایشان نظرخواهی کردند. شهید بهشتی گفت: «چه اشکالی دارد. حرف‌هایشان را بشنوید و ببینید چه می‌خواهند بگویند» و سرانجام ملاقات در منزل یکی از خاله‌های من در تهران انجام شد. در این ملاقات آیت‌الله صدوقی حکایاتی را نقل کردند و حرف‌هایی هم رد و بدل شد. به چه دلیل بعد از این جلسه آیت‌الله صدوقی

یکی از دوستانم ۲۰ سال است که حوزه‌ها تعطیل شده است.

اگر امکان دارد، در این باره مصادیقی بفرمائید.

آیت‌الله صدوقی گاهی اوقات اشخاصی را می‌دیدند و می‌گفتند که به حوزه بیایید و در آنجا مشغول تحصیل شوید. گاهی اوقات هم اگر پدری را می‌دیدند به او می‌گفتند، فرزندت را به حوزه بیاور تا دروس حوزوی را فرا گیرد. آقای صدوق ساداتی کودکی مرا به خاطر دارند. یک روز که کتاب جامع‌المقدمات دستم بود، از مدرسه خان‌که به کوچه راه داشت خارج شدم و قصد داشتم به منزل آیت‌الله صدوقی که پشت مدرسه خان واقع بود بروم. اتفاقاً آیت‌الله صدوقی هم

ساعت ۱۰/۵ - ۱۱ قدم‌زنان در حال عبور از کوچه بودند و قصد داشتند به مدرسه عبدالرحیم خان بروند. در بین راه در حالی که می‌دیدم به سینه حاج آقا صدوقی برخورد کردم. خیلی خجالت کشیدم. به یاد دارم ایشان فقط به من گفتند: «طلبه نباید در کوچه بدود». ایشان در تربیت طلاب تمامی نکات کوچک را هم مدنظر قرار می‌دادند و این صحبتشان تا پایان دوران طلبگی در خاطرم ماند. حاج غلام‌حسین ابوبی برایم تعریف کردند که یک بار طلبه‌ای در قم برای انجام کاری نزد آیت‌الله صدوقی آمده بود. آیت‌الله صدوقی کارش را راه انداختند. وقتی طلبه در حال رفتن بود، شهید صدوقی گفتند صبر کنید. سپس به آقای ابوبی گفتند: «برو و به آن طلبه بگو که موهایش را کوتاه کند. زلف زیر عمامه برای طلبه خوب نیست». یک بار هم آقای ابوترابی تعریف کردند، آیت‌الله صدوقی وقتی کار طلبه‌ای را راه انداختند و طلبه از خدمتشان رفت، گفتند: «این شخص از طلبگی بیرون خواهد رفت». نکته جالب اینکه بعدها همین اتفاق هم افتاد و آن شخص طلبگی را رها کرد. آیت‌الله صدوقی معتقد بودند که باید مشکلات مردم را حل و آنها را جذب کرد. آقای صدری خوب به یاد دارند که در آن زمان دستگاه‌ها و تأسیسات خنک‌کننده در شهر یزد وجود نداشت و همه کتب در طول سال تحصیلی خوانده نمی‌شدند و به طلبه‌ها فشار نمی‌آمد تا به سرعت همه را بخوانند. آیت‌الله صدوقی حوزه‌های علمیه‌ای در مناطق دیوانش و تزرگان تأسیس کردند تا طلاب از هوای مطلوب این مناطق در تابستان استفاده کنند و به مطالعه سایر کتاب‌ها بپردازند. رویه اشتباهی که حوزه‌ها در حال حاضر در پیش گرفته‌اند این است که طلاب ناچارند همه کتاب‌ها را با هم بخوانند و همین مسئله باعث می‌شود که نتوانند با دقت به عمق مطالب توجه کنند. در حال حاضر همه قصد دارند از طلبه فقیه، متکلم و ادیب بسازند و با این رویه در نهایت آن شخص نه فقیه می‌شود، نه متکلم و نه ادیب. آن زمان رسم نبود که طلاب کتاب مغنی را همراه با سایر کتب مطالعه کنند. طلاب در تابستان و در مناطق خنک فرصت داشتند تا این کتاب‌ها را بخوانند. به‌طور کلی



پدرم برایم تعریف کردند که یک بار پشت سر آقای صدوقی حرف زده بودند، شهید صدوقی هم قهر کردند و دفتر آیت‌الله بروجردی را به خودشان تحویل دادند. پدرم تعریف می‌کردند که بعد از ظهر که سر کلاس درس آیت‌الله بروجردی نشسته بودیم، ایشان ابتدا ده دقیقه درباره آیت‌الله صدوقی برای طلاب صحبت کردند و گفتند: «من به اندازه چشمانم به آیت‌الله صدوقی اعتماد دارم». پدر گفتند که دیگر منتظر شروع درس نشدم و از کلاس بیرون آمدم و به منزل آیت‌الله صدوقی رفتم و دیدم حاج آقا روح‌الله (امام خمینی) و آیت‌الله صدوقی در حیاط نشسته‌اند. آقای صدوقی پرسیدند: «چه خبر؟» پدرم گفتند: «خبر دست اول دارم» و صحبت‌های آیت‌الله بروجردی را برای شهید صدوقی تعریف کردند. زمانی که پشت سر آیت‌الله صدوقی غیبی شده بود، ایشان از امام در این باره نظرخواهی کرده و پرسیده بودند که چه کار باید بکنم؟ امام هم فرمودند که اگر از من می‌پرسید دیگر اطراف تشکیلات آقای بروجردی نباید بروید چون حرفی که زده شده، زده شده است. زمانی که آیت‌الله صدوقی دفتر را به آیت‌الله بروجردی واگذار کردند، هبیتی نه نفره مسئول انجام کارهای دفتر شد. در واقع کارهایی را که شهید صدوقی به تنهایی انجام می‌دادند، نه نفر با هم عهده‌دار آن شده بودند و با وجود این کارها خوب پیش نمی‌رفت و گاهی اوقات یک ماه به طلبه‌ای شهریه نمی‌رسید.

از حافظه اعجاب‌انگیز شهید صدوقی بسیار گفته‌اند. آیا شما در این مورد خطرهای دارید؟

آیت‌الله صدوقی وقتی شهریه‌ای به طلبه‌ای می‌دادند اسم او را یادداشت نمی‌کردند. به خاطر می‌سپردند و شب که به منزل می‌رفتند، یادداشت می‌کردند. در مدرسه هم وقتی طلبه‌ای را می‌دیدند، به خوبی به خاطر داشتند که آن طلبه شهریه گرفته است یا نه و اگر شهریه نگرفته بود صدایش می‌کردند و می‌گفتند بیا و شهریه‌ات را بگیر. حتی یک بار طلبه‌ای قصد داشت آیت‌الله صدوقی را امتحان کند یک ماه دو بار از ایشان شهریه گرفت. ماه بعد وقتی آمد تا شهریه‌اش را بگیرد، آیت‌الله صدوقی به دلیل حافظه بالای ایشان گفتند: «این ماه به تو شهریه نمی‌دهم. ماه قبل دو بار شهریه گرفتی.»

به چه دلیل آیت‌الله صدوقی به ساخت حوزه

حتی در شهرها و روستاهای کوچک اصرار می‌ورزیدند؟ حتی ایشان در شهرهای خارج استان یزد از جمله بم و تاکستان هم حوزه علمیه تأسیس کرده‌اند. علت این مسئله چه بوده است؟

همان‌طور که گفتم، آیت‌الله صدوقی با وجود اینکه در یزد اقامت داشتند، اما کل ایران را اداره می‌کردند. ایشان به ترویج روحانیت باور داشتند و به طلبه‌پروری اهمیت بسیار می‌دادند. طلبه‌پروری به معنای واقعی را آقای صدوقی انجام می‌دادند. ایشان به همه مسائل یک طلبه از جمله طرز پوشش، راه رفتن و موی طلاب توجه می‌کردند. امروزه طلبه‌پروری در حوزه‌ها کم‌رنگ شده است. در حوزه‌ها فقط دروس تدریس می‌شود و مسئولین حوزه‌ها به فکر تعویض مدیر هستند، در حالی که به مسئله مهم طلبه‌پروری هیچ توجه نمی‌شود. به قول



از رفتن به پاریس پشیمان شدند؛ ولی دوباره تصمیمشان عوض شد و به پاریس رفتند؟

آیت الله صدوقی بعد از این جلسه از رفتن به پاریس پشیمان نشدند. قرار شده بود که گذرنامه آقا زاده شان حاج محمدعلی را برای ملاقات گرو بگیرند. حاج آقا هم گفتند، اگر قرار به عدم ملاقات با امام باشد، من به پاریس نمی روم. خلاصه ایشان با علما مشورت کردند و سرانجام به پاریس سفر کردند. حاج محمدعلی هم دو سه روز بعد در پاریس به شهید صدوقی ملحق شدند.

حاج آقا از جانب یزد نگران بودند. ممکن بود در حالی که درگیری و تظاهرات در شهرها اوج گرفته بود، مردم تصور کنند که آیت الله صدوقی خودشان را از میدان مبارزه کنار کشیده اند و به جای آرام تر و راحت تری رفته اند و در این شرایط برای آیت الله صدوقی بسیار مشکل بود که مردم را

از مصاحبه شما ناراحت شدند و گله مندند. آقای صدوقی باخونسردی گفتند: «فردا می آیم و توجیهشان می کنم و ناراحتی را از دلشان درمی آورم. فردای آن روز آقای صدوقی نزد امام رفتند و به امام گفتند که به چه دلیل در مصاحبه شان با کیهان آن حرف ها را زده بودند.

از رابطه شهید صدوقی و فدائیان اسلام نکاتی را بیان کنید.

زمانی که آیت الله صدوقی در قم بودند منزلشان مأمن نواب صفوی بود. حتی چند صبحی نواب در منزل حاج آقا صدوقی مخفی شده بود. رابطه تنگاتنگی بین این دو بزرگوار برقرار بود. در این میان آیت الله کاشانی از نواب صفوی حمایت می کردند و در ضمن آیت الله صدوقی و آیت الله کاشانی هم رابطه نزدیکی با هم داشتند. جریان های آن زمان و مبارزات از طریق نواب در بیت حاج آقا صدوقی پیگیری می شد.

با هم به دربار رفتند و قبل از اذان صبح شام را بیدار کردند. شاه گفت: «حالا چرا این وقت شب آمده اید؟» آقا شیخ احمد گفت: «اعلیحضرت! آیت الله نگران جان شما هستند. اگر این مشکل حل نشود، جان شما در خطر است.» همان جا شاه فوراً دستور عفو آن شخص را صادر کرد. آیت الله صدوقی به ندرت از یزد خارج می شدند. فقط تابستان ها برای زیارت به مشهد می رفتند؛ ولی بقیه اوقات را در یزد سپری می کردند. اگر مشکلی در نقطه ای از کشور به وجود می آمد یا نامه ای می نوشتند یا برای حل مشکل به آن منطقه نماینده می فرستادند. آقای موسوی جزایری نماینده امام در خوزستان به من گفتند: «در حوزه روحانیت خوزستان اگر مشکلی پیش می آمد، آیت الله صدوقی تنها کسی بودند که می توانستند آن را حل کنند. در واقع سایر روحانیون به اندازه آیت الله صدوقی بر روحانیون خوزستان نفوذ نداشتند.»



به طور کلی حضورشان در آن جریان ها مربوط به مبارزات نواب صفوی و آیت الله کاشانی بود. البته باید بگویم که امام هم حامی نواب صفوی بودند.

از شیوه های شهید صدوقی در حل مسائل گوناگون خاطراتی را نقل کنید.

نمی دانم چه نکته ای در شخصیت آیت الله صدوقی وجود داشت که هرگاه کسی با مشکلی برخورد می کرد، فوراً برای آیت الله صدوقی نامه می نوشت. در ماجرای قتل آقای شمس آبادی من بسیار کم سن و سال بودم و از مسائل چیزی سر در نمی آوردم. مهدی هاشمی از زندان نامه ای برای آیت الله صدوقی نوشت و به یاد دارم که من نامه را به آقای صدوقی رساندم. زمانی شخصی به نام انصاری یک بهائی

تنها بگذارند؛ اما از طرفی دیدار با امام پس از ۱۵ سال، روحیه ایشان را تقویت می کرد و هم چنین صحبت های امام در تصمیم گیری برای مبارزات بسیار مؤثر بود.

آیا از مکالمات آیت الله صدوقی با امام در پاریس چیزی شنیده اید؟

من در این مورد اطلاعی ندارم. آقای صدوقی بیشتر از من در این باره می دانند. فقط یک بار حاج شیخ محمدعلی تعریف کردند، در پاریس وقتی وارد اتاق شدم دیدم که پدرم با امام درباره ترکیب شورای انقلاب بحث می کنند. به نظر من امام احساس می کردند که فعالیت در شورای انقلاب برای آیت الله صدوقی پست کوچکی است. به خاطر دارم یک بار که آیت الله بهشتی به یزد آمده بود، یکی از آقایان پرسید که چرا آیت الله صدوقی برای شورای نگهبان انتخاب نشدند؟ شهید بهشتی گفت: ایشان ذخیره اند برای پست های دیگر. در واقع امام آیت الله صدوقی را برای پست ها و کارهای دیگر ذخیره کرده بودند. پدرم برای تعریف کرد: زمانی که اولین جلسه هیئت دولت برگزار شد و بازرگان به همراه هیئت دولت خدمت امام رفتند. امام به هیئت دولت فرمودند: حرف آیت الله صدوقی حرف من است و امضای او امضای من. نکته جالب این است که آیت الله صدوقی در آن جلسه حضور نداشتند؛ ولی با وجود این، امام آن قدر به ایشان اعتماد داشتند که این مطلب را خطاب به هیئت دولت گفتند. البته فکر می کنم که آیت الله صدوقی خودشان این خاطره را برای پدرم تعریف کردند. فرمایش امام باعث شده بود تا دولتمردان بیش از پیش حواسشان را جمع کنند.

آیا این جلسه قبل از نامه نگاری بین آیت الله صدوقی و مهندس بازرگان بود؟

دقیقاً به یاد ندارم. اما ظاهراً این جلسه بعد از مصاحبه آیت الله صدوقی با روزنامه کیهان تشکیل شده بود. مردم هنوز در تظاهرات از بازرگان حمایت می کردند و شعار می دادند: بازرگان بازرگان مجری خوب قرآن. در همین اثنا آیت الله صدوقی با روزنامه کیهان مصاحبه کردند و از بی توجهی دولت به برخی مسائل انتقاد کردند. یک شب در منزل آقای نجفی و خاله ام در محله نارمک تهران بودیم که احمد آقای خمینی به آنجا آمد و رسماً به آیت الله صدوقی گفت: امام

از آمدن مهندس بازرگان و دکتر سبحانی به یزد خاطره ای دارید؟

مهندس دوست حسینی آمدن آقایان دکتر شببانی، مهندس بازرگان و دکتر سبحانی را به یزد خوب به خاطر دارد. آنها به یزد آمدند و از آیت الله صدوقی سؤال کردند: «در حالی که شاه ارتش قوی و سلاح دارد، چگونه مبارزه کنیم؟» آیت الله صدوقی گفتند: «با همان نیروی که موسی با فرعون و ابراهیم با نمروء جنگید.» آیت الله صدوقی فاز فکری این افراد را می شناختند و با شخصیت آنها آشنائی داشتند. آشنائی شهید صدوقی با آنها از جلساتی که قبل از انقلاب برگزار می شد، حاصل شده بود.

شهید صدوقی اهتمام ویژه ای در تکثیر اعلامیه های امام و توزیع رساله ایشان داشتند. در این زمینه خاطره ای دارید؟

در سال ۱۳۵۷ که اعلامیه آیت الله صدوقی جهت اعلام عزای عمومی صادر شده بود و هنوز در یزد خبر خاصی نبود، جوان طلبه ای به نام سجادی به مدرسه آقای مجتهدی آمد. آن زمان، من در آنجا حجره داشتم. از من پرسید: «رساله آیت الله خمینی در یزد موجود است یا خیر؟» گفتم: «نه» او نیز یک جلد از رساله امام را به من داد و گفت که آن را به یزد ببرم و به آیت الله صدوقی نشان بدهم و گفت: «اگر حاج آقا باز هم از این رساله خواستند، من به شما خواهم داد تا به یزد ببرید.» فردا صبح فوراً به یزد رفتم و رساله را به شهید صدوقی نشان دادم. ایشان به من گفتند: «به آن جوان بگو، هر تعداد که می تواند از این رساله برای من بیاورد.» دوباره به تهران رفتم و با یک چمدان پر از رساله امام به یزد بازگشتم. قیمت هر رساله ۴۰ - ۵۰ تومان بود. بعد از یکی دو هفته رساله ها توزیع شد و شهید صدوقی گفتند که باز هم به رساله نیاز داریم. در یک کلام باید بگویم که همت ایشان در پخش رساله های امام بی نظیر بود. آیت الله صدوقی بسیار دوراندیش بودند و معتقد بودند که جایگاه امام در جامعه باید حفظ شود تا مردم ایشان را به خوبی بشناسند.

آیا اثر مکتوبی از ایشان باقی مانده است؟

آیت الله صدوقی اهل قلم نبودند و اگر به آثار مکتوب نگاه

شهید صدوقی به آیت الله خامنه ای و آقای هاشمی علاقه داشتند؛ اما علاقه شان به آیت الله خامنه ای بسیار عجیب بود. ایشان با بصیرت عمیقی از همان ابتدا متوجه شخصیت آیت الله خامنه ای شدند و سفرشان به ابرانشهر و دیدارشان با مقام معظم رهبری باعث تشدید علاقه شان به آیت الله خامنه ای گردید و در آخرین نامه شان ایشان را با عنوان آیت الله خامنه ای خطاب کردند.

را کشته بود و قرار شد اعدام شود و حتی تاریخ اعدام هم معلوم شده بود؛ از مردم هم دعوت کرده بودند که برای تماشا بیایند. آیت الله صدوقی نامه ای به آیت الله بروجردی دادند و گفتند که این کار نباید بشود. آیت الله بروجردی هم نامه ای به شاه نوشتند و به دست گماشته شان آقا شیخ احمد دادند. آقا شیخ احمد مرد باسیاستی بود و نیمه شب به در منزل صدرالممالک رفت و او را از خواب بیدار کرد، سپس

دادیم تا اتفاقی برایشان نیفتد. شب هنگام من، آیت الله صدوقی، همشیره ام و دامادمان آقای احمد صدرالساداتی در منزل بودیم. ساعت ۱۱ شب که شهید صدوقی قصد داشتند بخوابند، ناگهان پادشان آمد که دعا را خوانده اند لباس را بر تن کردند تا پیاده به منزلشان بروند و دعا را بیاورند. شرایط برای رفتن ایشان مساعد نبود و حکومت نظامی اعلام شده بود. همه ما نگران شدیم. احمد آقای صدرالساداتی که پسرعموی ایشان هم بودند، به حاج آقا گفت: «شما بمانید، خودم می روم.» احمد آقا با دوچرخه به منزل شهید صدوقی رفت و دعا را برایشان آورد. نکته جالب این است که با وجودی که شرایط ویژه ای بر شهر یزد حاکم بود، ایشان خواندن دعا را ترک نکردند و با شجاعت، قصد رفتن به خانه را داشتند. شهید صدوقی برای اینکه بتوانند قبل از اذان بیدار شوند، معمولاً ساعت ۹ شب می خوابیدند تا صبح برای تهجد بیدار بشوند. ایشان به حدی به این مسئله مقید بودند که حتی اگر ساعت یک شب هم می خوابیدند، قبل از اذان از خواب بیدار می شدند.

تا جایی که اطلاع دارم، شهید صدوقی شب ها پیاده روی می کردند. هدفشان از پیاده روی چه بود؟ آیا حین پیاده روی ذکر هم می گفتند؟

بله، آیت الله صدوقی برای حفظ سلامتی شان بالاخص تعدیل بیماری قندشان پیاده روی می کردند. معمولاً عادت داشتند که شب ها تا هنگام اذان صبح قدم بزنند و پس از خواندن نماز هم از مسجد تا منزل را پیاده بپایند. به طور معمول عادت داشتند که مسیرها را پیاده طی کنند؛ اما بعد از انقلاب، از ماشین استفاده می کردند. البته ایشان حین پیاده روی ذکر و دعائی را زیر لب زمزمه می کردند.

شهید صدوقی در حرم امام رضا(ع) دعا کردند که به مقام والای شهادت نائل شوند. شما از این قضیه اطلاع دارید یا خیر؟

بله. به یاد دارم آیت الله صدوقی به همراه آیت الله دستغیب و آیت الله مدنی به مشهد سفر کردند و در این سفر در حرم مطهر امام رضا، این سه بزرگوار دعا کردند که به شهادت برسند که دعایشان برآورده شد و هر سه این عالم بزرگ به مقام رفیع شهادت نائل شدند.

واکنش شهید صدوقی پس از شنیدن خبر شهادی محراب چه بود؟

من اولین بار در ماجرای شهادت آیت الله مدنی گریه کردن شهید صدوقی را دیدم. به یاد دارم شهید صدوقی به جمکران رفته بودند و ما هم به ملاقاتشان رفتیم. هنگام صبح مشغول خوردن صبحانه بودند. بعد از صحبت آیت الله مدنی شد. دقیقاً به خاطر ندارم که موضوع بحث چه بود. وقتی نام آیت الله مدنی به میان آمد، ناگهان اشک از چشمان شهید صدوقی جاری شد و گفتند: «آیت الله مدنی انسان دوست داشتنی و نازنینی بود».

واکنش آیت الله صدوقی پس از شنیدن خبر شهادت آیت الله دستغیب چه بود؟

پس از به شهادت رسیدن آیت الله دستغیب، یزد اولین شهری بود که خبر شهادت ایشان به آن رسید. آقا زاده آیت الله دستغیب از شیراز با منزل آیت الله صدوقی تماس گرفت. رجب علی گوشی را برداشت و سپس به شهید صدوقی داد. آیت الله صدوقی پس از شنیدن خبر شهادت آیت الله دستغیب گفتند: «نوبت من بود که شهید شوم». این جمله یادآور درخواستی بود که شهید صدوقی، شهید مدنی و شهید دستغیب در حرم امام رضا(ع) از خداوند و حضرت رضا(ع) کردند تا زودتر به شهادت برسند.

اگر نکته ای از قلم افتاده است بفرمائید.

گفتنی ها در مورد این عالم بزرگوار بسیار است. آرزو می کنم که در این راه موفق باشید و از خداوند می خواهم تا همه ما راهی را طی کنیم که در آینده انسان های بزرگی چون شهید صدوقی در کشور داشته باشیم.

آیت الله صدوقی اوایل با دکتر شریعتی میانه خوبی نداشتند. آن زمان دکتر شریعتی کتابی به نام امام حسین(ع) و شهادت نوشته بود و شهید صدوقی آن کتاب را مطالعه کردند و فوق العاده از کتاب خوششان آمد و درباره مطالب آن با آیت الله روح الله خاتمی که کتاب های دکتر شریعتی را مطالعه می کردند، بحثی داشتند و سفارش کردند که چند جلد از آن را بیاورند تا جوانان از مطالب آن استفاده کنند.

آیت الله صدوقی اشاره کردید. معمولاً کسانی که دارای جنبه های معنوی در وجودشان هستند، دستورالعمل های مخصوصی را هم در زندگی رعایت می کنند. اگر امکان دارد در این مورد مثالی بزنید.

شهید صدوقی عظوفت و رأفت بسیاری نسبت به اطرافیان بالاخص اقوام داشتند. در عین حال همه مردم از ایشان حساب می بردند. وجود این دو ویژگی ممتاز در شهید صدوقی شگفت انگیز بود. رأفت و قدرت در وجود ایشان متجلی بود. آیت الله صدوقی در عین حال که انسان مقدسی بودند، ولی به قول معروف دکان معنویت باز نمی کردند و از این عمل هم بدشان می آمد و از اینکه عده ای در کشور به عنوان افراد مقدس مطرح شوند، بسیار ناراحت می شدند. اهل دستورالعمل های خاص و کرامات ویژه ای که امروزه بازار گرمی هم دارد، نبودند. مرحوم حافظیان که در مشهد ساکن بود، دعائی به حاج آقا صدوقی داده بود. مرحوم حافظیان اهل چله نشینی بود و شخصیت فوق العاده ای داشت. شهید صدوقی آن دعا را با آداب خاصی هر شب می خواندند. خواندن دعا ۲۰ دقیقه طول می کشید و هر وقت قصد داشتند خواندن آن را شروع کنند، به اطرافیان سفارش می کردند که به هیچ تلفنی پاسخ داده نشود. یک بار هم در حالی که مشغول خواندن بودند، از پاریس با منزل ایشان تماس گرفته شد که بالطبع شهید صدوقی دعا را قطع و با تلفن صحبت

ببندازید، خواهید دید که کتابی از شهید صدوقی وجود ندارد. جالب است بگویم که ایشان به فتوای خودشان عمل می کردند. ولی با وجود شایستگی که داشتند وارد امور مرجعیت نمی شدند. یک بار از ایشان پرسیدم: «چرا کتابی تألیف نمی کنید؟» ایشان پاسخ دادند: «اگر بخواهم کتابی در حد سایر آقایان بنویسم که لزومی ندارد چون همانند آن موجود است. اگر بخواهم کتابی جامع تر از دیگران تألیف کنم، ناچارم همه کارهایم را کنار بگذارم و به تألیف کتاب بپردازم.» اطمینان دارم که اگر ایشان رساله ای می نوشتند تمام مردم یزد از رساله ایشان استفاده می کردند. حتی به احتمال زیاد مردم تهران و هند هم از این رساله استفاده می کردند.

از رابطه شهید صدوقی با مقام معظم رهبری نیز نکاتی را ذکر کنید.

شهید صدوقی به آیت الله خامنه ای و آقای هاشمی علاقه داشتند؛ اما علاقه شان به آیت الله خامنه ای بسیار عجیب بود و در حد یک مرید به ایشان محبت و ارادت داشتند. آیت الله خامنه ای در سفر اخیرشان به یزد در مسجد حظیره فرمودند: من اولین بار آیت الله صدوقی را در مشهد در منزل فیلسوف بزرگ، حاج سیدجلال الدین آشتیانی ملاقات کردم. نکته جالب توجه این است که چه ویژگی های برجسته ای در شخصیت آیت الله خامنه ای وجود دارد که شهید صدوقی در همان دیدار اول از ایشان خواستند که به یزد بیایند و در آنجا اقامت کنند. شهید صدوقی با بصیرت عمیق از همان ابتدا متوجه شخصیت آیت الله خامنه ای شدند. سفر آیت الله صدوقی به سیستان و بلوچستان و ایرانشهر و دیدارشان با مقام معظم رهبری باعث تشدید علاقه شان به آیت الله خامنه ای گردید. ایشان در آخرین نامه شان رهبر را با عنوان آیت الله خامنه ای خطاب کردند، البته به اعتقاد من علاوه بر شایستگی آیت الله خامنه ای برای این عنوان شهید صدوقی هدف دیگری هم از انجام این کار داشتند. ایشان می خواستند تا از این طریق توده های محکمی به بنی صدر بزنند. در حالی که می توانستند آقای هاشمی را با این عنوان خطاب کنند؛ ولی این کار را نکردند. پس واضح و مبرهن است که قصد داشتند با این اقدام بنی صدر را سر جای خود بنشانند. من آیت الله خامنه ای را قبل از انقلاب فقط یک بار ملاقات کردم. به یاد دارم در اتاقی که پنجشنبه ها مجلس روضه برگزار می شود. آیت الله صدوقی و آیت الله خامنه ای نشسته بودند. در آن مجلس قرار بود، نامه ای برای امام موسی صدر نوشته شود. البته دقیقاً یادم نیست که آیت الله خامنه ای هم در نوشتن آن نامه نظر می دادند یا خیر.

درباره ویژگی های روحی شهید صدوقی به نکاتی اشاره فرمودید. ایشان اهل حرص و جوش خوردن نبودند. ولی گاهی اوقات که عصبانی می شدند با دو دست به صورتشان می زدند. در حالی که افراد بسیاری از صبر ایشان سخن گفته اند. اگر امکان دارد در این باره توضیحی بدهید.

یکی از آقایان به نام گرانمایه می گفتند: «من بالاخره نفهمیدم حاج آقا عصبانیتشان واقعی است یا خیر؟»

ولی ایشان وقتی حرفی را می زدند که باید فوراً اجرا می شد و نمی شد، واقعا عصبانی می شدند.

نگاه و رویکرد شهید صدوقی در برابر روشنفکران دینی چه بود؟

ماجرائی را در این مورد به خاطر دارم که برایتان نقل می کنم. آیت الله صدوقی اوایل با دکتر شریعتی میانه خوبی نداشتند. آن زمان دکتر شریعتی کتابی به نام امام حسین(ع) و شهادت نوشته بود و شهید صدوقی آن کتاب را مطالعه کردند و فوق العاده از کتاب خوششان آمد و حتی به یاد دارم که درباره مطالب آن با آیت الله روح الله خاتمی بحث می کردند. حاج آقا آیت الله خاتمی از جمله کسانی بودند که کتاب های دکتر شریعتی را مطالعه می کردند. آیت الله صدوقی پس از مطالعه آن کتاب، سفارش کردند که چند جلد از آن را بیاورند تا جوانان از مطالب آن استفاده کنند.

در خلال صحبت هایمان به جنبه های معنوی شخصیت



کردند و سپس خواندن دعا را ادامه دادند. به خاطر دارم روز ۱۰ فروردین سال ۱۳۵۷، (پنجشنبه) بعد از اینکه مجلسی در مسجد حظیره برگزار شد و روضه خوانده شد، ناگهان آشوب و تیراندازی آغاز شد. در این اثنا ما به همراه آیت الله صدوقی در حیاط نشسته بودیم که شخصی آمد و گفت که چند نفر شهید شدند. همگی متوجه شدیم که دیگر صلاح نیست در حیاط بنشینیم. من فوراً همراه شهید صدوقی، حاج آقا ربانی، آقای آشوری و سیدرضا سادات اخوی به اتاقی آمدم که در حال حاضر در آن نشسته ایم. آقای راشد را از یکی از درهای اتاق فراری



• درآدم

علاقه شهید صدوقی به تشویق جوانان با استعداد برای تحصیل در حوزه‌های علمیه و نیز اشراف بر ضروریات زمان، موجب گردید تا ایشان با بهره‌گیری از دانش روز و استفاده از افراد متخصص، بهترین حوزه‌ها با آخرین امکانات رفاهی را حتی در شهرهای دور افتاده تأسیس کنند که منشاء خدمات شایسته‌ای بوده‌اند.

■ «شهید صدوقی و حوزه‌های علمیه» در گفت و شنود شاهد یاران با

آیت‌الله سید محمد رضا محصل همدانی

به توسعه و تأسیس حوزه‌های علمیه بسیار اهتمام داشتند...

آیت‌الله بروجردی، موقعیت بالائی داشتند. آیت‌الله صدوقی ویژگی‌های منحصر به فرد و ممتاز زیادی داشتند. از جمله این ویژگی‌ها، می‌توان به حافظه قوی این بزرگوار اشاره کرد تا جایی که وقتی، پس از مدت طولانی به شهر یزد بازگشتند، با کمک تن صدای افراد می‌توانستند آنها را بشناسند.

آیت‌الله صدوقی قبل از اقامتشان در یزد، سفری به این شهر کردند. در آن زمان، مرحوم آیت‌الله کاشانی با مصدق برنامه‌ای در کشور داشتند. آیت‌الله کاشانی موقعیت ویژه‌ای داشتند و مدتی رئیس مجلس بودند و در طول این دوره خدمات ارزنده‌ای برای کشور انجام دادند. قرار شد عده‌ای از علما به عنوان نماینده مجلس، در آنجا حضور یابند تا آیت‌الله کاشانی در مجلس تنها نباشند. دکتر مهدی حائری، فرزند مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری (مؤسس حوزه علمیه قم) در نظر گرفته شدند تا از سوی مردم یزد، به عنوان نماینده مجلس فعالیت کنند. آیت‌الله صدوقی نیز طی سفری کوتاه، به نفع دکتر مهدی حائری برای رفتن ایشان به مجلس به تبلیغات پرداختند. در این سفر، من سعادت آشنائی بیشتر با ایشان را پیدا کردم؛ ولی چون سفرشان کوتاه بود، نتوانستم ملاقات خصوصی با ایشان داشته باشم. در آن زمان مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری، علمای بسیاری را به شهرستان‌ها اعزام می‌کردند، به‌طور مثال آیت‌الله خوانساری را به تهران و آیت‌الله سریزدی را به کرج فرستادند. ایشان تصمیم گرفته بودند آیت‌الله صدوقی را نیز به یزد اعزام کنند که در زمان ایشان، این کار انجام نشد، ولی آیت‌الله‌العظمی بروجردی این کار را انجام دادند و با وجود اینکه آیت‌الله صدوقی در دستگاه ایشان نقش ویژه‌ای را ایفا می‌کردند، شهید صدوقی بنا بر درخواست آیت‌الله بروجردی به یزد اعزام شدند. شهید صدوقی به دلیل موقعیت خاصشان در دستگاه آیت‌الله‌العظمی بروجردی، بسیار مورد توجه ایشان بودند تا آنجا که شهریه‌های آیت‌الله بروجردی را ایشان پرداخت می‌کردند.

شهید صدوقی درس سطح را در قم تدریس می‌کردند و

سفر کردند. در آن زمان، حوزه علمیه اصفهان، در سطح کشور بسیار مطرح بود تا جایی که حضرت امام خمینی (ره) مدتی در حوزه علمیه اصفهان مشغول به تحصیل بودند. هنگامی که حاج شیخ عبدالکریم یزدی در قم ساکن شدند، علمای بسیاری از جمله امام خمینی، آیت‌الله صدوقی، آیت‌الله فکور،

در سال ۱۳۵۹ شهید صدوقی به من گفتند که قصد دارم دانشگاه پزشکی در یزد تأسیس کنم. در آن زمان، هیچ دانشگاهی در یزد نبود. ایشان به من گفتند چندین یزدی در هندوستان زندگی می‌کنند. به آنجا سفر کن و با اساتید دانشگاه هندوستان برنامه‌ریزی کنی تا به یزد بیایند و در اینجا دانشگاه پزشکی تأسیس کنند. به هند سفر کردم، اقدامات اولیه صورت گرفت و کتاب‌های مورد نیاز تهیه شدند.

آیت‌الله داماد، شیخ هاشم آملی و آیت‌الله سید احمد خوانساری به قم رفتند تا در مقام شاگردان حاج شیخ عبدالکریم یزدی، مشغول به تحصیل شوند. در طول این مدت، آیت‌الله صدوقی با حضرت امام خمینی آشنا شدند و حکایات بسیاری نیز از ایشان نقل کرده‌اند. زمانی که من برای تحصیل، وارد حوزه علمیه یزد شدم، آیت‌الله صدوقی به تازگی از قم به یزد آمده بودند. همان‌طور که می‌دانید، در زمان حضور آیت‌الله صدوقی در شهر قم، از آیت‌الله‌العظمی بروجردی درخواست شد که در قم اقامت کنند. آیت‌الله بروجردی نیز پس از مشورت و استخاره در قم ماندند و در طول این مدت شهید صدوقی در دستگاه

نخستین آشنائی شما با آیت‌الله صدوقی در کجا و از چه زمانی بود؟

همان‌طور که مطلع هستید، بیت آیت‌الله صدوقی از مهاجرین به شهر یزد هستند. در واقع شهید صدوقی اصالتاً یزدی نیستند. تا آنجا که من اطلاع دارم، جد بزرگوار ایشان ابتدا در کرمانشاه اقامت داشتند و سپس در زمان قاجار، به دلایلی خاص و از روی اجبار به شهر یزد مهاجرت کردند. شهر یزد، از گذشته پذیرای مهاجرین بی‌شماری بوده است و مهاجرین نیز، معمولاً معروفیتشان براساس شهرستانی انتخاب می‌شد که از آن مهاجرت می‌کردند؛ از این رو آیت‌الله صدوقی در یزد به کرمانشاهی معروف بودند. براساس شجره‌نامه شهید صدوقی، ایشان از اولاد عالم بزرگوار شیخ صدوق هستند و به همین دلیل نیز، نام خانوادگی صدوقی را برای خویش انتخاب کردند. با توجه به اینکه آقای میرزا محمد کرمانشاهی و آقای میرزا مهدی کرمانشاهی (اجداد بزرگوار شهید صدوقی) از علمای مشهور و بزرگ یزد بودند، مردم یزد نیز ارادت خاصی نسبت به این بیت دارند. از طرفی مردم یزد، همواره روحانیون و افرادی را که به این شهر تبعید می‌شدند، مورد توجه قرار می‌دادند و خود را موظف می‌دانستند که این بزرگواران را تنها نگذارند. در زمان طاغوت، توجه و علاقه مردم به آیت‌الله فاضل لنکرانی که به یزد تبعید شده بودند، بیانگر این مسئله است. همین مسئله علاقه مردم را به بیت آیت‌الله صدوقی بیشتر کرده بود. مکانی فرهنگی به نام حظیره، از گذشته در یزد وجود داشت که از این محل، به عنوان مسجد، کتابخانه، خانه‌ای برای علما و جایگاهی برای پذیرش مسافری استفاده می‌شد که امروز نام آن به مسجد روضه محمدیه تغییر یافته است. تولیت این مکان در دست بیت آیت‌الله شهید صدوقی بود و حتی شهید صدوقی بنای آن را بازسازی کردند. این مسائل، موجب علاقه بیشتر مردم به آیت‌الله صدوقی شد.

آیت‌الله صدوقی از سن ۱۳-۱۴ سالگی، تحصیل در علوم دینی را آغاز کردند. در ابتدا برای تحصیل علم به اصفهان

علمیه از کلاس‌های درس ایشان تعریف می‌کردند. آیت‌الله صدوقی در حین تدریس، مطالب خارج از درس را بیان می‌کردند تا از این طریق فضای کلاس شاداب و متنوع شود. بعد از سفرشان به قم، آیا همچنان با آیت‌الله صدوقی در ارتباط بودید؟

بله، ارتباط من با ایشان همچنان برقرار بود. یکی دو بار در مورد مشکلات مالی و اقامتی طلاب قم - بالخصوص طلبه‌های یزدی در قم - با ایشان صحبت کردم. در آن زمان همان‌طور که مطلعید، هر شهرستانی مدرسه‌ای به نام خودش در قم احداث می‌کرد. در قم، مدرسه‌ای به نام برخی شهرستان‌ها نبود و من در این مورد با آیت‌الله صدوقی صحبت کردم. جلسه‌ای تشکیل دادیم و در این جلسه قرار شد تا آیت‌الله صدوقی دعوت به عمل آید تا به قم بیایند و در جلسات شرکت کنند تا علما بتوانند از نزدیک، مشکلاتشان را با ایشان در میان بگذارند. جلسه‌ای در منزل ما تشکیل شد و شهید صدوقی نیز تشریف آوردند. آقا زاده آیت‌الله صدوقی در منزل ما توسط آیت‌الله داماد، معمم شدند. در آن جلسه، مرحوم آقای وزیری هم حضور داشتند که از معمم شدن آقا زاده شهید صدوقی، فوق‌العاده خوشحال بودند. آن زمان، اولین مشکل یک طلبه، در بدو ورود به شهر، مسئله اقامت و مسکن بود و از طرفی درخور یک طلبه نبود که در منازل دیگران اقامت کند، از این رو بهترین و شایسته‌ترین مکان برای زندگی طلاب، مدرسه بود. آن روز مشکل مسکن طلاب را به شهید صدوقی گفتیم و ایشان نامه‌ای نوشتند و سفارش کردند که مکانی برای تأسیس مدرسه خریداری شود. منزلی را که به نام سلامتی‌ها معروف بود، پیدا کردیم، ولی مالک آن وقتی متوجه شد که برای خرید راغب هستیم، برای خانه قیمت بالایی گذاشت و بالطبع ما از خرید آن منزل منصرف شدیم. شهید صدوقی که با تولیت آشنا بودند، زمینی را که هم‌اکنون مسجد آیت‌الله صدوقی در آن واقع شده است، خریداری کردند و مدرسه در انتهای آن خیابان بنا شد. اقدام شهید صدوقی در قم سر و صدای زیادی ایجاد کرد. شهید صدوقی در تهران در منزل آقای موحد یزدی جلسه‌ای تشکیل دادند و مهندسین را دعوت کردند. مهندس قندهاری که در حال حاضر نیز به یزد رفت و آمد می‌کند و از مهندسین خوشنام و پرکار و مسلط به علم معماری جدید و قدیم است، سرپرستی گروه مهندسان را به عهده گرفت. مسجد ساخته شد و این مدرسه در حال حاضر به صورت شبانه‌روزی در حال فعالیت است و قرار است برای تعلیم و عاظ از آن استفاده شود. طلاب باید چند سال در این مدرسه، دوره وعظ را ببینند و سپس در این زمینه مشغول به فعالیت شوند. احداث این مدرسه اولین کار اجرایی بود که ما با آیت‌الله صدوقی انجام دادیم که خوشبختانه به موفقیت به پایان رسید.

از آغاز مبارزات امام و نقش شهید صدوقی در آن دوران نکاتی را ذکر کنید.

شهید صدوقی با امام رابطه نزدیکی داشتند و اکثر کارهای امام را انجام می‌دادند و این مسئله ناشی از اطمینان امام به آیت‌الله صدوقی بود. مسئله کاپیتولاسیون که در کشور مطرح شد، آقای فلسفی صحبت‌هایی در این مورد کردند و امام نیز سخنرانی‌هایی را ایراد نمودند و در پی این ماجرا، امام را در قم بازداشت و به تهران منتقل کردند. پس از این اتفاق، علمای بسیاری از جمله آیت‌الله صدوقی از شهرستان‌ها به تهران رفتند. آقای دوانی در مورد «نهضت دو ماهه روحانیت» کتابی نیز نوشته‌اند. تلاش روحانیون منجر به بازگشت امام شد.

شهید صدوقی در ساخت مدارس علمیه اهتمام خاصی داشتند. در این زمینه نیز به نکاتی اشاره کنید.

هنگامی که امام در قم بودند، شهید صدوقی پیغامی برای ایشان نوشته و به من سفارش کرده بودند که آن را به دست امام برسانم. در این نامه، ایشان مسئله کمبود جا برای طلاب در حوزه علمیه قم را بیان کرده بودند. در آن زمان با ورود امام به قم، طلاب بسیاری به دلیل علاقه به امام، به قم آمدند تا به تحصیل در علوم دینی بپردازند؛ به این ترتیب حوزه علمیه قم با کمبود جا برای طلبه‌ها مواجه شد. برای حل این مشکل تصمیم گرفته شد تا طلاب، دوره مقدماتی علوم دینی را در شهرهای مجاور قم از جمله تهران، اراک، کاشان و خوانسار بگذرانند و سپس برای ادامه تحصیل به قم بیایند. در متن نامه، شهید صدوقی خطاب به من نوشته بودند که به امام سلام مرا برسانید و به ایشان بگوئید که یزد پذیرای ۱۰۰۰ طلبه است. اقدامات لازم انجام شد و عده‌ای از طلاب برای گذراندن دوره مقدماتی



عده‌ای به تدریس مقدمات مشغول بودند. اساتید سطح نیز به بیان دروس لمعه، قوانین و مکاسب مشغول بودند. علم کفایه کمتر در یزد تدریس می‌شد. از اساتید بنام آن دوره می‌توان به مرحوم آقا سید علیرضا مدرسی، مرحوم حاج علیرضا مدرسی، آیت‌الله میرزا محمد سریزدی، مرحوم آیت‌الله علومی، مرحوم آیت‌الله حاج شیخ جلال آیت‌اللهی که استاد فلسفه بودند،

ایشان یک روز به من گفتند: «دادگاه‌های اسلامی، احکام اسلامی را اجرا نمی‌کنند.» قرار شد در جلسه‌ای قوانین و احکام اسلام مورد تاکید قرار گیرد و شهید صدوقی خطاب به قضات گفتند: «هر کس با این مسئله موافق نیست، می‌تواند کناره‌گیری کند. با احکام اسلامی را اجرا می‌کنید یا من در دادگاه را می‌بینم». حتی یک بار به من گفتند که یک کامیون آجر، مقابل در دادگاه خالی کنید.

اشاره کرد. این بزرگان، علوم فلسفه و فقه را در حوزه تدریس می‌کردند. آیت‌الله صدوقی نیز تفسیر را برای عموم مردم و فقه اصول را برای علما تدریس می‌کردند. علمای بسیاری نیز در کلاس‌های ایشان حاضر می‌شدند و از بیان شیوای این شهید بزرگوار استفاده می‌کردند.

شخصی درمورد کلاس‌های درس آیت‌الله صدوقی می‌گفت که اگر طلبه‌ای در کلاس چرت می‌زد، ایشان می‌گفتند اگر می‌خواهید کلاس را تعطیل کنم تا شما راحت‌تر بخوابید. این خاطرات نشان‌دهنده توجه ایشان به شاد نگه‌داشتن کلاس بود. اگر مطلب یا خاطره‌ای در این باره دارید، بفرمائید.

آن زمان من به‌تازگی تحصیل را شروع کرده بودم و در کلاس‌های ایشان حاضر نمی‌شدم، اما سایر طلاب در حوزه

هرگاه آیت‌الله بروجردی برگه‌ای جهت اجازه دادن به علمای شهرستان‌ها صادر می‌کردند، آیت‌الله صدوقی آن را می‌نوشتند.

آیا از روز ورود شهید صدوقی به یزد خاطره‌ای دارید؟
زمانی که قرار بود آیت‌الله صدوقی به شهر یزد تشریف بیاورند، من در مدرسه بودم. مرحوم آقای وزیری، افرادی را به مساجد معروف یزد فرستادند و به ائمه جماعات مساجد سفارش کردند که پس از اقامه نماز جماعت صبح که در شهر یزد همواره با خیل عظیمی از نمازگزاران بر پا می‌شود، مأمومین را به مصلی و مدرسه عبدالرحیم‌خان ببرند تا مردم برای استقبال از آیت‌الله صدوقی آماده شوند. طبق برنامه، جمعیت کثیری از مردم به استقبال آیت‌الله صدوقی رفتند و ایشان را تا منزلی که برایشان در نظر گرفته شده بود، همراهی کردند. این منزل در ابتدای کوچه گازرگاه قرار داشت. وقتی همگی به منزل ایشان رسیدند، شهید صدوقی بالای بلندی رفتند و از همراهی و محبت مردم تشکر کردند. در مجموع استقبال خوبی از ایشان انجام شد.

دعوت از آیت‌الله صدوقی به اقامت در یزد از سوی آقای وزیری انجام شد یا شخص دیگری این کار را انجام داد؟
در ابتدا آیت‌الله بروجردی این مسئله را مطرح کردند.

پیشنهاد آیت‌الله بروجردی به آیت‌الله صدوقی برای آمدن به یزد، توسط چه گروهی و چگونه انجام شد؟

در آن زمان، آیت‌الله‌العظمی بروجردی، علمای زیادی را به شهرستان‌ها اعزام می‌کردند، ولی پس از سفر کوتاه آیت‌الله صدوقی به یزد جهت تبلیغ برای دکتر مهدی حائری، مردم یزد از آیت‌الله‌العظمی بروجردی تقاضا کردند تا شهید صدوقی را به یزد اعزام کنند. آیت‌الله بروجردی امور یزد را از طریق حاج شیخ غلامرضا فقیه خراسانی و آقای وزیری انجام می‌دادند. در ماجرای دعوت از آیت‌الله صدوقی نیز این دو نفر بسیج شدند و مقدمات آمدن شهید صدوقی را فراهم کردند.

قبل از اینکه درباره حضور آیت‌الله صدوقی در یزد صحبت کنید، بفرمائید که ایشان در تبلیغ برای دکتر مهدی حائری از چه شیوه‌ای استفاده کردند و نتیجه اقدامات ایشان چه بود؟
مرحوم دکتر مهدی حائری، فرزند آیت‌الله حاج‌شیخ عبدالکریم حائری بودند. حاج‌شیخ عبدالکریم حائری دو فرزند بیشتر نداشتند. یکی حاج آقا مرتضی حائری که دارای موقعیت علمی بالایی بودند و از آیات عظام به شمار می‌آمدند و دیگری حاج‌شیخ مهدی حائری که دارای استعداد سرشاری، بالخصوص در علم فلسفه و اصول بودند. تبلیغ آیت‌الله صدوقی برای دکتر مهدی حائری، از طریق بالای منبر رفتن و سخنرانی انجام می‌شد. از آنجایی که بیت کرمانشاهی در میان مردم یزد، محبوبیت خاصی داشت و همچنین جد اعلای آیت‌الله صدوقی در میان مردم شناخته شده بود و تولیت مسجد حظیره نیز در اختیار بیت کرمانشاهی بود، شهید صدوقی نیز محبوب و مورد محبت مردم یزد بودند و از این‌رو، صحبت‌های شهید صدوقی با علما، مردم محلات مختلف یزد، هیئت‌ها و اصناف در مورد دکتر مهدی حائری، فوق‌العاده تأثیر گذار بود. زمانی که اصناف و اشخاص بنام در محلات و رئیس شوراهای آیت‌الله صدوقی تماس گرفتند و درمورد انتخاب نماینده مجلس از ایشان نظر خواهی می‌کردند، شهید صدوقی موافقت خود را در انتخاب دکتر مهدی حائری اعلام می‌کردند.

در سال ۱۳۳۰ آیت‌الله صدوقی برای اقامت دائم وارد شهر یزد شدند. حدود سال‌های ۱۳۳۱ - ۱۳۳۰، من وارد حوزه علمیه یزد شدم. (بنده متولد سال ۱۳۱۴ هجری است). زمانی که آیت‌الله صدوقی وارد شهر یزد شدند، به تدریس تفسیر در مدرسه عبدالرحیم‌خان و مسجد حظیره پرداختند. البته علاوه بر تفسیر، فقه و اصول را هم تدریس می‌کردند. ایشان همچنین نماز جماعت را اقامه می‌کردند. در این اثنا تصمیم گرفتم برای تحصیل به نجف اشرف سفر کنم. ۳ - ۴ سال در نجف ماندم که ناگهان کودنای عبدالکریم قاسم در عراق رخ داد و در نتیجه، من به تهران بازگشتم. شهید صدوقی و بستگان، مصلحت را در آن دیدند که من به قم بروم. زمانی که در قم بودم، به‌تدریج صدای مبارزین به گوش رسید و مبارزات علیه رژیم آغاز شد، دولتمردان نیز تصمیم گرفته بودند تا در مقابل مخالفان دولتی بایستند. اندکی بعد، آیت‌الله‌العظمی بروجردی از دنیا رفتند.

قبل از اینکه در مورد مبارزات صحبت کنید، درباره تدریس آیت‌الله صدوقی و روش ایشان در اداره کردن حوزه نکاتی را ذکر کنید.

در آن زمان، چندین استاد در حوزه علمیه تدریس می‌کردند.

درو و برداشت بود. روسای ادارات مربوطه برای انجام این فعالیت‌ها، از طرف شهید صدوقی انتخاب می‌شدند. به عنوان مثال ایشان ابلاغی برای مهندس علانی که پیش از پیروزی انقلاب به دلایلی از کار کناره‌گیری کرده بود، صادر و ایشان را به عنوان رئیس سازمان راه و ترابری منصوب کردند. خوشبختانه مهندس علانی اقدامات مفید زیادی را در این زمینه انجام دادند.

آیا انتخاب رؤسای ادارات از سوی شهید صدوقی باعث کدورت کسی نمی‌شد؟

چرا، ولی ایشان در کارهای اجرایی رسماً نظر می‌دادند. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، فعالیت ایشان در امور اجرایی شدت گرفت تا جایی که اختلاف به شورای عالی قضائی کشیده شد. شورای عالی قضائی موظف به انجام یک سری وظائف خاص بود. آیت‌الله صدوقی اعلام کردند که من در یزد شورای عالی قضائی تشکیل خواهم داد و برای اشخاصی نیز برای عضویت در شورای عالی قضائی، احکامی را صادر کردند. چندی بعد احکام و شورای عالی قضائی، مورد تأیید قرار گرفت. حضور پربرکت آیت‌الله صدوقی با انتخاب ایشان به عنوان امام جمعه یزد، از سوی امام (ره) گسترده‌تر شد.

آیت‌الله صدوقی در حوزه‌های علمیه شهرهای مختلف از جمله بم، تاکستان و شهرکرد اهتمام داشتند. در مناطقی که شهید صدوقی در آنجا حضور اجرایی داشتند، اهل تسنن و سایر اقلیت‌های مذهبی نیز زندگی می‌کردند. به طور مثال شهر یزد، محل سکونت زرتشتیان است. برخورد شهید صدوقی با اهل تسنن و سایر اقلیت‌های مذهبی چگونه بود؟

شهر یزد همواره مرجعیت جنوب را برعهده داشته است. بندر عباس، خوزستان، بلوچستان، زاهدان، کرمان و شهر بم همگی زیر نفوذ مرجع یزد بودند. حتی طلبه‌ها از این مناطق برای کسب علم به شهر یزد می‌آمدند و همان‌طور که می‌دانید شهید صدوقی در سایر شهرستان‌ها - حتی شهرستان‌های خارج از استان یزد - حوزه علمیه تأسیس کردند. آیت‌الله صدوقی با اقلیت زرتشتی، رابطه خوبی داشتند. البته لازم به ذکر است

آیت‌الله صدوقی نسبت به دولت موقت و نهضت آزادی خوش‌بین نبودند و زمانی که بنی‌صدر قصد داشت رئیس‌جمهور شود، ایشان با صراحت در مقابل بنی‌صدر جبهه‌گیری کردند. در این دوره، منافقین در یزد تشکیلات عظیمی بر پا کرده بودند و دفاتر مخصوصی برای امور خود در اختیار داشتند. با فرمان شهید صدوقی، مردم تمام این دفاتر و تشکیلات را از بین بردند.

بگویم بنیاد شهید پس از شروع جنگ در جبهه‌ها تأسیس شد. در حین فعالیت من در جهاد، جنگ آغاز شد و ما نیز به فکر تهیه امکانات و وسایل برای کمک به جبهه‌ها افتادیم. من طی دو سفر با جمعیتی از نیروهای جوان و امکانات، به جبهه رفتم. شهید اشرفی اصفهانی نیز که در کرمانشاه بودند، در آنجا مستقر شدند. امکانات و نیروها را در آنجا تحویل دادیم تا تجهیزات و نیروها از آن محل به سایر مناطق جنگی ارسال شود.

شهید صدوقی علاوه بر کمک‌های مالی بسیار، در خطوط مقدم نیز حضور پیدا می‌کردند. خاطره‌ای در این مورد به یاد دارید؟

خیر، من هیچ‌گاه همراه ایشان به جبهه‌ها نرفتم و از این رو خاطره‌ای از حضور ایشان در مناطق جنگی به یاد ندارم. پس از آنکه دو سه سال در یزد ماندم، آقای محقق از شهید صدوقی درخواست کردند که من به تهران بروم تا به عنوان قائم مقام بازرسی مشغول به کار شوم. برای بازرسی در مسائل جبهه نیز به مناطق جنگی می‌رفتم؛ اما در هیچ یک از این سفرها همراه آیت‌الله صدوقی نبودم.

از اسناد ساواک به خوبی می‌توان دریافت که قدرت آیت‌الله صدوقی در یزد به حدی بود که گاهی اوقات مأمورین شاه

به یزد آمدند. بعد از مدتی به یزد رفتم.

مسجد حظیره چگونه موقعیت کنونی را پیدا کرد؟

آیت‌الله صدوقی اقدامات زیادی را در یزد انجام دادند. در آن زمان مسجد حظیره به وسعت امروز نبود. شهید صدوقی چندین خانه را در اطراف مسجد حظیره خریداری و با اصول مهندسی، این خانه‌ها را به هم متصل کردند و مسجد را گسترش دادند. از ساختمان مسجد حظیره علاوه بر اقامه نماز، برای اقامت مهمانان و ملاقات با افراد استفاده می‌شود. مقام معظم رهبری نیز در سفر اخیرشان به شهر یزد در مسجد روضه محمدیه (مسجد حظیره) اقامت داشتند.

از ارتباط شهید صدوقی با مسئولین و رفع مشکلات اجتماعی و اقتصادی یزد چه خاطراتی دارید؟

شهید صدوقی برای رفع مشکلات بنیاد مستضعفان، بنیاد شهید و جهاد سازندگی اقدامات زیادی را انجام دادند. ایشان یک روز به من گفتند: «دادگاه‌های اسلامی، احکام اسلامی را اجرا نمی‌کنند.» و سفارش کردند که جلسه‌ای تشکیل و در این جلسه با مسئولین صحبت شود. جلسه‌ای در منزل آیت‌الله صدوقی تشکیل شد و مسئولین نیز در آن شرکت کردند. شهید صدوقی در آن جلسه در مورد لزوم اجرای احکام اسلامی در قوانین صحبت و اعلام کردند که هر کس با این مسئله موافق نیست، می‌تواند کناره‌گیری کند. رئیس دادگستری که بعدها در دیوان عالی کشور مشغول به کار شد، در آن جلسه حضور داشت. وی بعد از جلسه به طور محرمانه به من گفت که ما نمی‌توانیم قوانین را زیر پا بگذاریم. دو سه روز از برگزاری نشست سپری شد و هیچ کدام از خواسته‌های آیت‌الله صدوقی توسط مسئولین اجرا نشد. جلسه دیگری تشکیل شد و شهید صدوقی در این جلسه اعلام کردند: «یا احکام اسلامی را اجرا می‌کنید یا من در دادگاه را می‌بینم». حتی یک بار به من گفتند که یک کامیون آجر، مقابیل در دادگاه خالی کنید. خلاصه، با این صحبت‌ها و رفت و آمدها تا حدودی اصلاحات انجام شد و این مورد یکی از اقدامات مفید آیت‌الله صدوقی پس از پیروزی انقلاب بود. استانداری‌هایی که به یزد می‌آمدند، تحت نظر ایشان فعالیت می‌کردند. اوایل انقلاب نیز رؤسای برخی



که بگویم زرتشتی‌ها همواره با مسلمانان شیعه رابطه خوبی داشته‌اند تا جایی که می‌گویند امام حسین (ع) داماد ما هستند. حتی برخی از زرتشتیان در مجالس روضه شیعیان شرکت می‌کنند و هدایایی را نیز به مجلس می‌آورند. به خاطر دارم در سال ۱۳۴۰ یا ۱۳۴۱ زنی زرتشتی مسلمان شد و شهید صدوقی برای زندگی او تدارک مفصلی دیدند. این گونه اقدامات از جانب ایشان باعث می‌شد تا افراد زیادی تشویق شوند و از دین زرتشت به اسلام گرایش پیدا کنند. رئیس زرتشتی‌ها به دادگستری شکایت کرد که مسلمان شدن این زن زرتشتی، طبق ضوابط نبوده و کاملاً تحمیلی بوده است. آیت‌الله صدوقی نامه‌ای نوشتند و به من دادند. در آن زمان داماد آیت‌الله خوانساری با چند تن از شخصیت‌های درباری، آشنائی داشتند. نامه را همراه خود بردم و با این اشخاص جلسه‌ای برگزار شد و تقریباً از آن روز، شکایت کمرنگ شد و این ماجرا به پایان رسید.

مجبور می‌شدند حرف‌های ایشان را بپذیرند و دستورالشان را اجرا کنند. آیا آیت‌الله صدوقی در امور اجرایی نیز نظر و رهنمودی ارائه می‌دادند؟

بله، من بنا بر فرمایش آیت‌الله صدوقی به عنوان نماینده ایشان در جهاد مشغول به کار شدم. جهاد، تشکیلات و برنامه‌های خاص خود را داشت و از طرفی، چون شهید صدوقی در امور جهاد نظراتی می‌دادند، اختلافاتی به وجود می‌آمد، به‌طوری که در اولین روز ورود من به جهاد، استقبال چندانی از من صورت نگرفت، از این رو به تهران آمدم و آقای ناطق حکمی برای من نوشتند، سپس بازگشتم. البته رفت و آمد به تهران را منعکس نکردم و به آنان گفتم که من نماینده امام در جهاد هستم. چندی بعد، چندین جلسه تشکیل دادم و مسئولین جهاد را نزد آیت‌الله صدوقی بردم و طی این ملاقات‌ها، اختلاف‌ها برطرف شدند. از جمله اقداماتی که جهاد انجام می‌داد، آسفالت جاده‌ها و راهسازی - بالخصوص روستاها - کمک به کشاورزان، کشت،

ادارات، توسط ایشان منصوب می‌شدند. فرماندارها از سوی وزیر کشور ابلاغ دریافت می‌کردند، ولی در نهایت باید شهید صدوقی آنان را تأیید می‌کردند. در جریانی، آیت‌الله صدوقی دستوراتی دادند و فرماندارها از این دستورات تبعیت نکردند؛ در نتیجه همگی تصمیم گرفتند نزد شهید صدوقی بروند و استعفا بدهند. من نیز در آن جلسه حضور داشتم. آیت‌الله صدوقی نیز استعفا‌ی آنان را پذیرفتند و قرار شد تا ایشان برای هر شهرستان فرمانداری را تعیین کنند و فرماندارها انتخاب شدند. البته چندی بعد معلوم شد که گرداننده این قضیه که بود. پس از این ماجرا، آنان دوباره نزد شهید صدوقی رفتند و بابت این ماجرا عذرخواهی کردند.

سنت شما در آن زمان چه بود؟

من حکم محاکم انقلاب را داشتم. هنگامی که به یزد رفتم، غیر از محاکم انقلاب، نماینده امام در جهاد و نماینده آیت‌الله صدوقی در بنیاد مستضعفان هم بودم، البته لازم به ذکر است که

شهید صدوقی در جهت تامین امکانات درمانی نیز اقدامات ارزنده‌ای کردند. به برخی از آنها اشاراتی داشته باشید.

در سال ۱۳۵۹ شهید صدوقی به من گفتند که قصد دارم دانشگاه پزشکی در یزد تأسیس کنم. در آن زمان، هیچ دانشگاهی در یزد نبود. ایشان به من گفتند چندین یزدی در هندوستان زندگی می‌کنند. نامه‌ای می‌نویسم. به آنجا سفر کن و با اساتید دانشگاه هندوستان برنامه‌ریزی کن تا به یزد بیایند و در اینجا دانشگاه پزشکی تأسیس کنند. طبق فرمایش آیت‌الله صدوقی به هند سفر کردم. این سفر دو ماه به طول انجامید. در آنجا به کمک آقای یآوری با اشخاص مربوطه صحبت کردیم. اقدامات اولیه صورت گرفت و کتاب‌های مورد نیاز تهیه شدند. به ایران بازگشتم و قرار بر این شد تا از افراد کارآمد دعوت به عمل آید که به ایران بیایند و در تأسیس دانشگاه با ما همکاری کنند. آیت‌الله صدوقی محلی را برای تأسیس دانشگاه تدارک دیدند. قرار بر این شد تا آقای بازرگان از ایرانیان مقیم هند دعوت کند و اجازه این کار از سوی ایشان صادر شود، اما او مخالفت کرد و این مسئله بین شهید صدوقی و

بازرگان کدورت ایجاد کرد. البته شهید صدوقی از تلاش خود برای تأسیس دانشکده پزشکی نکاستند و بحمدالله امروز مرکز پزشکی صدوق یزد و دانشگاه پزشکی، مکان مناسبی برای ارائه خدمات به مردم یزد است.

رابطه آیت‌الله صدوقی با نهضت آزادی و دولت موقت چگونه بود؟

آیت‌الله صدوقی نسبت به دولت موقت و نهضت آزادی خوش‌بین نبودند و زمانی که بنی‌صدر قصد داشت رئیس‌جمهور شود، ایشان با صراحت در مقابل بنی‌صدر جبهه‌گیری کردند و در نمازجمعه و جلسات خصوصی اعلام کردند که من به دکتر حبیبی رأی می‌دهم. در این دوره، منافقین در یزد تشکیلات عظیمی بر پا کرده بودند و دفاتر مخصوصی برای امور خود در اختیار داشتند. با فرمان شهید صدوقی، مردم تمام این دفاتر و تشکیلات را از بین بردند و تمامی این مسائل باعث شد تا اختلاف زیادی بین منافقین و شهید صدوقی ایجاد شود. در یک کلام جبهه‌گیری آیت‌الله صدوقی در مقابل بنی‌صدر و نابودی تشکیلات منافقین در یزد به فرمان شهید صدوقی باعث شد تا ایشان را به شهادت برسانند. در اینجا خاطره‌ای را برایتان تعریف می‌کنم که شاید تاکنون نشنیده باشید. زمانی که پهلوی روی کار آمد، اوضاع حوزه‌های علمیه، بالاخص حوزه علمیه قم، اندکی معشوش شد. در این زمان مرحوم عبدالکریم حائری به علما و طلاب سفارش می‌کردند که عکس‌العملی نشان ندهند و استقامت کنند. در همین اثنا شهید صدوقی در عباس‌آباد قم - اطراف قم - در مزرعای که متعلق به خودشان بود، کشاورزی می‌کردند. امام خمینی نیز گاهی اوقات به مزرعه ایشان می‌رفتند. یک بار شهید صدوقی برای من تعریف کردند که در مزرعه، زیر یک درخت تنومند، کنار جوی آب در حالی که عباي خود را بر بالای درخت آویزان کرده بودیم، مشغول استراحت بودیم که مشاهده کردیم ماشینی توقف کرد و رضا شاه پهلوی از ماشین پیاده شد. مشخص بود که آنها برای فرار از گرما قصد داشتند تا زیر سایه درخت استراحت کنند. مسلمانا پهلوی منتظر بود تا ما از جایمان بلند شویم و به آنها تعارف کنیم، اما آنها با مشاهده عبا و لباس‌های ما بر روی درخت متوجه شدند که ما روحانی هستیم و همچنین وقتی دیدند که هیچ اهمیتی به حضور آنها در آنجا نمی‌دهیم، بازگشتند، سوار ماشین شدند و به راه خود ادامه دادند. شهید صدوقی گفتند که بعدها متوجه شدیم که آن روز، پهلوی در مسیر سفرش از ایران به جزیره موریس بوده است. او در مسیر حرکت خود از یزد به کرمان و از کرمان به بندرعباس رفت. پهلوی در یزد، در منزل یکی از اشراف اقامت داشت. آن زمان، بین مردم معروف بود که اگر وی از وسیله‌ای تعریف می‌کرد، صاحب آن باید آن را به او هدیه می‌داد. اتفاقاً او در طول اقامت خود در آن منزل، از دو فرش بسیار تعریف و تمجید کرد و صاحبخانه نیز زمانی که پهلوی قصد خروج داشت، آن دو فرش را به او تقدیم کرد، اما وقتی متوجه شد که این سفر، برای برکناری و عزل پهلوی است، فوراً خود را به ماشین او رساند و فرش‌ها



را پس گرفت.

شما در خلال صحبت‌هایتان به رابطه دوستانه بین شهید صدوقی و امام اشاره کردید. از نامه‌های شهید صدوقی به امام، بالاخص در دوران تبعید امام، می‌توان به رابطه دوستانه و در عین حال رابطه میان مرید و مراد پی برد. به نظر شما این دو شکل ارتباطی، جمع‌پذیر است؟

بله، آیت‌الله صدوقی فوق‌العاده به امام نزدیک بودند و رابطه دوستانه عمیقی بین این دو بزرگوار برقرار بود، ولی از طرفی ایشان از فرمایش‌های امام اطاعت می‌کردند. شهید صدوقی قلباً به امام معتقد بودند و در مقابل، امام نیز کاملاً به ایشان اطمینان و اعتقاد داشتند. در طول مبارزات، آیت‌الله صدوقی مقدمات نشر بسیاری از اطلاعیه‌ها و اعلامیه‌های امام را تدارک می‌دیدند و در این مورد، امام امور را به ایشان واگذار کرده بودند. این امر، بیانگر اعتماد قلبی امام به شهید صدوقی است.

بعد از پیروزی انقلاب، شما در چه سالی وارد یزد شدید؟ من در اسفند ماه سال ۱۳۵۷ مشغول به کار شدم. آیا شما در جریان انتخابات خبرگان قانون اساسی بودید؟

بله.

شهید صدوقی کارهای اجتماعی بزرگی را انجام دادند. سایر علما باید زیر نظر مرجعیت، از وجوهات شرعی در راه خیر استفاده کنند، اما امام برای شهید صدوقی در استفاده از وجوهات، هیچ حد و حصری تعیین نکرده و در واقع به ایشان اختیار تام داده بودند.

طبق آرا، ۹۹ درصد مردم استان یزد به آیت‌الله صدوقی رأی دادند. این آمار بالا ناشی از چه بود و اگر مطلبی از عملکرد شهید صدوقی در مجلس قانون اساسی به خاطر دارد، بیان بفرمائید.

آیت‌الله صدوقی در یزد جایگاه ویژه‌ای داشتند، بالاخص در زمان پیروزی انقلاب اسلامی و خروج شاه از کشور، شهر یزد دچار خفقان شده بود و شهید صدوقی تنها کسی بودند که مردم را از این فضا نجات دادند. ایشان مجالسی را در مسجد حظیره بر پا و از مردم دعوت می‌کردند تا در این مجامع حضور یابند. در پی سخنرانی‌های کوبنده ایشان بود که مجسمه شاه در شهر یزد پائین آورده شد. البته در آن زمان، مقامات دولتی مانع از هر گونه فعالیت ضد رژیم می‌شدند، اما با وجود این سخت‌گیری‌ها، آیت‌الله صدوقی به فعالیت‌های خود ادامه می‌دادند. ایشان در یزد یک‌تا‌تاز بودند و هیچ عالمی نمی‌توانست در مقابلشان اظهار وجود کند. در این میان، جبهه‌گیری صریح شهید صدوقی در مقابل بنی‌صدر نیز باعث گرایش بیشتر مردم

به ایشان شده بود. همان‌طور که مردم به امام علاقمند بودند، به شهید صدوقی نیز گرایش خاصی داشتند. آرا بالا در انتخابات قانون اساسی، بیانگر این مطلب است.

آیت‌الله صدوقی که به حق شخصیت والاّی داشتند، توسط منافقین که ادعا می‌کردند ما مجاهدین خلق هستیم، به شهادت رسیدند. به نظر شما منافقین به چه دلیل تصور می‌کردند که پس از به شهادت رساندن این شخصیت محسوب، مردم از آنها رویگردان نخواهند شد؟

منافقین ریاست دفتر بنی‌صدر را در انتخابات در اختیار گرفتند و همچنین برنامه‌ریزی کردند تا در پست‌های مختلف اداری مشغول به کار شوند که البته در این مورد تا حدودی هم موفق شده بودند. وقتی عده‌ای از مردم یزد نزد شهید صدوقی آمدند و در مورد اقدامات منافقین در یزد با ایشان صحبت کردند، ایشان فرمودند که ما به مجاهدین خلق در شهر یزد نیازی نداریم. پس از این ماجرا، مردم یزد، طبق فرمایش ایشان تمامی دفاتر و تشکل‌های منافقین در یزد را از بین بردند. این اتفاق ضربه بزرگی به منافقین وارد کرد و باعث شد تا آنها نتوانند اظهار وجود کنند. مسلماً خشم وجود آنها را فرا گرفته بود و در نهایت، آنها با نقشه‌ای از پیش تعیین شده، آیت‌الله صدوقی را به شهادت رساندند.

انعکاس خبر شهادت آیت‌الله صدوقی در یزد چگونه بود؟

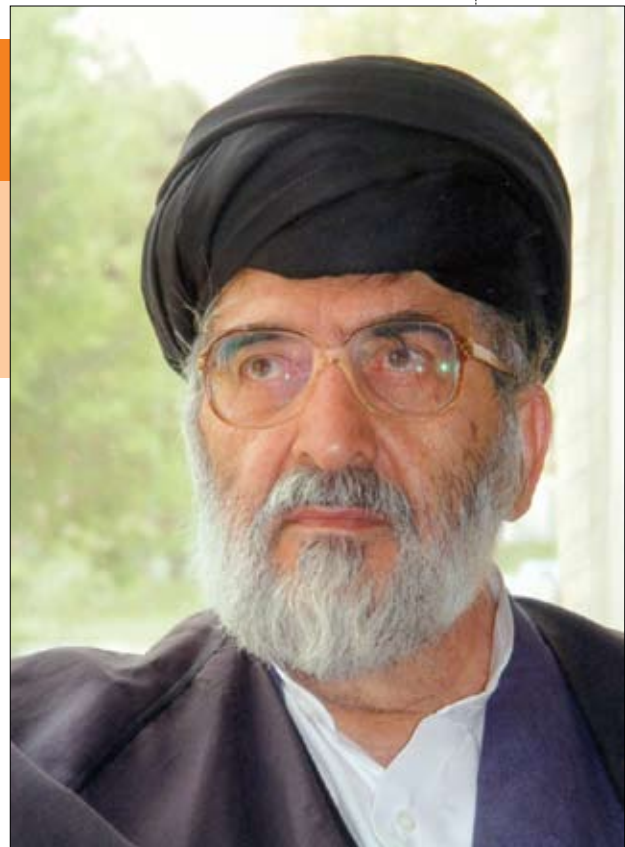
این خبر تنها مردم یزد را متأثر نکرد، بلکه به نظر من باید به تأثیر آن بر روی مردم ایران توجه شود. مردم از سراسر ایران به شهر یزد آمده بودند و تمام خانه‌ها در یزد پذیرای مهمان بودند. این صحنه مرا به یاد فوت امام و آمدن مردم از سراسر ایران به تهران می‌اندازد. شهادت آیت‌الله صدوقی، مرحوم دستغیب، آیت‌الله مدنی و مرحوم اشرفی توسط منافقین، رسوایی بزرگی را برای نفاق به وجود آورد. مردم وقتی مشاهده کردند که منافقین با علما چه برخوردی دارند، با موضوع نفاق آشنا شدند و به نظر من پس از به شهادت رسیدن آیت‌الله صدوقی، اولین ضربه به منافقین وارد شد. به فرموده امام، این خون‌ها باعث بقای انقلاب شد. این اقدام منافقین کاری بود که بنی‌امیه با اهل بیت پیامبر(ص) کرد. پس از شهادت آیت‌الله صدوقی دیگر هیچ شخصی را نمی‌شد در یزد، شیراز و سایر شهرها پیدا کرد که از مجاهدین خلق به‌خوبی یاد کند.

اگر نکته‌ای در مورد شخصیت آیت‌الله صدوقی باقی مانده‌است، بفرمائید.

شهید صدوقی کارهای اجتماعی بزرگی را انجام دادند. سایر علما باید زیر نظر مرجعیت، از وجوهات شرعی در راه خیر استفاده کنند، اما امام برای شهید صدوقی در استفاده از وجوهات، هیچ حد و حصری تعیین نکرده و در واقع به ایشان اختیار تام داده بودند. بعد از پیروزی انقلاب، امام حساب و کتاب ویژه‌ای برای اموال اشخاص ثروتمند قرار داده بودند. بسیاری از افراد متمول در شهرهای اصفهان، شیراز، تهران و یزد اموال خود را در اختیار آیت‌الله صدوقی قرار داده بودند تا ایشان از این اموال در امور خیر و در مسیر اسلام استفاده کنند. در حال حاضر نیز این اموال تحت نظر آقا‌زاده ایشان و در بنیاد صدوق، راهگشای مشکلات مالی بسیاری در حوزه‌هاست. حتی برای بازسازی خانه‌ها پس از وقوع زلزله از این اموال استفاده می‌شود. آیت‌الله صدوقی با افراد زیادی در امور مالی در ارتباط بودند و از این طریق به مناطق دیگر کمک می‌رساندند. ایشان با اهل تسنن در زاهدان و کردستان، برخی علما در مکه و مدینه و آقای رحیمی، امام جمعه کردستان، حساب و کتاب داشتند و با این اشخاص در ارتباط بودند. در این میان، خطوط مقدم جبهه‌ها، بیشترین بهره را از کمک‌های ایشان می‌برد و شهید صدوقی در این امر بسیار اهتمام می‌ورزیدند. کمک‌های مالی را ارسال می‌کردند و یا خودشان با حضور یافتن در جبهه، آنها را به دست رزمندگان می‌رساندند. به نظر من افرادی که اموالشان را در اختیار آیت‌الله صدوقی قرار دادند - که برخی از آنان در قید حیات هستند - ثمرات معنوی قابل توجهی از این اقدام نصیبشان شده است و برکات این کار خیر، همچنان در امور بسیاری تأثیرگذار است. ■

حجت الاسلام والمسلمین سید هادی خسروشاهی

یادها و یادگارهایی از سومین شهید محراب...



گفت: «این چه نوع امضا کردنی است؟ ببین آقای پسندیده چقدر نوشته. مثل او بنویس و امضا کن!» ورقه را مجدداً خواندم و دیدم که آیت‌الله پسندیده قبل از امضا نوشته‌اند: «به رای صادره اعتراض دارم.» فهمیدم که محمدی خواسته به من کمک کند، ولی در مقابل مامورین ساواک ظاهرسازی کرده تا آنها متوجه نکته نشوند! گفتم: «آقای محمدی! چرا عصبانی می‌شوید؟ خب تکمیل می‌کنم...» و بالای امضای خود نوشتم: «به رای صادره اعتراض دارم.» او ورقه را گرفت و گفت: «این درست است.» و آن را ضمیمه پرونده‌ای که روی میزش بود، نمود و به مامورین گفت: «ببرید!»

شبانه دو مامور مسلح مرا با یک ماشین تقریباً قراضه، به سوی یزد بردند و نزدیکی‌های سحر به انارک رسیدیم... مرا تحویل ژاندارمری «انارک» دادند و رسید! گرفتند و رفتند. مامور ژاندارمری مرا به منزلی برد که آیت‌الله پسندیده در آن اقامت داشتند... یک خانه روستایی تقریباً مخروبه، با سه اتاق و بدون هیچ‌گونه امکانات: فرش، پنکه، کولر، یخچال و... در موقع صبحانه خوردن، داستان محمدی را برای آیت‌الله پسندیده نقل کردم. گفتند: «انسانیت کرده و اگر شما اعتراض را نوشته بودید، در واقع محکومیت تبعید سه ساله خود را پذیرفته بودید، ولی اکنون می‌توانیم وکیل بگیریم تا از ما دفاع کند...»

در این صحبت بودیم که در زدند. میهمانان آیت‌الله صدوقی و آیت‌الله خاتمی با چند نفر همراه بودند... با یک نیشان پر از وسایل مورد نیاز و ضروری برای ادامه زندگی در آن هوای گرم و محلی و طوفانی... و یک وانت شامل آب خوردن، میوه‌های فصل برای تبعیدیان و مقداری خوراکی برای اهالی روستای انارک که یک مشت زن و بچه بودند و مردهای آنان در معادن آن منطقه مشغول کار بودند و فقط هفته‌ای دو روز (پنجشنبه و جمعه) به محل به اصطلاح زندگی خود می‌آمدند... در مدت سه ماهی که من آنجا بودم، علاوه بر ده‌ها نفر از علمای بزرگ بلاد که برای دیدن آیت‌الله پسندیده و آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی — که تازه از سندانج به آنجا انتقال یافته بودند — می‌آمدند، افراد دیگری نیز از شهرهای اطراف برای ملاقات تبعیدی‌ها می‌آمدند که مرحوم آیت‌الله کفعمی، آیت‌الله شیخ جعفر سبحانی، آیت‌الله فیض گیلانی، مرحوم مهندس مهدی بازرگان و مرحوم دکتر یدالله سبحانی و... بودند.

اما آیت‌الله صدوقی خود هر هفته می‌آمد و یک نیشان خوراکی و آب و میوه و تره‌بار هم بلافاصله می‌رسید... ولی ما چند نفر تبعیدی: آیت‌الله پسندیده، آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی، حجت‌الاسلام سید احمد کلانتر، شیخ عباس ضیغمی و اینجانب، طبعاً نمی‌توانستیم یک نیشان مواد خوراکی را مصرف کنیم و آنها را بین خانواده‌های ساکن در آن روستا — که بدون استثناء فقیر و نیازمند بودند — تقسیم می‌کردیم و بی‌تردید یکی از اهداف مرحوم آیت‌الله صدوقی هم از ارسال آن همه مواد خوراکی، تقسیم آنها بین مستمندان روستا بود.

البته این دیدارها از چشم ساواک دور نبود و در یکی از گزارش‌های مفصل ساواک یزد به مرکز چنین آمده است: «از: ۲۶- ه به: ۳۱۲ تاریخ ۳۷/۲/۲۸ موضوع: اظهارات شیخ محمد صدوقی.

نامبرده بالا بعد از به وجود آمدن واقعه روز ۳۷/۱/۱۰ در یزد همه شب بعد از نماز در مسجد حظیره به منبر رفته و اظهاراتی برخلاف مصالح مملکت ایراد می‌نماید... شیخ محمد صدوقی از چند نفر روحانیون تبعیدی از قم به انارک نائین به اسمای: سید احمد کلانتر، سید هادی خسروشاهی، شیخ عباس ضیغمی و مرتضی پسندیده بازدید نموده و در این ملاقات‌ها چند نفر از روحانیون یزد و اردکان نیز همراه وی بوده‌اند.»

عزیزمان آقای سید محمود دعائی است که یزدی‌الاصل است و تحت تعقیب، ولی او که در نجف بود، چرا به دنبال ایشان هستند؟ گفتم: «این عکس آقای دعائی است و ایشان در نجف هستند...» گفت: «نه، به ایران آمده‌اند و گزارش شده که در قم به منزل دوستانش سر زده است!» گفتم: «من از آمدن ایشان به ایران و قم خبر ندارم و منزل من هم کسی نیامده است و اگر هم آمده باشد، این وظیفه شهربانی قم بود که پیگیری کند نه شهربانی یزد!» رئیس شهربانی از حرف من خوشش نیامد و با ناراحتی گفت: «کار نداریم. تشریف ببرید و به آیت‌الله صدوقی هم بگوئید که سوء تفاهم شده بود...»

یکی دو روز بعد، آیت‌الله صدوقی توسط پیکی مرا برای ناهار به منزلشان دعوت کردند و من رفتم... برادر عزیزمان حجت‌الاسلام و المسلمین، شیخ محمدعلی صدوقی، فرزند برومند ایشان هم حضور داشت. کمی قبل از موقع ناهار، آیت‌الله سید روح‌الله خاتمی، والد ماجد حجت‌الاسلام و المسلمین جناب آقای سید محمد خاتمی ریاست جمهوری محترم سابق هم که انیس و مونس آیت‌الله صدوقی بود، تشریف آوردند و من کلی از این دیدار فیض بردم...

...روزگاری گذشت و پس از حوادث خونین قم و استمرار تظاهرات شبانه مردم و اعلام حکومت نظامی، من همراه حجت‌الاسلام و المسلمین، آقای سید ابوالفضل موسوی تبریزی، با پیکان خود عازم تهران شدم... در اوایل جاده قم، آقای موسوی گفت: «این آقای حائری است، چرا به طرف جاده خاکی می‌روید؟» دقت کردیم، آیت‌الله حاج شیخ مرتضی حائری بود که تنها و پیاده، در قسمت چپ جاده قم در حال حرکت بود... پیاده شدم و خدمت ایشان رفتم و پرسیدم: «کجا تشریف می‌بردید؟» گفتند: «من عازم تهران بودم. مامورین مرا از اتوبوس پیاده کردند و گفتند از این جاده نمی‌توانید به تهران بروید، از جاده ساوه بروید و مرا پیاده کردند و اکنون قصد داریم به جاده ساوه بروم.» عرض کردم: «من عازم تهران هستم. ظاهراً ماشین‌های سواری و شخصی را پس از بازرسی، کار ندارند، تشریف بیاورید در خدمتتان باشیم.» ایشان برگشتند و ما در خدمت ایشان که فرمودند برای «صله ارحام» عازم تهران هستیم، حرکت کردیم. در تهران ایشان را به مقصدشان در جنوب شهر رساندم و بعد با آقای موسوی به منزل آقای شیخ مهدی واعظ عباسی رفتم و یکی دو روز در تهران بودم و بعد شبانه به قم برگشتم...

در قم به محض ورود به منزل، مامورین ساواک و شهربانی، دم درب منزل آمدند و گفتند که همراه آنها به شهربانی بروم! ... گفتیم: «تازه از راه رسیده‌ام و شب است، فردا صبح می‌آیم!» گفتند: «دستور است که الان شما را ببریم!» همراه آنها عازم شهربانی شدم... در مقر شهربانی، رئیس ساواک — سرهنگ بدیعی — و کامکار رئیس اطلاعات شهربانی قم نشسته بودند... کامکار به مامورین گفت: «تحویل محمدی بدهید.» محمدی معاون وی بود... در دفتر معاونت، محمدی ورقه‌ای را به من داد که امضا کنم! ورقه شامل مصوبه شورای امنیت شهر قم درباره تبعید چند نفر از جمله آیت‌الله پسندیده — برادر بزرگ امام خمینی — آقای سید احمد کلانتری واعظ، شیخ عباس ضیغمی و اینجانب بود. جرم! منسوب به ما هم تحریک مردم برای تظاهرات و اختلال در امنیت شهر و ایجاد آشوب و اغتشاش و حمله به مامورین و موسسات دولتی و از این قماش اتهامات بود.

محمدی گفت: «ورقه را امضا کن! شما باید به «انارک» یزد بروید!» چاره‌ای نبود! ورقه را امضا کردم و به او دادم. مامورین ساواک در داخل دفتر دم در، منتظر بودند. محمدی ورقه را نگاه کرد و با عصبانیتی مصنوعی آن را به سوی من پرت کرد و

در سال ۱۳۳۵ یا ۱۳۳۶ بود که حجت‌الاسلام و المسلمین، آقای شیخ محمود جعفری، از علمای محترم آذربایجانی مقیم قم و داماد مرحوم آیت‌الله صدوقی، به اینجانب اطلاع داد که ایشان به قم آمده‌اند و روز پنجشنبه در منزل نامبرده جلوس دارند! اینجانب روی علاقه‌ای که به شناخت علما و بزرگان داشتم، روز پنجشنبه موعود، به دیدار آیت‌الله صدوقی رفتم و یکی دو ساعتی در منزل آقای جعفری نشستم و تعدادی از علمای عظام و فضلا و طلاب، به دیدار ایشان، آمدند...

مرحوم صدوقی از احوال اخوی بزرگوار، آیت‌الله آقا سید احمد خسروشاهی پرسید که گویا در زمان آیت‌الله حائری و اقامت در قم، با ایشان آشنائی و رفاقت داشته است... این نخستین دیدار من با آیت‌الله صدوقی بود: مردی آرام، مهربان، با نوابه‌ی خاص و اخلاصی آشکار و تواضعی بی‌پایان... و خصال دیگر ویژه یک عالم پرهیزکار... سال‌های بعد، یکی دو بار دیگر هم، وقتی ایشان به قم آمدند، باز ایشان را زیارت کردم و هر بار ارادتم افزون‌تر گردید.

در آغاز دوران مبارزه، آیت‌الله سید صادق روحانی دام بقاءه از تبعیدگاه «زابل» به «یزد» تبعید شدند و من برای ملاقات با ایشان به یزد رفتم که نخستین سفر من به این شهر بود و قصد دیدار علمای یزد و کتابخانه معروف وزیری را داشتم... اما تازه وارد منزل یا اقامتگاه ایشان شده بودم که ماموری از شهربانی آمد و اعلام کرد که باید همراه وی به شهربانی بروم! سبب را پرسیدم، گفت:

«نمی‌دانم!... من فکر کردم که شاید ملاقات با آیت‌الله روحانی ممنوع بوده و من بدون اجازه آنها وارد اقامتگاه شده‌ام... همراه مامور به شهربانی رفتم. مرا به اتاق رئیس شهربانی بردند... سلام کردم، پاسخی نشنیدم! فهمیدم که آدم بی‌ادبی است... تعارف نشستن هم نکرد و من خودم روی یک صندلی نشستم و دیگر حرف نزد! او عکسی را که در دست داشت ورنه‌انداز می‌نمود و سپس به من نگاه می‌کرد! فهمیدم که هدف او تطبیق من با صاحب عکسی است که در دست دارد!... با معاون خود که در کنارش نشسته بود، آهسته صحبت کرد و در پاسخ او شنیدم که «شباهت ندارد.» گفتم: «آقای رئیس! من میهمان آیت‌الله صدوقی هستم و برای دیدار آیت‌الله روحانی آمده‌ام و مامور شما اجازه نداد که من حتی یک چائی بخورم! و حالا شما مرا با عکسی که در دست دارید تطبیق می‌کنید؟ عکس را نشان بدهید تا بگویم که من هستم یا کس دیگر!» معاون او عکس را نزد من آورد و نشان داد. وقتی نگاه کردم دیدم که عکس برادر



33

ایران حتی برخلاف قانون اساسی موجود است...
آقای نخست‌وزیر!

شما در مصاحبه دیگری که در کیهان درج شده، اعلام داشته‌اید: «آشوب‌های ایران برای همیشه پایان یافت.» ما نمی‌دانیم مراد شما کدام آشوب‌هایی است؟ حتما مراد شما تظاهرات آرام و مسالمت‌آمیز مردم مسلمانی است که خواستار اجرای قانون و برقراری حکومت عدل و تحقق افکار عالی مراجع تقلید عظام شیعه در راه رهایی مردم بوده‌اند و دولت، آن تظاهرات را تبدیل به آشوب و پل‌سوا کرده و مردم را به خاک و خون کشیده است ... ولی ما فکر نمی‌کنیم که مردم از حق مسلم و قانونی خود که اعتراض به اعمال خلاف قانون و به راه انداختن تظاهرات مسالمت‌آمیز است، دست بردارند، چنانکه یک هفته پس از مصاحبه شما در شیراز و کرمانشاه، آن تظاهرات عظیم برپا شد و به یقین در هفته‌های آینده، در ماه مبارک رمضان، هم شما شاهد تظاهرات یومیه مسلمانان سراسر ایران خواهید بود و سپس در ماه محرم و صفر هم پاران نهضت حسین(ع) و شیعیان راستین رهبر آزادگان این برنامه را ادامه خواهند داد تا اهداف مراجع عظام تحقق یابد و بساط ظلم و ستم برچیده شود و حکومت حق و عدالت برقرار گردد.

آقای نخست‌وزیر!

اگر واقعا دموکراسی و فضای باز سیاسی به وجود آمده و آزادی‌ها توسعه یافته است و این سروصداها، خیمه‌شب‌بازی تازه برای سرگرم کردن مردم نیست، مایل بودیم که حقایق پشت پرده را برای مردم بازگو کنید و تضاد درونی دستگاه حاکم را که باعث این همه فجایع شده است، روشن سازید و همه آمرین و مامورین حادثه‌آفرین حوادث خونین شهرستان‌ها، بالخصوص مرکز روحانیت شیعه، قم را در یک دادگاه صالح به پای میز محاکمه بکشانید، بلکه منتظر بودیم که لااقل در روزنامه‌های شما اسامی مجروحین، زندانیان، تبعیدیان و شهدای شهرهای ایران را در شش ماه گذشته بخوانیم و از نوع اتهامی که توسط مامورین مجرم شما به آنها نسبت داده شده است، آگاه شویم.

آقای نخست‌وزیر!

ظاهرا در هیچ جای دنیا حتی در افریقای جنوبی هم سابقه ندارد که پاسخ اعتراض و تظاهرات آرام مردم را با سرنیزه و رگبار مسلسل بدهند و افراد بیگانه‌ای را به قتل برسانند و مرکز روحانیت را با توپ و تانک در هم بکوبند و بعد هم همان

آمرین و مامورینی که باید طبق قانون محاکمه شوند، خود برای افراد مجروح و زندانی شده پرونده بسازند و برای گروه دیگری هم که جرمی جز آزادگی و دفاع از حق و قانون و حریم اسلام و قرآن ندارند، حکم تبعید سه ساله به نقاط بد آب و هوای کشور را صادر و اجرا کنند: مظهري از وحدت قواي سه گانه کشور در ساواک !!!

به نظر شما در کجای دنیا سابقه دارد که مجرمین واقعی بر کرسی قضاوت بنشینند و حکم صادر کنند که فلان افراد باید تبعید یا زندانی شوند؟ چرا برای افرادی که هم اکنون در زندان‌ها و تبعیدگاه‌ها به سر می‌برند و سلامتی اغلب آنها به خطر افتاده است و بعضی از آنها بالغ بر ۹۰ سال دارند، اجازه تشکیل دادگاه با حضور هیئت منصفه داده نمی‌شود؟ اگر اتهام آنها سیاسی است که باید طبق قانون با حضور هیئت منصفه به پرونده آنها رسیدگی شود، ولی ما می‌بینیم که نه تنها دستگیرشدگان در شهرستان‌ها همچنان در این گرمای سوزان بلا تکلیف در زندان‌ها به سر می‌برند، بلکه پرونده آقایان تبعید شده هم پس از ماه‌ها هنوز به جریان نیفتاده است... آیا مفهوم این نوع حکومت همان حکومت قرون وسطایی و سلطه قانون جنگل در کشور نیست؟ رهبر گروه بررسی مسائل به ما می‌گوید: «هزاران ایرانی گاهی هم شاید عقاید خیلی مخالفی داشته باشند، ولی از بسیاری از موافقین دروغگو بهترند و باید احترام بیشتری به آنها گذاشت» (کیهان اول تیرماه ۵۷/۱۳۵۷/۴/۱) آیا این بیشترین احترام است که علمای بزرگ کشور و مردم آزاده دیگر در تبعیدگاه‌ها به سر ببرند؟

راستی منطق عصر رستاخیزی عجب منطقی است و مانند همه چیزش در هیچ جای دنیا نمونه ندارد!

آقای نخست‌وزیر!

بسا اینکه با تبعید بیش از پنجاه نفر از علمای بزرگ، روحانیون عالی قدر، خطبای معروف و اساتید حوزه علمیه قم به شهرهای مختلف، همه مردم ایران فهمیده‌اند که ظلم و ستم و قانون شکنی و زورگویی به چه مرحله انفجارآمیزی رسیده است، ولی ما برای آگاهی جناب عالی که گویا هنوز مایل هستید اسامی افراد بیگانه‌ای را بدانید که در دوره حکومت شما تبعید شده‌اند و در شرایط نامساعد و غیر انسانی به سر می‌برند و از هرگونه آزادی عمل و حقوق انسانی محروم شده‌اند و خانواده‌ها و کودکان آنها هم همراه پدران خود در تبعیدگاه‌های سوزان از ظلم و ستم

فراگیر رستاخیزی بهره‌مند می‌شوند، اسامی آنها را در ضمیمه این نامه سرگشاده منتشر می‌سازیم که علاوه بر آگاهی شما، در تاریخ نیز ثبت گردد و نسل آینده، ماهیت تمدن بزرگ موعود را خود ارزیابی کند. آری، این علمای بزرگ و روحانیون عالیقدر همراه دیگر طبقات اجتماع ما که برای برقراری حکومت حق و عدالت و استقرار نظام اسلامی و انسانی می‌کوشند، هم اکنون بدون هیچ گونه مجوز قانونی در تبعیدگاه‌ها به سر می‌برند و البته در هر جا که هستند، به بیدار ساختن مردم مسلمان ایران مشغولند.

۱ - حضرت آیت الله العظمی نایب الامام (الامام خمینی) دامه ظلّه الوارف، بزرگ مرجع عالی قدر شیعه ۱۵ سال است که به حال تبعید در خارج از کشور به سر می‌برند.

۲ - حضرت آیت الله آقای حاج آقا حسن قمی دامت برکاته از مراجع مشهود از ۱۲ سال پیش در منزل کوچکی در کرج، بدون ملاقات با احدی در حال تبعید و بازداشت به سر می‌برند.

۳ - حضرت آیت الله آقای حاج سید محمد صادق روحانی، دامت برکاته، از مراجع قم، پس از حوادث اخیر در منزل خود در قم به حال بازداشت هستند؛ حتی تلفن منزل ایشان را قطع کرده‌اند و رفت و آمد اقوام و نزدیکانشان نیز ممنوع شده است.

۴ - تعداد دستگیرشدگان زندانی از فضلا و طلاب حوزه علمیه قم و محترمین بازار در همه جا بی‌شمار است و فعلا آماری در دست نیست. از جمله جنایات دوره زمامداری شما اگر مایل باشید بدانید، انداختن ی ک عده رذل و چاقو کش به جان زندانیان به اصطلاح سیاسی اصفهان است که آن بیگانه‌ها را با ضربه چاقو مجروح و شدیداً زخمی کرده‌اند که خدا می‌داند در چه حالی به سر می‌برند و شاید بعضی هم تلف و نابود شده باشند. مادرهای آنها چندی در منزل یکی از آیات اصفهان در حال تحصن بودند و عاقبت چه شده؟ نمی‌دانیم. اگر مایل باشید جنایات دیگر دوران شما را که از شمار بیرون است شرح می‌دهم، ولی به همین مختصر اکتفا می‌نمایم.

ولا تحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون

و سيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون

و لعل الله يحدث بعدد ذالك امرا

محمد الصدوقی

یزد- مورخه رجب ۱۳۹۸ ۱۳۵۷/۴/۲

اسامی علما، روحانیون، وعاظ و اساتید حوزه‌های علمیه که در ۶ ماه گذشته تبعید شده‌اند.

شماره	نام	محل سکونت	محل تبعید
۱	حضرت حجت الاسلام والمسلمین آقای سید مرتضی پسندیده (۸۵ ساله)	قم	انارک - داران
۲	" " " شیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی	"	کاشم - فیروزآباد - سردشت
۳	" " " محمد یزدی	"	بندر لنگه - شاه‌آباد غرب
۴	" " " محمد جواد حجتی کرمانی	"	ایران شهر - سمنان
۵	" " " محمد صادق خلخالی	"	رفسنجان - لار - بانه
۶	" " " ناصر مکارم شیرازی	"	چاه بهار - مهاباد، انارک
۷	" " " حسین نوری	"	خلخال - سقز
۸	" " " محمد علی گرامی	"	شوشتر
۹	" " " مرتضی فہیم کرمانی	"	سقز
۱۰	" " " مهدی ربانی املشی	"	شهر بابک - جیرفت
۱۱	" " " عبدالحمید معادیخواه	"	سیرجان - شاهپور
۱۲	" " " سید هادی خسروشاهی	"	انارک - دشت کویر
۱۳	حجت الاسلام شیخ فتح الله امید	"	بندر شاه
۱۴	" " " سید احمد کلاتر	"	انارک
۱۵	" " " شهاب الدین حسینی	"	سقز
۱۶	" " " شیخ عباس ضیغمی	"	انارک
۱۷	حجت الاسلام والمسلمین سید محسن موسوی تبریزی	"	تربت جام
۱۸	" " " موحدی قمی	"	؟
۱۹	" " " شیخ علی آقای تهرانی	مشهد	چاه بهار - سیرجان سقز
۲۰	" " " سید علی خامنه‌ای	مشهد	ایران شهر
۲۱	" " " جنتی	کرج	مهاباد
۲۲	" " " پورمحمدی	رفسنجان	مهاباد
۲۳	" " " شیخ حسین عمادی	مشهد	چاه بهار - اصفهان
۲۴	" " " سید محمد احمدی	اصفهان	سقز
۲۵	" " " جلال الدین طاهری	اصفهان	مهاباد
۲۶	" " " حمیدزاده	تهران	نقده

ادامه جدول در صفحه بعد...

ادامه جدول از صفحه قبل

اسامی علما، روحانیون، وعاظ و اساتید حوزه های علمیه که در ۶ ماه گذشته تبعید شده اند.

شماره	نام	محل سکونت	محل تبعید
۲۷	" " " راشد یزدی	یزد	ایران شهر
۲۸	" " " طاهری خرم آبادی	خرم آباد	سقز
۲۹	" " " حاج سید محمدرضا اصفهانی (۸۰ ساله)	چهرم	مهاباد
۳۰	" " " سید احمد خراسانی	رفسنجان	بیجار
۳۱	" " " سید علیمحمد دستغیب	شیراز	ایهر - ۹
۳۲	" " " سید علی اصغر دستغیب	شیراز	سراوان ؟
۳۳	" " " عندلیب زاده	همدان	دیوان دره
۳۴	" " " حاج سید مجتبی حسینی	خرم آباد	نورآباد ممسنی - گنبدکاووس
۳۵	" " " حاج سید اسدالله مدنی	؟	دیوان دره
۳۶	حضرت حجه الاسلام والمسلمین آقای حاج سیدعلی اکبر قریشی	رضائیه	بافت کرمان
۳۷	" " " صاحب الزمانی	"	"
۳۸	" " " منانی	فرحزاد تهران	بندر شاهپور
۳۹	" " " هادی باریک بین	قزوین	سردشت
۴۰	" " " حاج شیخ علی حیدری	نهاوند	شهر بابک
۴۱	" " " زمانی	نهاوند	چابهار
۴۲	" " " سید علی موسوی	گرمسار	ایران شهر
۴۳	" " " سید شکرالله طاهری	خرم آباد	نقده
۴۴	" " " سید فخرالدین رضوی	خرم آباد	ایران شهر ؟
۴۵	" " " حائری	شیراز	؟
۴۶	" " " موحدی ساوجی	تهران	؟
۴۷	" " " سید کاظم نورمغیدی	گرگان	؟
۴۸	" " " طاهری	"	سندج ؟ انارک
۴۹	" " " رئیسی محمودی اهواری	قم	؟
۵۰	" " " محمودی اهواری	قم	؟

بیمارستان پهلوی هنگام معاینه یکی از دانشجویان مقتول دانشگاه آذربایجان در واقعه ۱۸ اردیبهشت ماه گذشته، های های گریسته اند.

چرا؟

بیوگرافی این جوان که هیچ گناهی جز وطن پرستی نداشته، عبارت بود از کارگری و عملگی در تابستان و اندوختن ۲ هزار تومان برای تحصیل در بقیه ایام. زیرپوش وصله دار

۵۰-۵۴، چاپ پاریس- فرانسه، درج و منتشر گردید.

مقدمه و متن منتشره این آقایان در آن نشریه به قرار زیر بود:

«جناب آقای نخست وزیر

پیوست اسامی علما و روحانیون - وعاظ - اساتید حوزه علمیه قم را که در چند ماه گذشته تبعید شده اند، ارسال می دارد.

به طور حتم اطلاع دارید که از برکت فضای آزاد سیاسی، گروه بی شماری از روشنفکران، روحانیون و افراد عادی صرفا به دلایل مخالفت های فکری و حتی ذهنی با دولت، گرفتار زندان و تبعید شده و ده ها هزار نفر با سیستم اعمال فشار معنوی روبرو هستند.

آزادی اعطائی دولت جنابعالی به ملت محروم از حقوق انسانی، نتایج بسیار فلاتکت باری با خود بارمغان آورده است، به طوری که معتقدین به مبانی آزادی های فردی و اجتماعی را متقاعد کرده است که نداشتن آزادی به مراتب از داشتن این نوع به اصطلاح (آزادی) بهتر است. روحانی، دانشجو، روشنفکر، کارگر در گذشته به علت شناخت شرایط حاکم بر جامعه، در مقام ابراز عقاید خود بر نمی آمد، اما امروز با اعلام فضای باز سیاسی، مردم ایران که خود (به صراحت و صداقت) گرایش دارند، اعلام دولت را در سطح بین المللی مبنی بر تحمل افکار مخالف، صادقانه تلقی و مخالفت های ذهنی و قلبی خود را بر زبان جاری می سازند، ولی پاسخ آن را با کمال تأسف با گلوله یا زندان و یا تبعید دریافت می دارند.

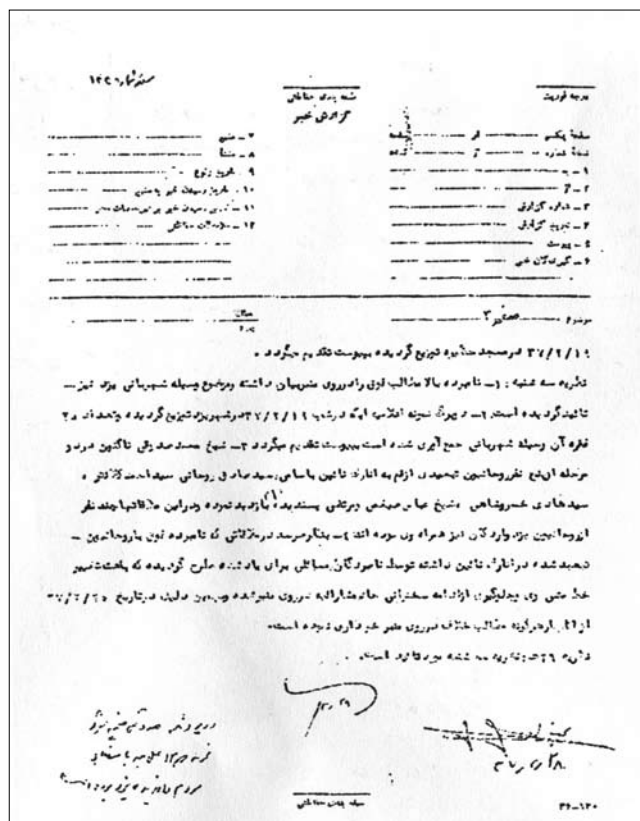
جناب آقای نخست وزیر، در کمال تأثر و لسی با افتخار و ایمان به سرفرازی زندگی یک ملت به اطلاع شما می رسانم که پزشک قانونی و پزشکان

این اعلامیه پس از تکثیر، برای علمای بلاد در نقاط مختلف کشور ارسال شد... و در «قم» و «تهران» نیز توسط دوستان تکثیر و توزیع گردید... ولی نسخه های ارسال شده از یزد، توسط مامورین از ساواک در اداره پست یزد، ضبط و از توزیع و ارسال آنها جلوگیری شده است که از جمله در گزارشی چنین آمده است:

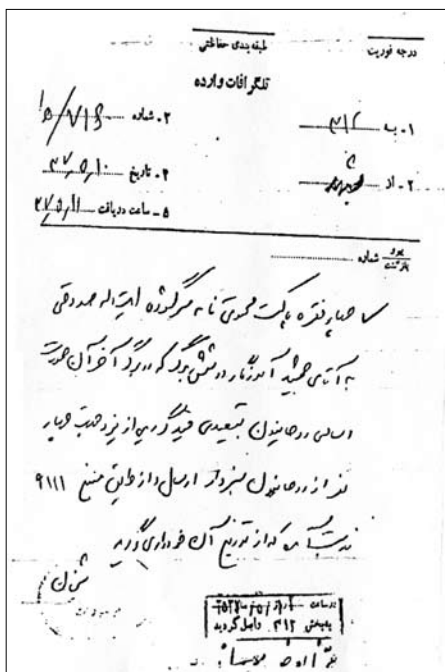
"چهار فقره پاکت محتوی نامه سرگشاده آیت الله صدوقی به آقای جمشید آموزگار در شش برگ که در برگ آخر آن صورت اسامی روحانیون تبعیدی قید گردیده از یزد جهت چهار نفر از روحانیون سبزواری ارسال و از طریق منبع ۹۱۱۱ بدست آمده که از توزیع آن خودداری گردید".

...اتفاقا یکی دو روز پس از تشریف آوردن آیت الله صدوقی و اخذ نامه سرگشاده برای نشر، مرحوم مهندس بازرگان همراه مرحوم دکتر سجایی برای ملاقات تبعیدی ها به انارک آمدند... آیت الله پسندیده از نامه سرگشاده من تعریف کرد و آن را یک اعتراض منطقی همه تبعیدی ها نامید... مرحوم بازرگان نسخه ای از آن را خواستند که من به ایشان دادم و ایشان آن را همراه خود بردند... و عجیب آنکه بلافاصله پس از ورود به تهران، آن را به آقای احمد بنی احمد که نماینده تبریز در مجلس شورای ملی بود، تحویل داده و گفته بودند که این را هم شهری شما که در تبعید است، نوشته و شما هم اگر جرئت هم شهری خود را داری، با استفاده از مصونیت پارلمانی! آن را به عنوان شکوائیه تبعیدی ها در مجلس بخوان!... و به دولت اعتراض کن، وگرنه صرف داشتن نام نماینده که ارزشی ندارد (این مطالب را آقای بازرگان بعدها برای من نقل کرد).

آقای احمد بنی احمد که با ایشان از تبریز سابقه آشنائی داشتم و حتی در هفته نامه وی به نام «عصر جدید» گهگاهی که به تبریز می رفتم، مقاله می نوشتم - و نسخه ای از آنها البته در آرشيو حقیر موجود است - این نامه سرگشاده را با مقدمه ای کوتاه در مجلس قرائت کرد و آن را منتشر ساخت و سپس در نشریه «کمیته برای دفاع از حقوق بشر و پیشبرد آن در ایران» شماره ۱۴ مورخ ۱۰ شهریور ۱۳۵۷، صفحه



www.shahed.isa.ir



در کمک‌رسانی به جبهه‌های دفاع مقدس و حضور در میان سربازان و نیروهای مسلح فداکار، در خطوط اولیه جبهه‌ها، ادامه داد که شرح چگونگی آن نیاز به تالیف کتابی‌خاص دارد...

و این خدمات همچنان ادامه داشت تا ایادی مزدور امریکا طرح به قتل رساندن ایشان را آماده کردند و سرانجام ایشان در ظهر جمعه یازدهم تیرماه ۱۳۶۱ - مصادف با ماه مبارک رمضان- در محراب نماز جمعه به شهادت رسیدند...

اشاره به چگونگی طرح توطئه و اجرای آن برای روشن شدن حقایق تاریخی و شناخت ماهیت ضد بشری دشمن، برای تکمیل این یادداشت‌ها ضروری است.

...مجرى اصلی این توطئه شخصى به نام «نقدى» بود که پدرش از اصحاب مسجد آیت‌الله صدوقى به شمار مى‌رفت... در امور نهضت و پیشبرد اهداف انقلاب در کنار ایشان قرار داشت.

سواوک در گزارشی به مرکز در باره این فرد می‌گوید: «فردی به نام حاجی نقدی پس از کسب اجازه از صدوقی می‌خواهد مبالغی برای کمک به کارگران اعتصابی صنعت نفت ارسال دارد».

این نشان‌دهنده بخشی از همکاری حاجی نقدی با نهضت و ارادت وی به آیت‌الله صدوقی است.

حاجی نقدی چند فرزند داشت که دو نفر از آنان، تسبیح به دست، همراه پدر، پشت سر آیت‌الله صدوقی به نماز می‌ایستادند! این دو فرزند تسبیح به دست مسجدی! با حضور دائم در مسجد آیت‌الله صدوقی و اظهار مذهبی بودن، مورد توجه ایشان واقع شدند تا آنجا که مرحوم آیت‌الله صدوقی، یکی از آن دو نفر را- به نام محمدحسن نقدی- برای خدمت در وزارت امور خارجه، معرفی و توصیه کردند و نامبرده هم با توجه به سابقه تحصیل در ایتالیا، به عنوان نفر دوم سفارت ما در ایتالیا، به «رم» اعزام شد! نامبرده پس از ورود به «رم» به دیدار اینجانب آمد و ضمن معرفی خود، از پدرش نام برد که «مرید حاج آقا صدوقی است و خانواده ما همه جزو ارادتمندان ایشان هستیم، به‌ویژه اینجانب و اخوی که همیشه در مسجد حاج آقا حضور داشتیم و پس از اقامه نماز از مواظ و محضر

آیت‌الله صدوقی در پشتیبانی از فدائیان اسلام، نقش خاص و هدایت‌کننده‌ای داشت...

پس از این حوادث، منزل ایشان به پناهگاه و یا «خانه امن» شهید نواب صفوی و شهید سید عبدالحسین واحدی تبدیل شد و هر وقت آن شهیدان تحت تعقیب قرار می‌گرفتند، به این خانه امن پناه می‌بردند...

آیت‌الله صدوقی باز در همین دوران، علاوه بر تدریس و اداره امور حوزه، در منطقه عباس‌آباد قم به کشاورزی مشغول بود تا در تأمین امور معیشت و زندگی خود، نیازی به هزینه کردن و جواهرات شرعیه نداشته باشد... آیت‌الله صدوقی سرانجام در سال ۱۳۳۰ هجری شمسی به اصرار علمای یزد، به‌ویژه عالم فرهیخته، مرحوم سید علی محمد وزیری- صاحب کتابخانه معروف وزیری یزد- و موافقت مرحوم آیت‌الله بروجرودی و تأکید امام خمینی (ره) که از دوستان و یاران نزدیک ایشان به شمار می‌رفتند، به یزد بازگشتند و در آنجا اقامت نمودند.

آیت‌الله صدوقی در مدت اقامت در یزد، در همه زمینه‌ها بانی و باعث اصلی بسیاری از خدمات عام‌المنفعه و امور خیریه و اقدامات ارزشمند برای رفاه حال قشر آسیب‌پذیر بودند و آثار برکات وجودی ایشان در امور فرهنگی و مدرسه‌سازی و بهداشتی و غیره نیز همچنان شاهد تلاش‌های پیگیر و خستگی‌ناپذیر ایشان در یزد به شمار می‌آیند.

با آغاز مبارزات مراجع عظام و اوج‌گیری نهضت به رهبری امام خمینی (ره) که طبق نوشته آیت‌الله صدوقی از هنگام ورود به قم، در سال ۱۳۴۹ هجری قمری با ایشان آشنا شده و کم‌کم «این آشنائی بالا گرفت و به رفاقت کشید و گاه در تمام مدت شبانه‌روز با ایشان» بوده‌اند- آیت‌الله صدوقی در پشتیبانی نهضت و در کنار امام خمینی (ره) بودند... و این امر از آغاز مسئله انجمن‌های ایالتی و ولایتی تا پیروزی انقلاب اسلامی، ادامه یافت... و پس از پیروزی انقلاب هم ایشان در مراسم استقبال از امام و تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نقش خاصی را به عهده داشت و سپس به نمایندگی امام و امامت جمعه در یزد منصوب شده و در این شهر به خدمات خود در همه زمینه‌ها، به‌ویژه

رینا و آتنا ما وعدتنا علی رسلک والاسلام علی من اتبع الهدی

محمد الصدوقی

۲۰ دی‌القعده الکرام ۱۳۹۸

در پایان این بحث، بی‌مناسبت نیست اشاره‌ای هم به زندگی و مبارزات و شهادت آیت‌الله صدوقی داشته باشیم.

آیت‌الله شهید شیخ محمد صدوقی در سال ۱۳۲۷ هجری قمری- یک قرن پیش- در شهر یزد در خاندانی روحانی وایسته و منتسب به شیخ جلیل، ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، معروف به شیخ صدوق، به دنیا آمد. پس از دوران کودکی به تحصیل پرداخت و ادبیات عرب و مقدمات و شرح لمعه را در یزد- در مدرسه عبدالرحیم خان- فرا گرفت و در سال ۱۳۴۸ برای ادامه تحصیل راهی اصفهان شد و ساکن مدرسه چهارباغ گردید... و سپس در سال ۱۳۴۹ هجری برای تکمیل تحصیلات عازم قم شد و به تعلیم و تعلم و تدریس مشغول گردید و مدت اقامتش در این شهر بیش از بیست سال طول کشید.

در این دوران پس از طی مراحل لازم، به درس مرحوم آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی، مؤسس حوزه علمیه قم، راه یافت و مورد توجه و عنایت ایشان قرار گرفت و پس از رحلت آیت‌الله حائری، در دوره مراجع ثلاث: آیت‌الله صدر، آیت‌الله خوانساری و آیت‌الله حجت، بخشی از کارها و اداره حوزه علمیه و رسیدگی به وضع طلاب، به عهده ایشان گذاشته شد...

پس از آمدن آیت‌الله بروجرودی به قم، به دعوت علمای عظام و تأکید و اصرار امام خمینی (ره) بر این امر، آیت‌الله صدوقی همچنان به اداره امور و چهار پنج نوبت تدریس روزانه، یکی از معارف فقه و علمای قم به شمار آمد... اتفاقاً در همین دوران که مسئله آوردن جنازه رضاخان به ایران و از طریق قم مطرح شد، آیت‌الله صدوقی فعالیت چشمگیری در جلوگیری از این امر داشتند و در همین راستا هم روابط صمیمانه‌ای را با فدائیان اسلام برقرار کردند تا آنجا که طبق نقل شاهدان و معاصران، در تظاهرات مدرسه فیضیه علیه ورود جنازه رضاخان به قم،



www.shahed.isaar.ir



www.shahed.isaar.ir



● در آیت الله محمد حسن احمدی فقیه یزدی

فعالیت‌های گسترده سیاسی و اجتماعی شهید صدوقی و درخشش بی‌بدیل ایشان در عرصه‌های مدیریتی، توانائی تدریس و قدرت علمی ایشان را در هاله‌ای از غفلت قرار داده است، در حالی که به گواهی کسانی که محضر ایشان را درک کرده‌اند، غنای علمی این جلسات قابل قیاس با بسیاری از کلاس‌های حوزه نبوده است. این نکته مغفول در این گفتگو به شایستگی مورد بررسی قرار گرفته است.

■ **«شهید صدوقی در قامت یک مدرس» در گفت و شنود**
با آیت الله محمد حسن احمدی فقیه یزدی

مدرس بسیار توانائی بودند...

شب‌ها می‌گذشت و می‌فرمودند همین جا باشید و در خدمت ایشان بودیم که پس از استراحتی کوتاه شب‌زنده‌داری و تهجد معظم‌له شروع می‌شد. البته در این جلسات گاهی بعضی از بزرگان یزد حضور داشتند و پس از ساعاتی برنامه‌های عمومی و دید و بازدیدها آغاز می‌شد.

بالاخره بعد از فوت حاج شیخ غلامرضا طولی نگذشت که ایشان فرمودند شما دو برادر باید به قم بروید و ادامه تحصیل دهید و از آنجا ما راهی قم شدیم و در قم هم برای اینکه درس‌های سطح قم را ببینیم، در بعضی از آن درس‌ها شرکت کردیم که ببینیم آیا تفاوتی با درس‌هایی که خدمت آیت الله صدوقی در یزد خوانده بودیم دارد یا خیر، چون به خیال خودمان شاید درس‌های سطح قم بهتر از یزد بود و تقریباً به خود قبولانیدیم که شرکت در این درس‌ها لااقل نوعی مرور و تکرار دروس گذشته است، ولی پس از مدتی کوتاهی دریافتیم که خیر، شیوه تدریس آیت الله صدوقی بر تدریس دروس سطح قم برتری دارد و قابل مقایسه نیست و در این خلال فهمیدیم که همین اساتید سطح قم از شاگردان آیت الله صدوقی بودند که یکی از آنها در جلسه دوستانه‌ای که داشتیم گفت: «شما از سرچشمه سیراب شده‌اید». البته می‌دانید که اکثر اساتید فعلی ما از شاگردان آن بزرگوار بودند.

در تعطیلات حوزه علمیه قم که سفری به یزد می‌رفتیم، آن شهید عزیز ما را مورد تقدیر قرار می‌داد و به دیدن ما می‌آمد و باز بعضی از آن جلسات تا موقع مراجعت به قم شروع می‌شد و در این جلسات مسائلی راجع به حوزه قم، اوضاع اجتماعی، سیاسی و مانند این‌ها مطرح می‌شد و بدین صورت روابط ما محفوظ بود.

از علاقه و نظرات علما و اساتید قم درباره ایشان چه می‌دانید؟

اجمالاً علما و مراجع قم نسبت به ایشان علاقه خاصی داشتند و تقریباً هر وقت ایشان به قم می‌آمدند، علما و مراجع به دیدن ایشان می‌آمدند و سپس ایشان به بازدید آنان می‌رفتند و روابط محکمی بین معظم‌له و مراجع بزرگ تقلید بود. اما چند جریان است که بیشتر نظر حقیر را جلب کرده از آن جمله:

مرحوم استاد آیت الله علامه طباطبایی رضوان الله علیه که از فقها و حکمای الهی بودند و غالباً مشغول تحقیق و تدریس بودند و کمتر وقت خود را به دید و بازدیدها می‌گذرانیدند، معذک که خیلی مایل بودند که وقتی آیت الله صدوقی به قم می‌آیند، دیدن کنند و گاهی از ماها سئوال می‌کردند که چه موقع آقای صدوقی می‌آیند تا ایشان را زیارت کنیم و گاهی این تعبیر را می‌فرمودند: «صدوقی خیلی شخص ظریفی است». و این را از روی محبت فوق‌العاده‌ای که به معظم‌له داشتند، می‌فرمودند و گاهی هم اظهار می‌کردند: «ایشان زحمات زیادی کشیده است» و بالاخره در سفری که ایشان به قم آمده بودند، به اتفاق استاد علامه طباطبایی به دیدن ایشان رفتیم و آن قدر این دو بزرگوار اظهار علاقه به هم می‌کردند و مطالبی رد و بدل شد که فقط آن صحنه را می‌توانیم به قول ما طلبه‌ها بگوئیم: «یدرک و لایوصف» (یعنی من نمی‌توانم آن خصوصیات را

ما با آیت الله صدوقی فامیلی و خویشی داریم و در منزل هم مطرح می‌کردند، ولی ما نظر داشتیم که از جهات درسی بین طلاب، از محضر ایشان استفاده کنیم، بدین جهت به خدمت ایشان می‌رفتیم و در نماز جماعت ایشان شرکت می‌کردیم و پس از مدت کوتاهی در جلسه درس ایشان شرکت کردیم و از تدریس ایشان استفاده‌های فراوان بردیم. ایشان طوری تدریس می‌کردند که تمام ریزه‌کاری‌های درس‌ها حل شده و هیچ گونه خستگی برای ما پیدا نمی‌شد، گرچه این حقیر و اخوی گرامی‌ام دانشمند محترم حجت الاسلام حاج شیخ محمد حسین احمدی یزدی از کوچک‌ترین افرادی بودیم که در درس ایشان شرکت می‌کردند و طبعاً از نظر سنی باید خسته می‌شدیم، ولی درس ایشان طوری بود که با کمال شوق و رغبت استفاده می‌بردیم و ساعت شماری می‌کردیم که جلسه آینده درس هرچه زودتر شروع شود. این بدان جهت بود که آن شهید عزیز، استادی ماهر در مقام تدریس و مربی‌ای باصفا و برخورد با شاگردانشان بودند، به طوری که اکثر دروس سطح را خدمت ایشان خواندیم.

البته این نکته قابل تذکر است که بعد از فوت مرحوم حاج شیخ غلامرضا، ما ارتباط خیلی نزدیک‌تری با شهید صدوقی پیدا کردیم و با وجود اینکه ما پدر نداشتیم و از محبت‌های

استاد آیت الله علامه طباطبایی رضوان الله علیه که از فقها و حکمای الهی بودند و غالباً مشغول تحقیق و تدریس بودند و کمتر وقت خود را به دید و بازدیدها می‌گذرانیدند، معذک که خیلی مایل بودند که وقتی آیت الله صدوقی به قم می‌آیند، دیدن کنند و گاهی از ماها سئوال می‌کردند که چه موقع آقای صدوقی می‌آیند تا ایشان را زیارت کنیم و گاهی این تعبیر را می‌فرمودند: «صدوقی خیلی شخص ظریفی است». و این را از روی محبت فوق‌العاده‌ای که به معظم‌له داشتند، می‌گفتند.

پدرانه حاج شیخ غلامرضا محروم ماندیم، وی را به عنوان پدر و محبوبی عزیز و استادی ارجمند می‌دانستیم و خود آن مرحوم هم گاهی علاوه بر برنامه‌های درسی و روابط استادی و نظایر اینها زمینه‌هایی را به وجود می‌آورد که ما فعالیت بیشتری بکنیم و در آن شرایط و زمینه‌ها بیشتر با ایشان مانوس بودیم، از جمله اینکه ایشان در تابستان گاهی به محله پدری ما که در اطراف یزد بود، تشریف می‌آوردند، کتاب روایتی داشتند و وقتی در خدمتشان بودیم، می‌فرمودند که خود تدریسی بود و در خلال آن مطالبی ارزنده، ولو به صورت داستان ارائه می‌دادند و گاهی

آشنایی شما با شهید صدوقی از چه زمانی شروع شد و خصوصیات اخلاقی ایشان، مخصوصاً طرز برخوردشان با شاگردانشان در حوزه علمیه قم و یزد چگونه بود؟

در شخصیت بزرگوار علامه فداکار مرحوم آیت الله صدوقی، جهاتی و ابعادی مورد نظر است که تمام آن جوانب را در این جلسه نتوان گفت که حتی بیان اکثر آن جهات و ابعاد در این جلسه امکان ندارد.

از جهات اخلاقی، هوش، فراست، ذکاوت، خلوص، صفا و بالاخره بینش علمی و سیاسی معظم‌له ضرب‌المثل و مورد توجه بزرگان و حتی فقهایی بسیار بود که از باب مثال نمونه‌هایی عرض می‌شود.

فعالیت ایشان در ابتدای تاسیس حوزه علمیه قم در زمان مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی و همین‌طور مراجع بعد از وی و پیشبرد اهداف مقدس اسلامی در حوزه‌های علمیه هم از جهات تدریسی و هم از جهات اداره حوزه شایان توجه و دقت نظر است. در وقتی که حوزه دچار کمبود مالی و گرفتاری‌های زمان پهلوی اول (رضاخان) بود، عده‌ای از بزرگان از جمله معظم‌له با فداکاری‌های کم‌نظیر و حتی بی‌نظیر خود، در عین اینکه تحمل مشقت‌ها نموده‌اند، ارکان حوزه را محکم کردند و آیت الله شهید صدوقی عزیز از کسانی است که فشار مالی حوزه و تنظیم برنامه طلاب را بر دوش خود داشت، به طوری که هر وقت ایشان با شخصیت‌هایی مثل آیت الله علامه بزرگوار استاد سید محمد حسین طباطبایی و آیت الله بهاءالدینی و افراد دیگر ملاقات‌هایی داشتند، فوق‌العاده مورد احترام، تشکر و سپاسگزاری این بزرگان واقع می‌شدند که البته اگر فرصتی بود جریان‌هایی را به صورت عینی نقل می‌کنم.

راجع به آشنایی ما با این شهید بزرگوار، تقریباً در ابتدای تحصیل با این شخصیت بزرگ آشنا بودیم، البته این مقدار را باید بگویم که در زمان مرحوم حضرت آیت الله حاج شیخ غلامرضا فقیه خراسانی یزدی که از اوتاد و اخیر عصر خویش و شخصیت برجسته یزد بودند و کارهای آن استان بر عهده ایشان بود، شهید بزرگوار تازه از قم به یزد تشریف آورده بودند. آیت الله فقیه خراسانی با مرحوم پدر ما سوابق رفاقت و دوستی زیادی داشتند و گویا در سفرهای زیارتی عتبات عالیة و حج که در آن زمان‌ها زیاد هم طول می‌کشید، با هم بودند. ایشان بدین مناسبت به ما هم بعد از فوت پدر بسیار لطف و محبت داشتند و کرارا در برخوردها تصریح می‌کردند که مرحوم حاج ملا احمد، پدر شما به ما حقوقی داشته و روی این حساب الطاف زیادی را در حق ما که یتیم بودیم و مشغول تحصیل، داشتند. در آن زمان شهید صدوقی به عنوان یکی از روحانیون روشن و بانشاط که تازه از قم به یزد تشریف آورده بودند، در یزد مورد توجه اکثریت قریب به اتفاق بودند. گرچه ما با مرحوم حاج شیخ غلامرضا فقیه خراسانی یزدی به سبب آن جهاتی که ذکر شد در ابتدا، بیشتر مربوط بودیم، ولی علاقه داشتیم که با آیت الله صدوقی هم ارتباط نزدیکی پیدا کنیم، گو اینکه بعضی از افراد خانواده خودمان می‌گفتند که

■ .H-Tb ḡl ɔx T-b ʔi Š-ɔ ʔl ʔl ʔl



محرك شناخته نشد، بنابراین رژیم فوق‌العاده درباره ایشان حساس بود، ولی ایشان رمز مسئله نهضت و کیفیت را به‌خوبی در آن شرایط دریافته بود.

لازم می‌دانم نکته‌ای را متذکر شوم. در همان اوان برای کارهای انقلابی به نوبت فعالیت داشتیم، از آن جمله وقتی انقلاب اسلامی ایران به نقطه حساس خود رسید، برای بعضی از مسائل تصمیم گرفته شد که در پاریس خدمت امام شرفیاب شویم. قبل از رفتن با افراد زیادی که در انقلاب نقشی داشتند، تماس حاصل شد تا اگر پیغامی دارند بگویند. به بعضی برخورد کردیم که می‌گفتند: «به امام بگویید خیلی مشکل شده است، با آمریکا طرف هستیم و شوری هم ممکن است کاری بکند و اوضاع داخل هم مناسب نیست» و به‌رحال به شکل تحیر، مسئله را تجزیه و تحلیل می‌کردند. بعضی دیگر همانند شهید صدوقی اصرار داشتند که باید خود امام تشریف بیاورند. البته مرحوم استاد مطهری و شهید دکتر بهشتی و بعضی دیگر هم همین نظریه را داشتند و از طرف دیگر گروه سومی هم بودند که می‌گفتند به امام بگویید که به ایران تشریف نیاورند و با انجام مصاحبه‌ها و مانند آنها، همان‌جا بیشتر موفق هستند و اگر به داخل بیایند، محاصره می‌شوند و کارها متوقف می‌شود و البته این گروه سوم بیشتر به مطلب خود اصرار داشتند که حتی در لحظات آخر سفر ما هم، حضورا کسانی را به این عنوان فرستاده بودند. البته پس از آنکه خدمت امام شرفیاب شدیم، دیدیم آن‌قدر مسائل آنجا برای امام روشن است که احتیاج به ذکر این دلسوزی‌ها نیست و پس از مدتی خود امام تصمیم گرفتند که به ایران تشریف بیاورند و معلوم شد همان نظریه دوم که شهید صدوقی بر این امر زیاد اصرار داشتند، صائب بوده و خود این مطلب، دید سیاسی، اجتماعی ایشان را نشان می‌دهد و اینکه این نهضت به دست شخص خود امام خمینی و رهبری ایشان باید به انجام برسد. البته شهید صدوقی آن‌طور که قرائن در دست است، روی این مطلب پافشاری داشته است. در ضمن پرواضح است که معظم‌له در برنامه‌های ورود امام نقش مستقیم داشت. در پایان این مطلب گوشزد می‌شود که در حوادث پانزده خرداد سال ۴۲ و پس از آن، شهید صدوقی فعالیت‌های سیاسی چشمگیری داشت و در جریان زندانی شدن امام، به عنوان اعتراض به رژیم، در زمره علمایی که از هر شهرستانی به تهران سفر کرده بودند، ایشان به عنوان بزرگ علمای استان یزد شرکت نموده بودند.

آثار قلمی به یادگار مانده از ایشان را نام ببرید؟

البته نوشته‌های که به قلم خود ایشان باشد، یک جلد کتاب در دست هست و آن کتاب در جواب یکی از افراد مغرضی است که به پایه مسائل دینی حمله کرده بود و مهم‌تر از همه کتاب‌های ناطق ایشان است، یعنی شاگردانی که در محضر ایشان فیض برده و تربیت شده‌اند و هم اکنون بسیاری از آنها از علمائی بزرگ و حقا کتاب‌های گویا و توانائی هستند. همچنین آثار خیره اعم از مدرسه، درمانگاه، مسجد و غیره که حساب‌الامر ایشان تاسیس و یا ترمیم شده است، زیادند و به فرمایش امام امت، او برای مردم استان یزد، همچون پدر مهربان بود. ■



شهادت تبریز به مرحله ظهور رسید که البته شهادت تبریز هم در جریان مراسم چهل‌م قم، شهید شدند که اصل مراسم قم، نقطه عطف انقلاب اسلامی ایران بعد از پانزده خرداد و در این سلسله حلقات مبارزه به عنوان چهل‌م‌های شهادت قیام مردم استان یزد منشائی برای چهل‌م دیگر شد تا انقلاب به پیروزی رسید و در تمام این مراحل بالخصوص بعد از جریان یزد، فعالیت نهضت دینی، سیاسی شهید صدوقی اوج خاصی گرفت. از آن جمله در جریان حادثه سینما رکس آبادان کسی که باجرت و با شهامت و توان فوق‌العاده‌ای اعلامیه صادر نمود و علت آن حادثه را خود رژیم و بلکه به اشاره‌ای، شخص شاه ملعون معرفی نمود، معظم‌له بود و از آن‌جا بدون هیچ لحظه‌ای سستی در تمام صحنه‌ها حضور داشت. حضرت امام خمینی هم در پیام خود اشاره فرمودند که در موقع انقلاب، برحسب ضرورت‌هایی لازم بود که بعضی از مسائل داخل را با ایشان در میان بگذاریم. البته بزرگانی همانند استاد شهید مطهری و شهید دکتر بهشتی هم با ایشان تبادل نظر می‌کردند.

چون در ایران کسی که از هر جهت جریان‌های انقلاب را پشتیبانی می‌کرد و از هیچ‌گونه فداکاری دریغ نداشت، ایشان

در جریان حادثه سینما رکس آبادان کسی که قبل از دیگران با جرت و با شهامت و توان فوق‌العاده‌ای اعلامیه صادر نمود و علت آن حادثه را خود رژیم و بلکه به اشاره‌ای، شخص شاه ملعون معرفی نمود، شهید صدوقی بود و از آن‌جا بدون هیچ لحظه‌ای سستی در تمام صحنه‌ها حضور داشت. ایشان از هر جهت جریان‌های انقلاب را پشتیبانی می‌کرد و از هیچ‌گونه فداکاری دریغ نداشت و حتی خود با آنکه عالم و فقیهی توانا بود، شخصا تظاهرات را رهبری می‌کرد.

بود و حتی خود با آنکه عالم و فقیهی توانا بود، شخصا تظاهرات را رهبری می‌کرد، بدین جهت رژیم هم درباره شخص ایشان خیلی حساس شده بود که بعدها در اسناد مجرمانه ساواک به دست آمد که خلاصه‌اش به شرح زیر است:

«در جریان‌های اخیر که به دنبال حوادث ۱۹ دی در قم به وجود آمد، روحانی سرشناسی در یزد به نام آقای حاج شیخ محمد صدوقی با برپا کردن تظاهرات و سخنرانی‌ها، ناآرامی به وجود آورده و علیه رژیم حرکت و شتابی از آقای خمینی طرفداری و اعلامیه‌های وی را منتشر می‌کند. قرار بر این شد که تلفن او را کنترل و منزل وی را محاصره کنند و اگر دست پرنداشت، تصمیمات لازمه به مرحله اجرا درآید...» و تقریباً در آن سند غیر از آیت‌الله صدوقی شخص دیگری به عنوان عنصر

■ .H-Tb ḡl ɔx T-b ʔi Š-ɔ ʔl ʔl ʔl



بیان کنم). می‌دانیم که مرحوم علامه طباطبائی، اهل گراف نبود و نیز مرحوم آیت‌الله فکور، تجلیل‌ها از آن شخصیت بزرگوار می‌نمود که می‌دانید آن شخص بزرگوار هم از اولیاء الهی بود و بی‌جهت تجلیل زائدالوصف را نمی‌کرد.

رابطه ایشان با امام خمینی چگونه بود؟

ظاهراً مرحوم شهید صدوقی مدتی خدمت رهبر کبیر انقلاب حضرت آیت‌الله‌العظمی امام خمینی درس خوانده بودند، ولی در عین حال همانند دوست و یار صدیق بودند، به‌طوری که خود امام در پیامی که به مناسبت شهادت ایشان بیان نمودند، از شهید صدوقی به عنوان دوستی عزیز نام بردند.

در رابطه رفاقت ایشان، جریانی از مرحوم آیت‌الله استاد محقق داماد یزدی به یاد دارم که ایشان می‌فرمودند یک وقت عده‌ای از این آقایان (منظورشان نظیر امام خمینی و دوستانشان بودند) بنا براین داشتند که جلسه‌ای را تشکیل دهند و آقای صدوقی را هم می‌آوردند تا جلسه‌شان منظم شود و این مطلب را طوری نقل می‌کردند که حکایت از ارتباط دوستانه امام خمینی و آیت‌الله صدوقی داشت و نیز از خود آیت‌الله شهید صدوقی به یاد دارم که می‌فرمودند: «در زمان‌های سابق در فصل تابستان، ضمن سفری که در مشهد با امام خمینی بودیم، در مدرسه‌ای سکونت داشتیم. من به جهتی لازم بود که اوایل شب، بعد از نماز مغرب و عشا تا مدتی در خدمت مرحوم آیت‌الله‌العظمی صدر باشم و گاهی دیر به مدرسه برمی‌گشتم. وقتی به پشت بام برای خواب می‌آمدم، می‌دیدم ایشان (امام خمینی) فرش‌ها را پهن کرده و مقدمات لازم را فراهم نموده‌اند که من خجالت می‌کشیدم. البته ایشان مشغول تحقیق و کارهای خودشان بودند و در ضمن، این‌گونه برنامه‌ها را هم انجام می‌دادند».

این قسمت که عرض شد در باب دوستی و محبت بود و اما از جهت ترویجی که مرحوم شهید صدوقی از امام خمینی داشت. بعد از فوت مرحوم آیت‌الله بروجردی، در ضمن چند نفر که معروف به مرجعیت بودند، امام خمینی را هم ایشان معرفی می‌کردند و بالاخره بعد از فوت حاج سید عبدالهادی شیرازی، تقریباً امام را به عنوان مرجع شاخص بیان می‌کردند و بسا وجود آنکه آن موقع طولی نکشید و اختناق‌های رژیم طاغوتی هم شروع شد، ولی ایشان حق مطلب را در شرایط آن روز ادا می‌کردند.

به یسار دارم که ما وقتی از قم به یزد می‌رفتیم، جریانی را نقل می‌کردیم که مثلاً آیت‌الله فکور راجع به امام خمینی چنین نظر بلندی دارند و یا آیت‌الله بهاءالدینی راجع به ایشان (امام خمینی) چنین تعبیر عالی دارند و همین‌طور علمای دیگر. در این بین، شهید صدوقی می‌فرمودند: «از این‌جا ما پی می‌بریم که امام خمینی چه شخصیت بزرگی است که شخصیت‌های بزرگ حوزه مانند آیت‌الله بهاءالدینی و آیت‌الله فکور درباره ایشان چنین بیاناتی دارند».

فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و دینی ایشان در سطح استان یزد چگونه بود؟

اولاً فعالیت‌های سیاسی ایشان منحصر به استان یزد نبود، بلکه بعضی از قسمت‌های آن سراسری بود، از آن جمله قضیه قیام مردم یزد علیه حکومت طاغوت که در بستر مراسم چهل‌



● ۳۴

جلسه تاریخی آشتی کنان مهندس بازرگان و شهید صدوقی در منزل حاج حسین مهدیان، از جمله رویدادهای مهم ابتدای انقلاب است، جلسه‌ای که حتی به عنوان مستمسکی برای ترور آقای مهدیان توسط گروه فرقان مطرح شد. در این گفتگو مواضع فکری شهید صدوقی در قبال دولت موقت و بنی صدر از نگاه یکی از دیرینه‌ترین مبارزان انقلاب تحلیل شده است.

«شهید صدوقی و دولت موقت» در گفت‌و شنود

شاهد یاران با حسین مهدیان

با شیوه دولت موقت مخالف بود...

بعضی از دوستان از آن جلسه و آن اقدام به نیکی یاد می‌کنند. البته بعدها مشخص شد که شهید صدوقی اشتباه نکرده بودند.

بله، خود امام هم بعداً حرفشان را در مورد دولت موقت پس گرفتند، چون آنها از همان اول هم می‌گفتند قانون اساسی حفظ شود و شاه سلطنت کند نه حکومت که امام ریشه همه را زدند. در پاریس هم سسر این مسئله با امام به توافق نرسیدند. امام نمی‌خواستند پس از انقلاب، روحانیون در راس امور باشند و بسیار روی این قضیه حساسیت داشتند، وگرنه امثال شهید بهشتی‌ها را داشتیم. امام حتی حاضر نشدند شهید بهشتی کاندید ریاست جمهوری شوند. آمدیم اثبات کنیم که روحانیت دنبال پست و مقام نیست که لطمه‌ها خورديم.

به نظر شما این تیزبینی و آینده‌نگری شهید صدوقی از چه چیزی نشأت می‌گرفت.

شهید صدوقی مجتهد آگاه به زمان و دشمن شناس بود. این تیزبینی در دوران مبارزات برای آقای صدوقی کسب شده بود و لطف و عنایت خدا به ایشان بود. هوشمندی و دقت در مسائل سیاسی و اجتماعی باعث شده بود که ایشان این تشخیص‌ها را می‌داد، ولی شرایط به گونه‌ای بود که خود جامعه هم باید متوجه مسائل می‌شد که اگر اقدامی هم نشده، بعد از دادن فرصت و امکانات بوده. در عمل، جامعه هم متوجه شد که تغییر و تحولاتی که امام انجام دادند، روی محاسبه بوده. راه درست بود، ولی ما هم بهای سنگینی پرداختیم. جریان بنی‌صدر صرفاً به این دلیل بود که امام نخواستند این شائبه ایجاد شود که روحانیت در پی پست و مقام است و ما امثال شهید بهشتی‌ها را فدا کردیم. تیپ بنی‌صدر چنان جوسازی‌های سنگینی کردند که شعار می‌دادند: «بهشتی! طالقانی رو تو کشتی.» که امام بعد از شهادت شهید بهشتی گفتند مهم‌تر از شهادت ایشان، مظلومیت اوست. این مظلومیت آن موج عظیم را ایجاد کرد که بهشتی جاودانه شد و بنی‌صدر به زباله‌دان تاریخ رفت و منافقین هم به این وضعیت دچار شدند. اینها همه در طول تاریخ موجب عبرت است، چون جوان‌های ما اطلاع ندارند که انقلاب با چه بهای سنگینی به دستشان رسیده است، مثل طفلی که قدر یک گوهر گرانبها را نمی‌داند و با آن بازی می‌کند. در این قضیه، نقش رسانه‌ها بسیار سنگین‌شان است که بتوانند آن حوادث را به مخاطبان جوان خود منتقل کنند و آنها را با مسئولیت‌های سنگین آنها آشنا سازند.

در اوایل انقلاب جو به گونه‌ای بود که سرمایه‌داران را بر نمی‌تابیدند، اما موضع‌گیری شهید صدوقی به کلی متفاوت بود.

دو جور سرمایه‌دار داریم. یکی سرمایه‌داری است که به دنبال زدوبند با خارج و دربار و استثمار کارگر و این قضایاست. آن موقع سرمایه‌دارها عمداً تا از این ارتباطات پیدا نمی‌کردند، نمی‌توانستند کار کنند، ولی عده‌ای هم بودند که خمس می‌دادند، به کارگرا می‌رسانیدند و در مبارزات شرکت می‌کردند. آقای صدوقی اینها را از هم تفکیک می‌کرد. هزینه‌های مبارزات، رسیدگی به خانواده زندانی‌ها و امثال اینها را این سرمایه‌دارها به شهید صدوقی می‌دادند و ایشان هم از امام اجازه داشت. آقای بهشتی هم با این گروه دوست بود و در جلسات آنها می‌رفت.

از ویژگی‌های اخلاقی ایشان خاطره‌ای یادتان هست؟

شهید صدوقی خیلی خوش اخلاق بود. آیت‌الله خامنه‌ای تعریف می‌کنند که با آقای صدوقی بودیم، دیدیم ایشان گز می‌خورد، گفتیم: «آقا! شما بیماری قند دارید و گز برایتان خوب نیست.» گفت: «من قند دارم، گز که ندارم.» این شوخی‌ها را هم داشت. بسیار مجلس‌آرا بود، جاذبه و حسن خلق زیادی داشت. ■

از ناهار مسائلی که پیش آمده بود به صورت دوستانه مطرح شد. اختلاف سلیقه بود، مرحوم بازرگان در برخورد با ایشان، حتی تا آخر عمر، محافظه‌کاری داشتند. دولت موقت نتوانست کار را پیش ببرد و امثال امیر انتظام نتوانستند وارد دولت شوند و به کلی ارتباط‌ها قطع شد.

علت آمدن شهید صدوقی به کیهان در دوران سرپرستی شما چه بود، چون معمولاً حضور یک مرجع بلدی در چنین مجامعی رسم نبود.

آقای موحیدی یزدی که دوست مشترک ما بودند، بسیار به ایشان نزدیک بودند و به مناسبت‌هایی که پیش آمد، برای سخنرانی دعوت‌شان می‌کردند و نماز جماعت‌های باشکوهی به امامت شهید صدوقی و کارکنان کیهان برگزار می‌شد. شاید هفته‌ای یک دفعه ایشان به کیهان می‌آمدند، چون در آن دوران به خاطر معالجه چشمشان و همین‌طور مسائل انقلاب در تهران بودند.

پس از آن جلسه، ارتباط شما به چه شکل ادامه پیدا کرد؟ ایشان به عنوان امام جامعه یزد به آنجا رفتند تا وقتی که کسالت پیدا کردند و به بیمارستان قلب شهید رجایی آمدند. ایشان چند کسالت شدید داشتند که هر یک کافی بود که ایشان را بستری کند و از پا بیندازد، مثلاً یکی قند خونشان ایشان بود که گاهی می‌گفتند تا ۵۰۰ هم می‌رسد که واقعاً این مرز مرگ است. خدا می‌خواست که ایشان با زبان روزه، بعد از نماز، با آن حالت معنوی و به آن زیبایی شهید محراب شوند. این را من همیشه در خاطرم مرور می‌کنم که کار اگر با اخلاص و برای خدا باشد، خدا هم چنان دست آن بنده را می‌گیرد که حیرت‌انگیز است و کسی با این همه بیماری که هر یک برای از پا در آوردن یک انسان کافی است، می‌ماند و شهید می‌شود تا نامش در تاریخ بماند، هر سال هم در دو نوبت قمری و شمسی برای ایشان مراسم گرفته می‌شود و



آقای صدوقی یک مرد انقلابی بود. اینها معمولاً در خانه‌هایشان هم جلسات روضه و سخنرانی دارند و کسانی را دعوت می‌کنند که مبارز باشند. معمولاً سخنران از تهران دعوت می‌کردند. یکی از جلسات را یادم هست که آقای آسید احمد خاتمی هم آنجا بود. ساواک هم که بسیار به شهید صدوقی حساس بود، این مورد توضیحی بفرمائید.

همیشه در میان شهدای محراب نامشان برده می‌شود. گاهی که منافقین ایشان را تهدید می‌کردند، می‌گفتند: «شما مرغابی را از آب می‌ترسانید؟» مرغابی همیشه دنبال آب می‌گردد. آنچه که مسلم است خداوند مزد شهید صدوقی را با چنین شهادتی، در ماه مبارک رمضان و با زبان روزه و در محراب داد.

آیا جلسه‌ای که در منزل شما تشکیل شد و خبر آن را در کیهان درج کردید، در جامعه پژواکی هم داشت؟

بله، به‌خصوص نزد کسانی که می‌خواستند از آب گل آلود ماهی بگیرند و بیگانگانی که منتظر شنیدن اختلاف بین مسئولین رده بالای بودند. کسانی که هم به آیت‌الله صدوقی و هم به مهندس بازرگان علاقه داشتند، بسیار نگران این مسئله بودند و هر وقت ما را می‌دیدند، از ما تشکر می‌کردند و هنوز هم که هنوز است،

اولین آشنایی شما با شهید صدوقی چگونه و کجا بود؟

قبل از انقلاب و در زمان طاغوت، شهید صدوقی در یزد اولین شخصیت روحانی و بلکه اجتماعی و سیاسی و اقتصادی آنجا بودند و سالی یک مرتبه از آقای فلسفی دعوت می‌کردند که برای سخنرانی به یزد بروند. سخنرانی‌های آقای فلسفی در استانی مثل یزد موجی ایجاد می‌کرد و از عصر مردم مثل موج به طرف محل سخنرانی به راه می‌افتادند. مردم یزد چه در خانه و چه بیرون از آن به تولید و تلاش و کار معروفند و آقای فلسفی می‌گفت به چادرهای چادرشویی خانم‌های یزد نگاه نکنید. همه یزدی‌ها به دلیل تلاش و تولید، ممتول و از نظر اقتصادی قوی هستند. حتی در نجف یکی از یزدی‌ها از دنیا رفته بود و مردم پرسیده بودند برای کفن و دفن او چه کنیم؟ به یکی از بزرگان آنجا، گمانم ملا کاظم یزدی گفته بودند نگران نباشید. ایشان گفته بود: «یزدی‌ها همیشه پس‌انداز دارند. بروید بگردید پیدا می‌کنید.» و همین‌طور هم بود.

آیا از تعامل شهید صدوقی و مرحوم فلسفی چیزی یادتان هست؟

آقای صدوقی یک مرد انقلابی بود. اینها معمولاً در خانه‌هایشان هم جلسات روضه و سخنرانی دارند و کسانی را دعوت می‌کنند که مبارز باشند. معمولاً سخنران از تهران دعوت می‌کردند. یکی از جلسات را یادم هست که آقای آسید احمد خاتمی هم آنجا بود. ساواک هم که بسیار به شهید صدوقی حساس بود که اگر اسناد ساواک را مطالعه کنید، از همان ابتدائی که ایشان به یزد آمدند، به شدت تحت نظر بودند.

در آستانه پیروزی انقلاب و انتخاب مهندس بازرگان به عنوان نخست‌وزیر، بین شهید صدوقی و ایشان اصطکاکي به وجود آمد. در این مورد توضیحی بفرمائید.

بله، بین آنها اصطکاک لفظی و مصاحبه‌ای به وجود آمد. دوستان گفتند اول انقلاب است و دولت هم مورد تأیید امام است و چنین اختلافاتی، انعکاس خوبی در اجتماع ندارد و از آن سوء استفاده‌هایی می‌شود. آقای صادق طباطبائی وزیر مشاور مهندس بازرگان بود. با ایشان صحبت کردیم و ایشان هم موافقت کردند که جلسه‌ای در منزل ما تشکیل شود و اگر گله‌ای، کدورتی یا سوء تفاهمی هست، مطرح شود و ما این کار را انجام دادیم و نماز جماعتی خواندیم و ناهاری صرف شد...

شهید صدوقی را شما دعوت کردید؟

بله، به دعوت من بود که استقبال هم کردند.

به یاد دارید چه مکالمه‌ای بین شما و ایشان انجام شد؟

من به ایشان گفتم اول انقلاب است و از این حرف‌ها سوء استفاده می‌شود و عده‌ای هم دنبال بهانه‌گیری هستند. منافقین هم به اختلافات دامن می‌زنند و ما هم کارهای سنگینی را در پیش‌رو داریم. دولت هم دولت موقت است و تا جا بیفتد، مشکلات زیادی داریم. در اعتصابات کیهان رابطه ما با آیت‌الله صدوقی صمیمی شده بود و ایشان حرف ما را پذیرفتند. خیلی خودمأنی مسائل را مطرح می‌کردیم و ایشان به حسن نیت ما اعتقاد داشتند. به هر حال آن جلسه برگزار شد. بعدها گروه فرقان که مرا ترور کردند، یکی از مستنداتشان همین جلسه بود، چون عکس آن جلسه در کیهان چاپ شده بود و بعدها در یکی از خانه‌های تیمی هم این عکس پیدا شده و دلیلی بر جرم ما که «آخوندیسم» بود، محسوب می‌شد. یکی از دلایل آنها برای ترور ما، همین ارتباط و آشنایی با آیت‌الله صدوقی بود.

مراسم آن روز چگونه برگزار شد.

ابتدا صحبت کردند، بعد نماز خواندیم و ناهار صرف شد و بعد

اگر شخصی در دادگاه‌های انقلاب فتنه‌انگیزی می‌کرد، آیت‌الله صدوقی فوراً موضع می‌گرفتند. آیت‌الله صدوقی سریع‌تر از دیگران متوجه مسائل می‌شدند. حتی در ماجرای بنی‌صدر و در دوران انتخابات ریاست جمهوری بنی‌صدر، متوجه قضایا شدند و به‌خوبی به میدان آمدند. آیت‌الله صدوقی هرگاه فعالیت و مبارزه‌ای را شروع می‌کردند، با شجاعت تا پایان کار می‌ایستادند و از هیچ چیز واهمه‌ای نداشتند و همواره از امام حمایت می‌کردند.

سلطنت و شورای سلطنت غیر قانونی اعلام شد، بنابراین امام ملاقات با او را پذیرفتند.

بزرگان و علما به پاریس رفت و آمد می‌کردند. بعضی ملاقات‌ها جنبه سیاسی داشت و بعضی هم صرفاً برای ملاقات و دیدار دوستانه با امام به پاریس می‌رفتند. در این دیدارها مصلحت‌اندیشی‌هایی صورت می‌گرفت. عده‌ای پیام‌های انقلابیون را از ایران به امام می‌رساندند. در این میان اشخاصی از جمله شهید مطهری پیام‌هایی را منتقل می‌کردند.

رابطه شما با آیت‌الله صدوقی بعد از انقلاب چگونه ادامه پیدا کرد؟

از آنجائی که ۱۰-۱۵ سال اقوام و آشنایان را ندیده بودم و از طرفی هم دو سال در عربستان سعودی زندانی بودم، به یزد سفری کردم تا اقوام را ملاقات کنم. زمانی که در عربستان بودم، هیچ‌کس از من خبری نداشت و حتی فکر می‌کردند که من کشته شده‌ام. در سفرم به یزد به ملاقات آیت‌الله صدوقی رفتم. ایشان به من گفتند که در یزد بمان. من هم گفتم: نه حاج‌آقا نمی‌توانم. آن زمان من در درس امام شرکت داشتم و نوشته‌های امام را می‌نوشتم. از طرفی ۱۰-۱۵ سال با امام انس گرفته بودم و دوری از ایشان برایم سخت بود. در این قضیه امام به من فرمودند که تکلیف است و مدتی در یزد بمان. در نهایت تصمیم بر این شد که در یزد بمانم، البته در این میان به تهران سفر می‌کردم و به یک سری کارها از جمله مسئله رفتن اندوم در جمهوری اسلامی رسیدگی می‌کردم. سپس به یزد بازگشتم تا در آنجا بمانم. در یزد مسئولیت‌های بسیاری به عهده من بود. مسئولیت دادگاه‌های انقلاب و مسائل قضائی، مسائل نظامی و تشکیل سپاه و ارگان‌های انقلابی (بالاخص در زمان شروع جنگ)، تشکیل بسیج، جهاد و مسائل فرهنگی جامعه به عهده ما بود. لازم به ذکر است که بگویم آن زمان مسائل قضائی و امور دادگاه‌ها حساسیت ویژه‌ای داشت و بسیار پرفراز و نشیب بود.

آیت‌الله صدوقی در شروع انقلاب که همه افراد شور انقلابی داشتند، اجازه نمی‌دادند فعالیت‌ها از مرز انصاف و مسائل اسلامی خارج شود. اگر ممکن است در این باره توضیح دهید.

در آن زمان یزد از حالت سکون و سکوت طولانی خارج شده بود و در زمینه فعالیت‌ها جهش بزرگی داشت. بعضی از احزاب و گروه‌ها در همه جا رخنه کرده بودند. این مسئله بالاخص با روی کار آمدن بنی‌صدر شدت گرفت. عده‌ای تندروی می‌کردند و در این میان آیت‌الله صدوقی سعی داشتند تا جلوی تندروی‌ها را بگیرند و در شرایط جامعه، اعتدال ایجاد کنند. معتقد بودند همه مردم باید زیر چتر ولایت حرکت کنند و وحدت خود را از دست ندهند، از همین رو اصطکاک‌هایی به وجود آمد. از آنجائی که عده‌ای از این افراد از سوابق انقلابی من و رابطه من با امام اطلاع داشتند، سعی می‌کردند تا خودشان را به من وصل کنند تا بتوانند جبهه‌ای در مقابل ایشان داشته باشند. من هم زیرکانه برخورد می‌کردم و معتقد بودم که وحدت در میان مردم یزد و

شد تا شاه بماند. گفتگو با افراد زیادی از جمله نهضت آزادی‌ها و مهندس بازرگان نشان می‌داد که آنها با این مسئله موافق هستند. البته امام در مقابل این مسئله ایستادند و حتی با روشنگری‌هایشان به دیگران نشان دادند که این پیشنهاد از جانب شاه، یک توطئه است و در نهایت توطئه را خنثی کردند. در همین اثنا افراد و حزب‌های مجلس مثل حزب ایرانی‌ها و دکتر بقائی شروع به صحبت‌های انقلابی کردند و شروع به اعلامیه دادن و مخالفت با دولت کردند. مجلس با مصاحبه‌ها و اعلامیه‌ها قصد داشت جوی را در ایران ایجاد کند که دولت باید عوض شود و نشان دهند که انقلابی شده‌اند و می‌خواهند همه تقصیرها را گردن دولت بیندازند و تا حدی هم توانستند. هویدا زندانی شد و نصیری را هم بازداشت کردند. در واقع می‌خواستند مردم را فریب دهند و نشان بدهند که دولت عوض شده است. شاه هم ظاهر سازی کرد و در سخنرانی‌اش گفت: «کنون صدای انقلابی شما را شنیدم». خلاصه شاه همه مسائل را به گردن دولت انداخت و قصد داشت تا دولت جدیدی تشکیل دهد و مسلماً با اعضای جبهه ملی و نهضت آزادی‌ها این دولت را تشکیل می‌داد و می‌خواست این خبر را بعداً به اطلاع مردم و امام برساند.

گویا وقتی این پیام به دست آیت‌الله صدوقی رسید تا به امام در پاریس برسانند، ایشان از سفر به پاریس منصرف شدند و در مهر ماه به یزد بازگشتند، اما دوباره با اصرار امام به پاریس رفتند. آیا شما از این جریان اطلاع دارید؟

اصرار از طرف امام را به خاطر ندارم. اوایل اقامت امام در پاریس، آیت‌الله صدوقی به آنجا سفر کردند. آن زمان علما از قم، تهران و حتی یزد به دیدار امام در پاریس می‌رفتند. شخصیت‌های سیاسی هم برای ملاقات امام به پاریس می‌رفتند. (گاهی به خاطر مسائل سیاسی و گاهی هم برای ملاقات با امام). شاه سید جلال تهرانی را به عنوان رئیس شورای سلطنت انتخاب کرده بود. سید جلال تهرانی اجازه ملاقات با امام را خواستار شد. امام در ابتدا برایش این شرط را گذاشته و فرموده بودند که باید سلطنت را غیر قانونی و شورای سلطنت را منحل اعلام کنید. او هم قبول کرد، اما امام فرمودند که باید کتبا بنویسی. او هم نیم ساعت فرصت خواست و متن را نوشت و این متن در سراسر دنیا اعلام شد و در نتیجه

اولین بار کجا و چگونه با آیت‌الله صدوقی آشنا شدید؟

همان‌طور که می‌دانید مبارزات آیت‌الله صدوقی در یزد بود. من از سال ۴۵-۴۶ در نجف خدمت امام بودم. علاوه بر درس و مباحثی که با امام مطرح می‌کردیم، درباره مسائل مبارزاتی هم با ایشان صحبت می‌کردیم. من در هجرت امام به کویت و پاریس همراهشان بودم و به‌طور مرتب در زمینه مبارزات با ایران در ارتباط بودم. اعلامیه‌ها و اطلاعات‌های امام را از طریق تلفن به ایران می‌فرستادیم. پل‌های ارتباطی بسیاری در انتقال پیام‌های امام به ایران با ما همکاری می‌کردند. در این میان یزد یکی از پل‌های ارتباطی مهم و بیت آیت‌الله صدوقی مرکز این حرکت‌ها و مبارزات در یزد بود.

زمانی که شما در نجف بودید، ارتباط آیت‌الله صدوقی با امام چگونه بود؟

آیت‌الله صدوقی گاهی برای امام نامه می‌نوشتند. همچنین از طریق دوستانی که به نجف سفر می‌کردند، برای امام پیغام می‌فرستادند. در این پیام‌ها در مورد مسائل مختلف بحث می‌کردند و سؤال و جواب‌هایی هم رد و بدل می‌شد. در اسناد ساواک در مورد این ارتباطات مدارکی وجود دارد. البته این ارتباط‌ها زمانی بیشتر شد که آیت‌الله صدوقی برای ملاقات امام به پاریس رفتند. شهید صدوقی در واقع واسطه سفارش‌های امام با برخی از علما و مبارزین بودند. ایشان حتی درباره بسیاری از مسائل، به مراجع نجف نامه هم می‌نوشتند. ایشان در مبارزات انقلابی تبحر و شجاعت ویژه‌ای داشتند و هیچ‌گاه نمی‌ترسیدند از اینکه در مبارزات چه اتفاقی خواهد افتاد. همچنین در زمینه نامه‌نویسی، توصیه و حتی نصیحت کردن بعضی از شخصیت‌های بزرگ فعالیت می‌کردند.

در خلال صحبت‌هایتان به سفر آیت‌الله صدوقی به پاریس اشاره کردید. آیت‌الله صدوقی گفته بودند که من به قم آمدم تا از قم به تهران و سپس از تهران به پاریس بروم. گویا شاه پیامی برای امام داشته و شخصی این پیام را برای آیت‌الله صدوقی می‌آورد تا ایشان در سفرشان به پاریس آن را به دست امام برسانند. مشورت‌هایی صورت گرفت و پیام به دست آیت‌الله صدوقی رسید. شما تا چه حد در جریان این ماجرا هستید؟ دیدگاهتان راجع به این ماجرا چیست؟

در این ماجرا فقط آیت‌الله صدوقی و امام از محتوای آن پیام باخبر بودند، اما از برخورد امام و آیت‌الله صدوقی در مقابل پیام شاه متوجه شدیم که مطلب خوشایندی در آن نوشته نشده بود. شاه در واقع قصد داشت تا ایشان در این میان وساطتی کنند و این هدف را با ارسال آن پیام به امام آغاز کرد، اما امام از همان ابتدا دست شاه را قطع کردند و در نتیجه رژیم سرراغ افراد دیگری از جمله لیبرال‌ها، مهندس بازرگان و آقای شریعتمداری رفت و در این میان بحث‌های مفصلی هم پیش آمد. البته امام باز هم در مقابل آنها ایستادند. شروع این مسائل زمانی بود که امام هنوز در نجف بودند و این ماجرا تا اقامت امام در پاریس همچنان ادامه داشت. در نهایت امام با سخنرانی و اعلامیه‌ای به این ماجراها پایان دادند. توطئه‌ای

خواهان سرعت عمل در کار پرونده‌ها بودند...



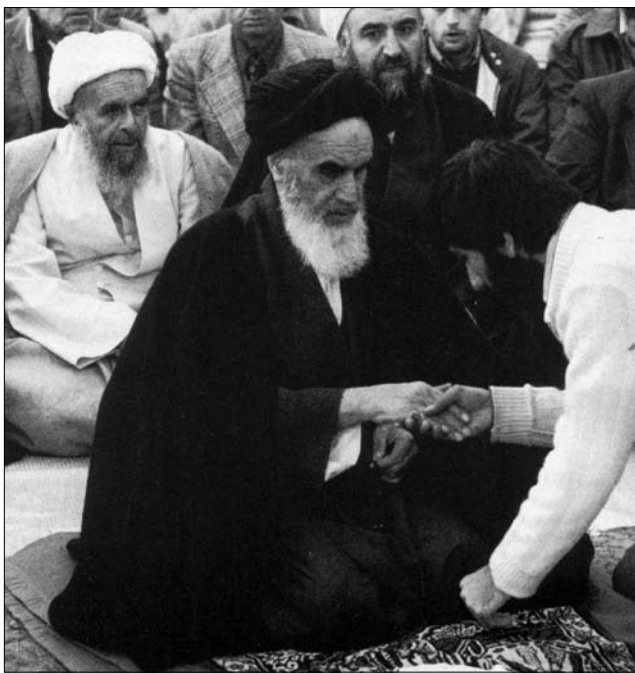
«شهید صدوقی و دادگاه‌های انقلاب» در گفت و شنود شاهد

یاران با حجت الاسلام والمسلمین محمدرضا ناصری

● ۳۳

ممانعت از تندروی در تمام مقاطع مبارزاتی و نیز پس از انقلاب؛ از ویژگی‌های برجسته شهید صدوقی بود. این ویژگی مخصوصاً هنگامی که پای جان و آبروی مردم در میان بود، جلوه بیشتری می‌یافت و لذا ایشان به هنگام رسیدگی مسئولین به پرونده‌های مطرح شده در دادگاه‌های انقلاب، ضمن درخواست تسریع در این امر، به شدت در برابر تندروی‌ها و تجاوز از حدود شرعی مقاومت می‌کردند و در این راه از هیچ سبزه‌ریزی و انتقادی نمی‌هراسیدند. حجت‌الاسلام ناصری به عنوان بالاترین مرجع قضائی وقت از این دقت‌های عالمانه سخن گفته‌اند.

www.shahed.isaar.ir



علمای بلاد و اشخاصی بود که مورد توجه امام بودند. آیت‌الله صدوقی سسوابق علمی بسیاری در حوزه و در میان افراد حوزه شهرت ویژه‌ای داشتند. از طرفی بسیاری از آقایانی که در تهران در راس امور و سازمان‌ها قرار داشتند، در گذشته شاگرد ایشان بودند. آیت‌الله صدوقی مورد اعتماد امام و مردم بودند، پس به دو جهت همه اقشار به ایشان اعتماد داشتند. (۱) سوابق حوزوی ایشان و تربیت شاگردانی که در آن زمان هر کدامشان مسئولیت بزرگی در کشور داشتند. (۲) فعالیت‌ها و مبارزات ایشان در دوران قبل از انقلاب ایشان به شخصیت‌هایی که به شهرهای مختلف از جمله زاهدان و سایر استان‌ها تبعید می‌شدند، رسیدگی می‌کردند و از حالشان غافل نمی‌شدند. حتی ایشان به ملاقات آیت‌الله خامنه‌ای که به ایرانشهر تبعید شده بودند، رفتند و با ایشان دیداری داشتند. به‌طور کلی آیت‌الله صدوقی مورد اعتماد مردم و سرمایه‌داران یزد بودند. بسیار دست و دلباز بودند و از کمک به هیچ‌کس دریغ نمی‌کردند. سخاوت و گذشت ایشان زبانزد بود و در اتفاقات، دید وسیع و نظر بلندی داشتند. پس: (۱) سوابق حوزوی و علمی. (۲) آشنائی با مسئولین (از آنجائی که آنها در گذشته شاگرد آیت‌الله صدوقی بودند). (۳) اعتماد مردم یزد به ایشان و نظر بلندی و دست و دلبازی آیت‌الله صدوقی همه و همه باعث شده بود تا اکثر توجهات به ایشان باشد.

آقایان هم وقتی در تهران قصد داشتند که تشکیلاتی را به راه بیندازند، (مثل سپاه و برخی کمیته‌ها)، به خاطر احترامی که برای آیت‌الله صدوقی قائل بودند و اعتمادی که به ایشان داشتند، از ایشان می‌خواستند که مسئولیت تأسیس ارگان‌ها را به دست بگیرند. من در تشکیل سپاه و شورای سپاه فعال بودم و به خاطر دارم که آیت‌الله صدوقی خودشان هم حضور پیدا می‌کردند و مستقیماً به امور رسیدگی می‌کردند و در واقع پشتوانه‌ای قوی برای مردم و ارگان‌ها بودند. آیت‌الله صدوقی وقتی مسئولیتی را برعهده می‌گرفتند، با جدیت آن را دنبال می‌کردند. ایشان تا مدتی حقوق کارمندان دادگاه‌های انقلاب را پرداخت می‌کردند، حتی به من هم کمک می‌کردند، چون آن زمان تشکیلات به جانی نرسیده بود که بتواند حقوق کارمندان را پرداخت کند. آیت‌الله صدوقی مورد احترام شخصیت‌های بزرگ و فوق‌العاده دست و دلباز بودند و از این رو از کمک به مناطق مختلف دریغ نمی‌کردند. ایشان حتی به حوزه‌های علمیه و مراکز فرهنگی کردستان کمک‌های بسیاری کردند و در واقع هیچ‌کس از نزد ایشان دست خالی بر نمی‌گشت. شما از اعتماد مردم به آیت‌الله صدوقی صحبت کردید. در اسناد

به امام گفتیم: «حالا که من طبق فرمایش شما و آیت‌الله صدوقی به یزد رفته‌ام، به من بگوئید که در مورد مسائل اعدام و مصادره اموال چه کار کنم؟ من مایلیم که با آیت‌الله صدوقی در این باره مشورت کنیم.» امام فرمودند: «هر چه آیت‌الله صدوقی بگویند، نظر من و هر چه ایشان عمل کنند مورد تأیید من است.» شب‌ها با دادستان به منزل شهید صدوقی می‌رفتیم و با ایشان درباره مسائل مشورت می‌کردیم.

هم چنین سایر استان‌ها باید وجود داشته باشد و رهبریت آیت‌الله صدوقی در یزد باید حفظ شود و نباید رهبریت در یزد تقسیم شود. عده‌ای در این میان بهانه‌گیری‌ها و حرکت‌هایی می‌کردند و من هم جلوی آنها می‌ایستادم. افرادی به این دلایل دستگیر می‌شدند و ما آنها را نصیحت می‌کردیم. حتی از آیت‌الله صدوقی درخواست می‌کردم که این افراد را به صورت گروهی نزد ایشان ببرم. آیت‌الله صدوقی هم آنان را می‌پذیرفتند و همه آنها را نصیحت می‌کردند و آن اشخاص نیز بابت کارهایی که انجام داده بودند، عذرخواهی می‌کردند. اوایل دوران بیماری امام بود و ایشان تازه از بیمارستان به منزلی در منطقه شمیران رفته بودند. آن روز حاج احمد آقای خمینی به من گفتند: «قصه یزد چیست؟» گفتیم: «به نظر من رهبریت و جایگاه آیت‌الله صدوقی در یزد باید تقویت شود. بهتر است که امام پیامی را از طریق اعلامیه به مردم برسانند تا بدین وسیله، حضور آیت‌الله صدوقی و جایگاه ایشان در یزد تقویت شود.» امام هم به مناسبتی اعلامیه‌ای صادر کردند و در متن آن از آیت‌الله صدوقی تقدیر و تجلیل کردند. به این ترتیب جایگاه آیت‌الله صدوقی در یزد بیش از پیش تقویت شد. همین مسئله باعث شد تا تعارضات، ناشی‌گری‌ها و تندی‌ها در یزد از بین برود. برای کمک به اعتدال اوضاع جامعه یزد، ما هم با تندی‌ها صحبت و سعی می‌کردیم تا آنها دست از تندی‌هایشان بردارند، تا اینکه مسئله جنگ به وجود آمد و بسیاری از آنها به جبهه‌ها رفتند، عده‌ای مفقود شدند و افرادی هم که ماندند، آرام‌تر شده بودند و مانند گذشته تندی‌ها را نمی‌کردند. محیط یزد بسیار آرام شده بود. آیت‌الله صدوقی با استواری به مدیریت خویش ادامه می‌دادند و با امام هم در ارتباط بودند. ایشان بسیار تیزبین بودند و سریع متوجه قضایا می‌شدند و از طرفی به خاطر پاک‌ی وجودشان اگر متوجه می‌شدند که اشخاصی برخلاف مسیر انقلاب حرکت می‌کنند، بسیار ناراحت می‌شدند و فوراً برای رسیدگی اقدام می‌کردند. من هم با اخلاق آیت‌الله صدوقی آشنائی داشتم. اگر مسئله‌ای ناراحتشان می‌کرد، فوراً تماس می‌گرفتند تا اقدامات لازم انجام شود. البته در این میان من برخی از مسائل را برایشان باز می‌کردم و اندکی آرام‌تر می‌شدند. اگر شخصی در دادگاه‌های انقلاب فتنه‌انگیزی می‌کرد، آیت‌الله صدوقی فوراً موضع می‌گرفتند. آیت‌الله صدوقی سریع‌تر از دیگران متوجه مسائل می‌شدند. حتی در ماجرای بنی‌صدر و در دوران انتخابات ریاست جمهوری بنی‌صدر، متوجه قضایا می‌شدند و به‌خوبی به میدان آمدند. آیت‌الله صدوقی هر گاه فعالیت و مبارزه‌ای را شروع می‌کردند، با شجاعت تا پایان کار می‌ایستادند و از هیچ چیز واهمه‌ای نداشتند و همواره از امام حمایت می‌کردند. البته نفوذ آیت‌الله صدوقی منحصر به استان یزد نبود، بلکه ایشان در مناطق مجاور از جمله سیستان و بلوچستان هم نفوذ داشتند.

شما به نقش آیت‌الله صدوقی در تشکیل ارگان‌ها و نهادهای انقلابی اشاره کردید. وقتی به فعالیت‌های آیت‌الله صدوقی نگاهی می‌اندازیم، مشاهده می‌کنیم که ایشان دو بخش کاملاً متضاد را پشتیبانی می‌کردند. یک بخش ارگان‌های حکومتی (نه دولتی) مثل سپاه، بسیج و سازمان تبلیغات اسلامی و بخش دیگر ارگان‌ها و مؤسسات مردمی همچون مدارس علمیه، مساجد، درمانگاه‌ها، بیمارستان‌ها، کتابخانه‌ها و صندوق‌های قرض‌الحسنه. در واقع آیت‌الله صدوقی هم نقش حکومتی داشتند و هم نقش مردمی. چه چیزی باعث شده بود که آیت‌الله صدوقی هم مورد اعتماد مردم باشند و هم مورد اعتماد حکومت؟ و نقش ایشان در تأسیس ارگان‌ها چه بود؟

اوایل انقلاب محوریت مسائل حکومتی در یزد به دست

آمده است که در واقعه زلزله طیس مردم به حکومت می‌گفتند که ما کمک‌های شما را نمی‌خواهیم و آیت‌الله صدوقی بسیار به ما کمک می‌کنند. اگر امکان دارد در این مورد برایمان توضیح دهید.

آن زمان من در نجف بودم؛ اما از قضایا باخبر بودم. استان یزد بهترین مقرر امدادرسائی را در طیس داشت. طیس یک راه به خراسان و یک راه به یزد داشت. مردم یزد از همین مسیر به مردم طیس کمک می‌کردند. حتی مراجع هم از راه یزد کمک‌های خود را به طیس می‌فرستادند.

در ماجرای زلزله خراسان که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی رخ داد، امام خمینی به آیت‌الله صدوقی دستور دادند تا از زلزله‌زدگان پشتیبانی کنند اگر امکان دارد در این باره توضیح دهید.

آیت‌الله صدوقی در این زمینه فعالیت‌های بسیاری انجام دادند حتی خودشان چندین بار برای سرکشی به آنجا رفتند. ایشان و مردم یزد در حد توانشان به زلزله‌زدگان کمک کردند.

برخورد آیت‌الله صدوقی و رابطه‌شان با دادگاه‌های انقلاب چگونه بود؟

رابطه خوبی داشتند. آن زمان من مدتی حاکم شرع دادگاه‌های انقلاب بودم. از طرفی مدت ۱۰-۱۲ سال شاگرد امام بودم. درباره مسائل اعدام و مصادره اموال بسیار بااحتیاط رفتار می‌کردم. یک

روز در قم در مدرسه فیضیه خدمت امام رفتم و قبل از اینکه ایشان سخنرانی خود را شروع کنند، با ایشان صحبت کردم و به امام گفتم: «حالا که من طبق فرمایش شما و آیت‌الله صدوقی به یزد رفته‌ام، به من بگوئید که در مورد مسائل اعدام و مصادره اموال چه کار کنم؟ من مایلیم که با آیت‌الله صدوقی در این باره مشورت کنیم.» امام فرمودند: «هر چه آیت‌الله بگویند، نظر من و هر چه ایشان عمل کنند مورد تأیید من است.» شب‌ها با دادستان به منزل شهید صدوقی می‌رفتیم و با ایشان درباره مسائل مشورت می‌کردیم. وقتی به یزد آمدم از آیت‌الله صدوقی در زمینه دادگاه‌های انقلاب مشورت می‌گرفتم. حتی در برخی از پرونده‌ها خط و امضای ایشان مشاهده می‌شود. گاهی اوقات در حل مسئله‌ای کند پیش می‌رفتیم و ایشان می‌گفتند حل کنید برو.

شما اشاره کردید که ایشان در برخورد با مسائل حادتر از شما عمل می‌کردند، اما در برخی اسناد تناقض می‌بینیم. ایشان در مبارزات انقلابی به گونه‌ای امور را مدیریت می‌کردند که با وجود کمترین شهید، نهضت به‌خوبی پیش می‌رفت و مراقب بودند که حرکات حاد نشود و جامعه به مشکل برنخورد. از طرفی در برخی اسناد آمده است که آیت‌الله صدوقی اخلاق حادتری از امام داشتند، خصوصاً در ماجرای تعطیلی جشن نیمه شعبان. از سوی دیگر بعد از انقلاب آیت‌الله صدوقی می‌گویند تا جلوی تندی‌های را بگیرند و در عین حال اگر به ماجرای بنی‌صدر نگاه کنیم، خواهیم دید که ایشان در صف اول مخالفت با بنی‌صدر



بودند. در مورد این تناقض‌ها برای ما توضیح دهید.

آیت‌الله صدوقی براساس درکی که از قضایا داشتند و وظیفه‌ای که بر دوشان بود عمل می‌کردند. ایشان طبعاً آرام بودند. آدم خشنی نبودند. اهل معاشرت و حضور در جلسات و بسیار خوش‌مشرب بودند. در دورانی از انقلاب، یعنی بعد از ۱۵ خرداد تا دو سه سال قبل از پیروزی انقلاب، آرامشی بر جامعه حکمفرما بود. آیت‌الله صدوقی که در یزد بودند، مسائل انقلاب را حس می‌کردند و زمانی که انقلاب شروع شد، ایشان با شجاعت به میدان آمدند. اگر مسئله‌ای برای ایشان جا می‌افتاد و متوجه می‌شدند که آن مسئله تکلیف و یا دستوری از جانب امام است، با شجاعت تا پایان کار می‌ایستادند. حتی در تظاهرات شهر یزد، سایرین به آیت‌الله صدوقی می‌گفتند، داخل صف تظاهرات نباشید، خطرناک است؛ اما ایشان با شجاعت به سربازان می‌گفتند: «اگر می‌خواهید به من تیر بزنید، من آمادام».

منظور من تناقض بین حضور ایشان در صف مقدم مبارزات و از طرفی تعدیل در فعالیت‌ها بود.

آیت‌الله صدوقی هر گاه تشخیص می‌دادند که باید برای انقلاب حرکت کنند و گام بردارند، فوراً به میدان می‌آمدند و هیچ‌کس جلودار ایشان نبود.

درباره نقش آیت‌الله صدوقی در جبهه‌ها هم برایمان بگوئید.
آیت‌الله صدوقی سال ۱۳۶۱ به شهادت رسیدند. ایشان تنها دو سال به امور جبهه‌ها رسیدگی کردند؛ اما در این دو سال در تمام صحنه‌های جبهه حضور داشتند و به کردستان سرکشی می‌کردند. آثار مختلفی از جمله میادینی از ایشان به جا مانده است. من مدتی در یزد بودم و به خاطر دارم که در دوران جنگ، یزد از بزرگ‌ترین شهرهایی بود که به پشتیبانی جبهه برخاسته بود. بچه‌های کردستان از آنجائی که سوابق آمدادی یزد در جبهه‌ها را می‌دانستند، تماس می‌گرفتند و به ما می‌گفتند که به چه چیزهایی نیاز دارند. گاهی اوقات به وسائل کمیابی نیاز داشتند و تهیه آنها مشکل بود، ما هم فوراً با بازارباب تماس می‌گرفتیم و از او می‌خواستیم تا نیازهای بچه‌ها را تهیه کند. امدادسانی از خصلت‌های مردم خونگرم یزد است. تیپ آمدادی یزد، کمک‌های بسیاری برای لشکرها می‌گفتند. لشکر نجف ارسال می‌کرد. هیچ‌کس حاضر نبود که تیپ یزد را از لشکر نجف جدا کند، چون با این کار به امدادسانی‌ها لطمه وارد می‌شد. در این میان آیت‌الله صدوقی در جبهه‌ها حضور می‌یافتند و با اینکه کمک‌های خود و مردم را به جبهه‌ها می‌فرستادند. البته شهرهای دیگر از جمله اصفهان هم در امدادسانی به جبهه‌ها فعال بودند؛ اما این شهرها به دلیل بزرگی‌شان با یزد قابل مقایسه نیستند.

در اسناد آمده است که قبل از انقلاب اسلامی آیت‌الله صدوقی در شهرکرد حوزه علمیه‌ای ساخته‌اند. در این مورد برایمان توضیح دهید.

آیت‌الله صدوقی در کردستان حوزه‌ای ساختند، اما در شهرکرد حوزه علمیه‌ای نساختند. ایشان به توصیه ائمه جمعه بعضی از شهرها، به طلاب شهریه می‌دادند و کمک‌های بسیاری به حوزه می‌کردند.

آیت‌الله صدوقی در کمک به حوزه‌های شهرکرد و حضور در کردستان، خواه ناخواه با برادران اهل سنت برخورد داشتند. در مورد نحوه برخوردشان با آنها بگوئید.

ایشان همواره در برخوردهایشان سعه صدر داشتند و نظر آنها را جلب می‌کردند. در واقع مصلحت جنگ بود و از این طریق زمینه‌ای را آماده می‌کردند تا جنگ به پیروزی برسد.

از شوخ‌طبعی‌هایشان برایمان بگوئید.
آیت‌الله صدوقی بسیار شوخ‌طبع بودند، اما گاهی اوقات اگر در جلسه‌ای مشاهده می‌کردند که مسئولین و مجریان امور حرف ایشان را قبول نمی‌کنند، ناگهان از عصبانیت عمامه را بر زمین می‌گذاشتند و با دست به صورت خود می‌زدند و می‌گفتند: «خدا مرا چه بکند از دست شماها» و از این کار ایشان، همه می‌ترسیدند، رنگ رخسارها زرد می‌شد و فوراً همه کارها انجام می‌شد. در واقع این اقدام آیت‌الله صدوقی همیشه کارساز بود. البته من هیچ‌وقت نفهمیدم که آیا ایشان واقعا عصبانی می‌شدند یا اینکه عصبانیتشان ساختگی بود. بعد از اینکه همه می‌ترسیدند و سخن آیت‌الله صدوقی را قبول می‌کردند، ایشان عمامه را بر سر می‌گذاشتند و آرام می‌شدند.

برخورد آیت‌الله صدوقی را با منافقین از شروع نهضت تا شهادت آیت‌الله دستغیب و آیت‌الله مدنی برایمان بگوئید و برخورد آیت‌الله صدوقی در مقابل منافقین در ماجرای به شهادت رسیدن ائمه جمعه چه بود؟

آیت‌الله صدوقی در مورد این مسائل بسیار دقیق و حساس بودند و بسیار پی‌برده مسائل را بیان می‌کردند، از این رو منافقین نسبت به

ایشان خیلی تیزبین بودند و خیلی سریع متوجه مسائل می‌شدند و با همان صراحت لهجه به افشاگری می‌پرداختند، از این رو منافقین بغض و کینه عمیقی از ایشان به دل گرفته بودند. وصیت‌نامه شخصی که آیت‌الله صدوقی را ترور کرده بود در تهران پیدا شد. او در وصیت‌نامه خود را معرفی کرده و نوشته بود که می‌خواهم با این کار به خدا مقرب شوم تا امثال این شخص را که مانع از تشکیل جامعه بی‌طبقه توحیدی می‌شوند، از سر راه مردم بردارم.»

آیت‌الله صدوقی حساس بودند. ما در یزد راحت‌تر از جاهای دیگر توانستیم مسئله بنی‌صدر را حل کنیم. آن زمان بنی‌صدر دفاتری را به نام دفاتر هماهنگی که راه انداخته بود که ظاهراً مرکز تجمع، ولی در واقع مرکز فساد بود. مراکزى هم به راه انداخته بود به نام مرکز تقیه اسلامی که کتاب‌هایی را هم در آن مرکز گذاشته بود. بعد از مدتی دیدیم که رفت و آمدها به مرکز زیاد شده است و ارتباطات شدید است. منافقین هم به این مراکز رفت و آمد داشتند. نزد آیت‌الله صدوقی رفتیم و گفتیم که می‌خواهیم این دفاتر را جمع کنیم. آن زمان ما در حیطه امور دادگاهی آمادگی این کار را داشتیم. بلافاصله آیت‌الله صدوقی در نماز جمعه به مردم گفتند: «شنیده‌ایم که اینجا دفتر باز کرده‌اند و کارهایی می‌کنند. این دفترها نباید اینجا باشند. مردم من نمی‌گویم بکشیدشان، فقط بروید و بساطشان را جمع کنید.» از آنجائی که می‌دانستیم به خاطر صحبت‌های آیت‌الله صدوقی مردم به آن دفاتر هجوم می‌آوردند و آنها را به هم می‌ریزند، تصمیم گرفتیم قبل از رسیدن مردم به آن دفاتر آن مراکز را جمع کنیم. فوری به چند نفر از افراد دادگاه گفتیم که به ساختمان این دفترها بروید و هر چه در آن مراکز وجود دارد، جمع کنید و به داسرا بیاورید و در ساختمان را هم ببندید و همان‌جا بایستید.

در واقع آیت‌الله صدوقی بسیار سریع‌تر از سایرین به باطن نفاق پی بردند؟

بله، ایشان خیلی تیزبین بودند و خیلی سریع متوجه مسائل می‌شدند و با همان صراحت لهجه به افشاگری می‌پرداختند، از این رو منافقین بغض و کینه عمیقی از ایشان به دل گرفته بودند. وصیت‌نامه شخصی که آیت‌الله صدوقی را ترور کرده بود در تهران پیدا شد. او در وصیت‌نامه خود را معرفی کرده بود و درباره کاری هم که قرار بود انجام دهد، صحبت کرده و نوشته بود که می‌خواهم با این کار به خدا مقرب شوم تا امثال این شخص را که مانع از تشکیل جامعه بی‌طبقه توحیدی می‌شوند، از سر راه مردم بردارم.» در واقع با شستشوی مغزی این شخص، کینه‌ای در دل او نسبت به



آیت‌الله صدوقی ایجاد کردند.

شهادت آیت‌الله صدوقی چه اثری بر شهر گذاشت؟

پس از به شهادت رسیدن آیت‌الله صدوقی، یزد مورد توجه تمام استان‌های ایران قرار گرفت و علما و بزرگان بسیاری برای مراسم تشییع جنازه ایشان به یزد آمدند. شهر به هم ریخت و تا چند روز یزد روی پایش بند نبود و کنترل بسیاری از مسائل از دست همه خارج شده بود. مردم یزد داغ بزرگی را بر سینه‌شان احساس می‌کردند. وجود آیت‌الله صدوقی افتخار بزرگی برای مردم یزد بود. البته با به شهادت رسیدن ایشان تحول عظیمی در برخی از قضایا به وجود آمد. افرادی که به منافقین به دید صحیح نگاه می‌کردند و به باطن منافقین پی نبرده بودند، پس از این ماجرا متوجه عمق مطلب شدند. در حقیقت این واقعه مردم یزد را بیمه کرد تا در آینده دچار آفات نشوند.

با توجه به اینکه شما در دادگاه‌های انقلاب مسئولیت به عهده داشتید، مسلماً از هدف نهائی منافقین از ترور آیت‌الله صدوقی مطلع هستید. اگر امکان دارد در این مورد توضیح دهید.

نهج‌البلاغه آمده است که قلب منافق ورای لسان و لسان مؤمن ورای قلب اوست. جمله اول به این معنی است که منافق حرفی را به زبان می‌آورد و سپس به آن فکر می‌کند. منافقین دوراندیش نیستند و با احساس خود کارها را انجام می‌دهند نه با عقل و تفکر. ابتدا مسئله‌ای را احساس و سپس بر طبق آن احساس حرکتی را آغاز می‌کنند و بعد از انجام کار متوجه می‌شوند که چه خطائی کرده‌اند. منافقین نمی‌دانستند که به شهادت رساندن این بزرگان چه تبعاتی در پی خواهد داشت و فکر نمی‌کردند که این کار چه لطمه بزرگی به آنها وارد می‌سازد و تصور نمی‌کردند که به شهادت رساندن این بزرگان، مانع از رسیدن به نت‌های شوم‌شان خواهد شد. آیت‌الله صدوقی، آیت‌الله دستغیب، شهید اشرفی و شهید مدنی بسیار شخصیت‌های پرنفوذی بودند و در میان مردم به روشنگری و افشای حقایق می‌پرداختند و مبارزات انقلاب را بر پا نگه می‌داشتند. این علما پشتوانه امام بودند و افکار امام را ترویج می‌دادند و مردم هم به آنها اطمینان کامل داشتند. نفاق فکر می‌کرد که حضور این بزرگان در جامعه مانع از نفوذ آنها در بین مردم خواهد شد و این علما را به قول خودشان سد راه جامعه بی‌طبقه توحیدی می‌دانستند و فکر می‌کردند که اگر این شخصیت‌های بزرگ را به شهادت برسانند، می‌توانند خود را به مردم نزدیک کنند و قادر خواهند بود که به هر کاری دست بزنند. در حالی که به این نکته توجه نکردند که اگر این اشخاص را که محبوب مردم و عناصر دینی بودند و با دین و فطرت مردم سر و کار دارند به شهادت برسانند، در واقع هستی و ناموس مردم را گرفته‌اند و در نتیجه در میان مردم منفور خواهند شد. زمانی که آن جوان منافق، آیت‌الله صدوقی را بغل کرد و انفجار رخ داد، مردم ابتدا از صدای انفجار فرار کردند، سپس جلو آمدند و با دیدن آن جوان روی زمین تصور کردند که او پاسدار است؛ اما وقتی متوجه شدند که آن شخص از منافقین است به او لگد زدند و مأمورین هم فوراً جنازه او را از روی زمین برداشتند. در غیر این صورت مردم او را تکه‌تکه می‌کردند. البته در همان ابتدا پیکر آیت‌الله صدوقی از زمین برداشته شد.

آیا آیت‌الله صدوقی هنگام حضورشان در پاریس غیر از ملاقات با امام برنامه دیگری هم داشتند؟

با دوستان مشورت می‌کردند و همگی دور هم جمع می‌شدند، از جمله با حاج آقا احمد خمینی مسئولی را بررسی می‌کردند؛ اما بحث‌ها در مورد جنبه‌های حرکات سیاسی اشکار نبود و بیشتر محافلی بود که در آن به بررسی برخی مسائل پرداخته می‌شد.

درباره کسالت آیت‌الله صدوقی برایمان توضیح دهید.

ایشان بیماری قند شدیدی داشتند و این بیماری بسیار ایشان را اذیت می‌کرد. البته یک بار پیش از آن چشمشان را در بیمارستان شهید رجائی عمل کرده بودند. یک بار هم به خاطر عارضه‌ای که از بیماری قندشان به وجود آمده بود، در بیمارستان شهید رجائی بستری شده بودند. بعد از شهادتشان دکترهایی که ایشان را معاینه کرده بودند می‌گفتند ما بسیار نگران بودیم، چون بیماری قند آیت‌الله صدوقی شدت گرفته بود و بسیار ایشان را اذیت می‌کرد و ما احتمال می‌دادیم که قند ایشان را از پا درآورده؛ ولی حیاتشان با معجزه بود. خدای متعال در نهایت شهادت را نصیب ایشان کرد و نگذاشت تا در بستر بیماری از دنیا بروند و این نتیجه خلوص ایشان درباره اسلام، انقلاب، خدمات و فداکاری‌های ایشان نسبت به جبهه‌ها، مؤمنان و مستضعفان بود. ایشان به خواست خدا در خانه خدا (مسجد) در نماز جمعه به شهادت رسیدند و از شهادی محراب شدند. این مسئله عظمت، فضیلت و کمال بالائی برایشان به همراه داشت و خداوند آن را بر صفحه اعمال این بزرگوار ثبت کرد. ■



درآمد

رابطه شهید صدوقی و حضرت امام(ره)، رابطه‌ای دیرین و صمیمی و بر اساس اعتقاد و اعتماد متقابل بود، بدان گونه که امام در شرایط گوناگون، آرای شهید صدوقی را جویا می‌شدند و به ایشان در عزل و نصب‌ها و اداره امور جنوب و شرق، اختیار مطلق داده بودند. در این گفتگو به تفصیل در این باب و نیز مکانت علمی و ارتباط شهید با علما سخن رفته است.

« شهید صدوقی و امام » در گفت و شنود شاهد یاران با
حجت الاسلام و المسلمین سید احمد دعائی

امام به ایشان اختیار مطلق دادند...

اولین بار چگونه و در چه زمانی با آیت الله صدوقی آشنا شدید؟

من در سال ۱۳۶۵ هجری قمری، برای اولین بار که از یزد و توابع یزد خارج شدم، به اتفاق مرحوم پدرم، عازم کربلا شدیم. در آن سال لطف و محبت پدری باعث شد تا ایشان مرا همراه خودشان به زیارت نجف اشرف ببرند. در آن زمان مسافرینی که قصد سفر به شهرهای ایران از جمله تهران را داشتند، باید از قم عبور می‌کردند و راه دیگری نبود. ما نیز در مسیر سفرمان به قم رفتیم. سپس از قم به تهران، از تهران (با قطار) به اهواز و از اهواز نیز به خرمشهر رفتیم. در دو سه روزی که در قم برای زیارت توقف کردیم، محل اقامت ما مسافرخانه‌ای در نزدیکی مدرسه دارالشفاء، جنب مدرسه فیضیه بود.

من در آن زمان ۱۵ سال بیشتر نداشتم. یک روز بعد از ظهر، آیت الله صدوقی به دیدن پدرم آمدند و من آن روز برای اولین بار ایشان را ملاقات کردم. پس از رفتنشان، از پدرم سؤال کردم: «این آقا که بودند؟» پدر گفتند: «ایشان آیت الله صدوقی، از خاندان بزرگ کرمانشاهی در شهر یزد هستند.» یک بار هم در ایام عاشورا، از مشهد همراه پدرم به قم رفته بودیم. در آن زمان شب‌ها آیت الله حاج آقا صدر در مکانی به نام صحن موزه - که در حال حاضر در حرم حضرت معصومه(س) قرار دارد - منبر می‌رفتند. به یاد دارم اهل علم، از جمله آیت الله صدوقی شب‌ها در صحن حرم می‌نشستند و با هم صحبت می‌کردند. پدر من در آن زمان از منبری‌ها، روضه‌خوان‌ها و ذاکرین معروف شهر یزد بودند و صدایشان در اوج بلندی، ملاحظت خاصی داشت. مجالس روضه ایشان بسیار مورد توجه مردم قرار می‌گرفت و با شنیدن صدایشان، اشک مردم سرازیر می‌شد، به این دلیل آیت الله صدوقی از پدرم خواستند تا بعد از آیت الله صدر، ذکر مصیبت کنند و پدر نیز پذیرفتند. ایشان از انتهای مجلس تا پای منبر حاج آقا رضا صدر - که چند متر فاصله داشت - راه رفتند و چند دقیقه‌ای ذکر مصیبت کردند. مجلس فوق‌العاده‌ای بود و جمعیت کثیری از اهل علم، طلاب، مردم عادی و زوار، در آنجا حضور داشتند.

در آن روزها، مرحوم آیت الله العظمی بروجردی نیز صبح‌ها مراسم روضه برگزار می‌کردند. در روز دوم محرم، مجلس

روضه‌ای در منزل آن بزرگوار برگزار شد. پدرم و آیت الله صدوقی با قرار قبلی در این مجلس حضور پیدا کردند. من نیز به همراه ایشان به آنجا رفتم. من آن زمان طلبه بودم، البته هنوز برای تحصیل به قم مشرف نشده بودم. به یاد دارم آیت الله العظمی بروجردی با عظمت و حالت روحانی خاصی نشستند. پدرم روضه ورود حضرت سیدالشهدا(ع) به کربلا را خواندند و مجلس به طرز عجیبی متقلب شد. بعد از این جلسه، آیت الله العظمی بروجردی، شخصی را نزد پدر فرستادند و از ایشان پرسیدند: «شما اهل کجا هستید؟» پدر نیز در جواب گفتند: «ما یزدی هستیم.» این دومین مرتبه‌ای بود که

روزی که شهید صدوقی به یزد آمدند، استقبال بی‌نظیری از ایشان شد. مردم با احترام بسیار و شکوهی وصف‌نشدنی ایشان را تا خیابان انقلاب فعلی، همراهی کردند. سرانجام نیز، پس از طی مسافتی، شهید صدوقی در خیابان امام (نزدیک مسجد روضه محمدیه) ساکن شدند.

من آیت الله صدوقی را از نزدیک ملاقات کردم. البته از آن به بعد، مکرراً خدمت ایشان می‌رسیدم.

شهید صدوقی از بزرگان، مدرسین و مقربین مراجع قم (بالاخص آیت الله بروجردی) بودند. هرگاه پدرم سئوالی از آیات قم داشتند، به واسطه شهید صدوقی، سئوالات خود را از این بزرگان می‌پرسیدند. حتی نامه‌ای که در متن آن، آیت الله العظمی بروجردی در مورد مسئله‌ای به پدرم اجازه داده بودند، به خط آقای صدوقی بود. چندی بعد من طلبه شدم و به کلاس‌های درس مرحوم حاج شیخ محمود فرساد می‌رفتم. این زمان، مصادف با دوران فعالیت مصدق و انتخابات دوره

هفدهم مجلس شورای ملی بود. آیات عظام، به‌ویژه آیت الله سید محمد تقی خوانساری، به مردم سفارش می‌کردند که خوبان، بزرگان، اهل علم، مطلعین و مشرعیان را برای حضور در مجلس کلانید کنید و به آنها رأی بدهید. حاج شیخ محمود فرساد و مرحوم آقای وزیری، صاحب کتابخانه معروف، به مردم اعلام کرده بودند که ما به آقا زاده حاج شیخ عبدالکریم حائری - مؤسس حوزه علمیه قم - رأی می‌دهیم. مردم یزد، حاج آقا دکتر مهدی حائری را تا به حال ندیده و حتی اسم ایشان را هم نشنیده بودند. مرحوم آیت الله فرساد پیشنهاد کردند که از آیت الله صدوقی دعوت شود تا به شهر یزد بیایند و به عنوان نماینده آقای دکتر مهدی حائری فعالیت کنند. همگی نظر ایشان را تأیید کردند. آن زمان، همان‌طور که گفتم، من شاگرد آیت الله فرساد بودم و ایشان همیشه محبت خاصی نسبت به من داشتند و انجام بسیاری از کارهایشان را به من واگذار می‌کردند. ایشان به من گفتند: «تلگرافی می‌نویسم، آن را نزد آقامیرزا محمد کرمانشاهی - پدر خانم آیت الله صدوقی - ببر تا ایشان آن را امضا کنند. سپس تلگراف را به تلگراف‌خانه ببر و برای آیت الله صدوقی ارسال کن.» تلگراف را به در منزل آقا میرزا محمد کرمانشاهی بردم. آن زمان ایشان اندکی کسالت داشتند و چند لحظه‌ای دم در منتظر ماندم. (شاید داشتند لباسشان را عوض می‌کردند). خلاصه وارد منزل شدم. در متن تلگراف از کسالت ایشان نیز صحبت شده بود. آقای کرمانشاهی پس از خواندن متن تلگراف به من گفتند که مسئله کسالت مرا از نامه، حذف کنید، چون دخترم با خواندن پیام نگران می‌شود. خلاصه اقدامات لازم انجام شد. در آن زمان گروهی به نام آزادی‌خواهان، طرفدار نمایندگی حاج آقا مهدی حائری بودند. علاوه بر این گروه، دسته‌ای به نام مترجین هم وجود داشت. البته وعده‌هایی که مصدق درباره انتخابات آزاد به مردم داد، هیچ یک عملی نشد.

از ورود و حضور آیت الله صدوقی به یزد خاطره‌ای دارید؟

در یک کلام می‌توان گفت که استقبال بی‌نظیری از ایشان شد و هیچ وسیله نقلیه‌ای مربوط به آزادی‌خواهان نبود که آنها یا مردم استفاده نکنند. آیت الله صدوقی در محلی به نام نصرت‌آباد



همراه آیت‌الله صدوقی و دوستانشان از جمله آقای راشد و آقای مناقب، دامادشان، به شیراز سفر کردیم. یزدی‌های مقیم شیراز منازلشان را برای اقامت آیت‌الله صدوقی و همراهانشان در اختیار ما گذاشتند. در این سفر علمای شیراز به ملاقات شهید صدوقی آمدند. این ارتباطات و ملاقات‌ها هم چنان ادامه داشت. قبل از انقلاب، سفر به نجف اشرف از ایران به راحتی امکان پذیر نبود. آن زمان، بنده مرتباً به کویت سفر می‌کردم، از این رو آزادانه و به راحتی می‌توانستم به عراق نیز بروم. طی سفرهایم به عراق نامه‌هایی را از جانب آیت‌الله صدوقی به امام و هم چنین پیغام‌ها و نامه‌های امام را به شهید صدوقی می‌رساندم.

آیا شما در جریان نامه آیت‌الله صدوقی به آقای حکیم بودید؟ نامه‌ای که در متن آن شهید صدوقی به آیت‌الله حکیم سفارش کرده بودند که از امام پشتیبانی کنند.

بله، در جریان این نامه بودم، اما حامل این نامه به آیت‌الله حکیم نبودم.

در مورد نامه‌های آیت‌الله صدوقی به امام نکاتی را توضیح دهید.

آیت‌الله صدوقی زمینی را در منطقه سالاریه قم خریداری کرده بودند، ولی دولت اجازه نمی‌داد تا ایشان برنامه‌هایشان را روی زمین پیاده کنند. امروزه مؤسسه صدوقی قم در این منطقه قرار دارد. شهید صدوقی به من گفتند که از امام بپرسید که من در مقابل مخالفت‌های دولت چه کار کنم؟ زمین را به قیمت خوبی از من می‌خرند، آیا آن را بفروشم و پولش را در امور دیگری مصرف کنم؟ امام به من فرمودند، به آقای صدوقی بگوئید که مبادا زمین را بفروشند. طولی نمی‌کشد که موانع برطرف خواهد شد. خوشبختانه طبق فرمایش ایشان مدتی بعد مشکلات برطرف و ساخت مؤسسه صدوقی در سالاریه آغاز شد. من کاملاً در جریان ساخت این مکان نبودم، اما گویا این مؤسسه برکات زیادی را به ارمغان آورده است و فعالیت‌های علمی و فرهنگی گسترده‌ای در آن انجام می‌شود و تا آنجا که اطلاع دارم، این مکان فوق‌العاده برای مردم قابل اهمیت است.

در آن زمان هرگاه از ایران یا کویت به مکه می‌رفتم، حجاج ایرانی و یزدی مبلغی پول به من می‌دادند تا از راه کویت آن را به امام برسانم. در یکی از سفرهایم مردم مبلغ قابل توجهی پول به من داده بودند تا به امام برسانم. برای حمل و نقل آسان‌تر، مبلغی را به همسرم و مقداری را نیز به همسفرم و همسرشان دادم، با وجود این، حدود ده هزار تومان را خودم حمل می‌کردم. در مسیر سفرمان ناچار بودیم که از شیراز با هواپیما به کویت برویم. در گمرک شیراز، از من پرسیدند که چرا این مقدار پول را به همراه دارم. گفتم: «اگر گذرانم راه را نگاه کنید، متوجه می‌شوید که من تا به حال اتومبیل ترخیص نکرده‌ام. می‌خواهم با این پول اتومبیلی بخرم.» گفتند: «قصد خرید چه ماشینی را داری که این مقدار پول را با خودت آورده‌ای؟» گفتم: «یکی از بزرگان می‌فرماید، سه چیز است که عمر آدمی را کوتاه می‌کند و سبب ناراحتی انسان می‌شود. اول، زن لایق‌خو، دوم، قلیان فس‌فسو، سوم، الاغ سیخ‌سیخو. من هم نمی‌خواهم مرتب ماشینم را به تعمیرگاه ببرم، بنابراین تصمیم گرفته‌ام که در کویت اتومبیل خوبی بخرم. در ضمن همسر و فرزندانم اولین باری است که به کویت سفر می‌کنند و قصد خرید سوغاتی دارند.» البته شخصی که از من این سؤال را پرسید، مرد خوش‌نفسی بود و متوجه شد که من این پول‌ها را برای حضرت امام می‌برم. با وجود این، به من گفت می‌توانی بروی. زمانی که از اتاق او خارج شدم، به من گفت: «وقتی به شرکتی که قصد خرید اتومبیل را از آن داری، رفتی، سلام مرا هم به صاحب آن شرکت برسان.» در واقع او مستقیم از من خواست تا سلامش را به امام برسانم.

در این مدت، در خدمت آیت‌الله صدوقی و با ایشان در ارتباط بودم. حتی زمانی که امام خمینی به من اجازه دادند،

مردم معمولاً حوصله نشستن پای منبر را ندارند، بالاخص زمانی که یکی دو ساعت طول بکشد. چه رمزی در صحبت کردن آیت‌الله صدوقی بود که این چنین مردم را مجذوب خویش می‌کرد؟

شیرینی بیان‌شان و نقل حکایات و داستان‌ها در خلال صحبت‌هایشان، باعث می‌شد که مردم خسته نشوند. کسانی که از ابتدای مجلس، مطالب را می‌شنیدند، دلشان نمی‌آمد به ادامه مباحث گوش ندهند. کارمندان ادارات، بازاری‌ها و کسبه، همگی مشتاقانه از صحبت‌های ایشان استفاده می‌کردند. مرحوم آقا سید ابوتراب مدرس اروندآبادی که در آن زمان از وعاظ توانا به شمار می‌آمد، بارها، بالای منبر در خلال صحبت‌هایش گفته بود که تاریخ روحانیت، از صد سال گذشته تا به حال مرجعی چون آیت‌الله صدوقی را به خود ندیده است.

من پس از مدتی مصمم شدم که برای ادامه تحصیل به قم بروم و یکی دو سال در آنجا ماندم. البته در طول این مدت با آیت‌الله صدوقی در ارتباط بودم، بالاخص در زمان اعیاد برای تبریک گفتن با ایشان تماس می‌گرفتم. همچنین هرگاه به یزد سفر می‌کردم، به دیدارشان می‌رفتم. شهید صدوقی نیز به دیدن ما می‌آمدند. ایشان عنایت و ارادت فوق‌العاده‌ای نسبت به پدرم داشتند.

آیا در مدتی که در قم بودید، آیت‌الله صدوقی به قم می‌آمدند؟

آیت‌الله صدوقی زمینی را در منطقه سالاریه قم خریداری کرده بودند، ولی دولت اجازه نمی‌داد تا ایشان برنامه‌هایشان را روی زمین پیاده کنند. من به نجف رفتم و آمد داشتیم. شهید صدوقی به من گفتند که از امام بپرسید که من در مقابل مخالفت‌های دولت چه کار کنم؟ زمین را به قیمت خوبی از من می‌خرند، آیا آن را بفروشم و پولش را در امور دیگری مصرف کنم؟ امام به من فرمودند، به آقای صدوقی بگوئید که مبادا زمین را بفروشند. طولی نمی‌کشد که موانع برطرف خواهد شد. خوشبختانه طبق فرمایش ایشان مدتی بعد مشکلات برطرف و ساخت مؤسسه صدوقی در سالاریه آغاز شد.

در مدتی که من در قم اقامت داشتم، ایشان به قم نیامدند، اما زمانی که در یزد بودم، شهید صدوقی برای زیارت به قم سفری داشتند. آن زمان، هیئتی مرتبط با مسجد ولی عصر (عج) تشکیل شده بود. این مسجد تحت نظر آیت‌الله صدوقی ساخته شده بود و ایشان عضو هیئت بودند. یک بار یکی از اعضای هیئت، اتوبوسی را در اختیار شهید صدوقی و دوستانشان قرار داد و همگی به اتفاق آیت‌الله صدوقی به اصفهان رفتیم. سپس از اصفهان برای زیارت حرم حضرت معصومه (س) و جمکران و ملاقات با علما به سمت قم حرکت کردیم. یک بار نیز به

که در دو فرسخی شهر یزد قرار داشت، از اتوبوس پیاده و سوار ماشین شد. سپس پس از طی مسافتی در مکانی که آن زمان دروازه قرآن فعلی بود، از ماشین پیاده شدند. مردم نیز همراه ایشان در حرکت بودند. مرحوم آقای وزیری هر صد متر، کرسی می‌گذاشت و بالای آن می‌رفت و آیت‌الله صدوقی را به مردم معرفی می‌کرد. مردم با احترام بسیار و شکوهی وصف‌نشدنی ایشان را تا خیابان انقلاب فعلی، همراهی کردند. سرانجام نیز، پس از طی مسافتی، شهید صدوقی در خیابان امام (نزدیک مسجد روضه محمدیه) ساکن شدند. از آن زمان ما مرتباً ایشان را ملاقات می‌کردیم.

آیت‌الله صدوقی در تبلیغ برای دکتر مهدی حائری از چه روشی استفاده می‌کردند؟

شخصیت دکتر حائری، خاندان ایشان و اصل‌شان باعث می‌شد تا مردم نظر مساعدی نسبت به ایشان داشته باشند. پدر ایشان، حاج شیخ عبدالکریم حائری بودند که این مسئله، اعتماد و توجه مردم را بیشتر جلب می‌کرد. مردم و روحانیون روزهای متوالی به دیدار شهید صدوقی می‌رفتند تا اینکه زمان انتخابات فرا رسید.

آیا آیت‌الله صدوقی در خلال صحبت‌هایشان دکتر مصدق را تأیید می‌کردند؟

نکته خاصی را به یاد ندارم، اما لازم است بگویم در آن زمان چاره‌ای هم نبود و شرایط ایجاب می‌کرد. روزی که آیت‌الله صدوقی به یزد تشریف آوردند، به دلیل کثرت جمعیت صورت و دست آیت‌الله فرساده زخمی شد. البته دقیقاً نمی‌دانم که به دیوار برخورد کردند یا اینکه به زمین خوردند. آیت‌الله فرساده برای پانسمان دست و صورتشان به مطب دکتر سینا رفتند. دکتر سینا از آزادی‌خواهان بود و آوازه شجاعتش در تهران پیچیده بود. در ضمن از بستگان حاج شیخ عبدالکریم حائری نیز بود. ناگهان اوضاع به هم ریخت و وعده‌های انتخابات آزاد عملی نشد. انتخابات انجام شد و آقای دکتر مهدی حائری از صندوق بیرون نیامدند و افراد دیگری نظیر دکتر مرشدپور، از مخالفین شکست خوردند و انتخابات به نفع مخالفان به پایان رسید. سفر آیت‌الله صدوقی به یزد، موقتی بود و ایشان قصد داشتند به قم بازگردند. مرحوم حاج میرزا سریزدی که از علمای بنام آن زمان بودند، پیشنهاد دادند که آیت‌الله صدوقی در یزد بمانند. پیشنهاد ایشان با استقبال دیگران مواجه شد. در همین ایام، آقامیرزا محمد کرمانشاهی - پدر خانم آیت‌الله صدوقی - که امام جماعت مسجد حظیره بود، فوت کردند. نامه‌ای خدمت آیت‌الله بروجرودی نوشته شد و در متن آن، از ایشان تقاضا کردند تا با اقامت دائم آیت‌الله صدوقی در یزد موافقت کنند. آیت‌الله بروجرودی موافقت خود را اعلام کردند و در نتیجه شهید صدوقی در یزد ماندند و چندی بعد خانواده ایشان نیز به یزد آمدند. در همین اثنا، حاج شیخ غلام‌رضا رفیع خراسانی که از بزرگان و علمای بنام در شهر یزد بود، از دنیا رفت، در نتیجه حضور پربرکت شهید صدوقی بیشتر احساس شد و مردم نیز شناخت بیشتری نسبت به ایشان پیدا کردند.

ایشان در یزد چه دروسی را تدریس می‌کردند؟

فقه و سایر دروس. علما، مجتهدین، ائمه جمعه و اکثر کسانی که امروز در جمهوری اسلامی، مسئولیت اجرایی دارند، از شاگردان ایشان در قم بودند. تعداد شاگردان ایشان به ۱۰۰۰ نفر هم می‌رسید. در یزد نیز علاوه بر درس فقه و اصول، برای عموم مردم تفسیر هم ارائه می‌دادند. بعد از نماز، بالاخص در ایام ماه مبارک رمضان، حدود سه ساعت، منبر می‌رفتند و برای مردم صحبت می‌کردند. گاهی اوقات در خلال صحبت‌ها پائین می‌رفتند، وضو می‌گرفتند و دوباره صحبت‌هایشان را ادامه می‌دادند. مردم نیز به‌طور عجیبی، مسحور صحبت‌هایشان می‌شدند. خلاصه روز به روز، دایره فعالیت‌ها و تبلیغات و خدمات ایشان در یزد، گسترده‌تر می‌شد.

شهید صدوقی مرا به امام معرفی کردند. البته امام مرا از قبل می‌شناختند، اما آن زمان باید دو شاهد عادل به اهلیت شخص نزد مراجع گواهی می‌دادند. آیت‌الله صدوقی نیز برای حاج شیخ نصرالله خلخالی نامه‌ای نوشتند و در آن به ایشان گفتند که در مورد من با امام صحبت کنند.

در جریان مبارزاتی که منجر به انقلاب شد، چه ارتباطاتی با شهید صدوقی داشتید؟

قبل از انقلاب، من شبانه‌روز در خدمت آیت‌الله صدوقی بودم. حتی شب‌ها نیز به منزل نمی‌رفتم. به کمک برادر ام‌آقای سید محمود دعائی اعلامیه‌های امام را از طریق تلفن ضبط و منتشر می‌کردیم.

و پس از پیروزی انقلاب؟

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، ارتباط من با آیت‌الله صدوقی همچنان ادامه پیدا کرد. در این دوره، ایشان سرپرستی تعمیرات مسجد اسماعیل را به من واگذار کردند. البته پیش از این نیز ایشان مسئولیت اموری را به من واگذار می‌کردند، ولی چون از عهده انجام آنها برنمی‌آمدم، از ایشان عذرخواهی و از پذیرفتن مسئولیت انجام آنها خودداری می‌کردم. وقتی در کویت بودم، باخبر شدم که آیت‌الله صدوقی اقامه نماز جمعه را از مسجد حظیره یزد به مسجد ملا اسماعیل منتقل کرده‌اند. هم خوشحال و هم ناراحت بودم. ناراحتی من به این خاطر بود که با این کار، مسجد جمعه خلوت می‌شد. مرحوم آقای وزیری، قبل از انقلاب، برای این مسجد زحمت بسیاری کشیده بودند و طی ۳۰ سال نماز جمعه‌هایی که در این مسجد برگزار می‌شد، از بهترین نماز جمعه‌های ایران به شمار می‌آمد. حتی از نماز جمعه‌های مشهد نیز پرشکوهر بود. خوشحالی من به این خاطر بود که مسجد ملا اسماعیل که من ۲۵ سال و پدرم ۳۰ سال امام جماعت آن بودیم، رو به ویرانی بود و با این کار آباد می‌شد و سامان می‌گرفت. نزد آقای صدوقی رفتم و از ایشان پرسیدم: «چه طور شد نماز جمعه را به مسجد ملا اسماعیل منتقل کردید؟» ایشان گفتند: «امام جمعه سابق پیغام داده است که من راضی نیستم که در این مسجد، نماز خوانده شود، چون مسجد متعلق به پدرشان بود و سالیان طولانی نیز امام جماعت آن مسجد بودند، در نتیجه من اقامه نماز را به مسجد حظیره منتقل کردم. از طرفی دیدم که حظیره به اندازه کافی ظرفیت پذیرش مردم را ندارد.» خلاصه، اقدامات لازم انجام شد و مسجد ملا اسماعیل توسعه پیدا کرد. من نیز از کسانی بودم که در این امر همکاری کردم. حتی بعضی چک‌ها را امضا می‌کردم و از بانک پول می‌گرفتم. در دوران حیات آیت‌الله صدوقی، دچار دیسک کمر شدید شدم. علت ابتلای من به دیسک کمر این بود که در زمان ترمیم مسجد ملا اسماعیل، برای تهیه مصالح مورد نیاز به کوره‌های آجرپزی می‌رفتم و آجر می‌خریدم. از طرفی چون در دوران

جنگ سیمان کمیاب شده بود، به مبد می‌رفتم و کیسه‌های سیمان را پشت ماشین می‌گذاشتم و به یزد می‌آوردم. بنای مسجد مشکلات زیادی داشت. سرویس بهداشتی پاکیزه‌ای نداشت و از طرف دیگر زمین آن با زیلو پوشانده شده بود و ما باید آن را فرش می‌کردیم. کارها باید به سرعت انجام می‌شدند تا نماز جمعه اقامه شود. برای درمان دیسک کمرم، یک ماه در بیمارستان افشار بستری بودم، ولی بهبودی حاصل نشد. آیت‌الله صدوقی نامه‌ای به دکتر علی‌اکبر مرشدی که در بیمارستان سجاد تهران کار می‌کرد، نوشتند. در نتیجه در بیمارستان سجاد، بستری شدم. اندکی حالم بهبود یافت، ولی پاهایم کمی ضعیف شدند. دوستانم در کویت ویزای برایم گرفتند و هزینه سفرم را نیز متقبل شدند. به کویت سفر کردم و بحمدالله حالم بهتر شد. دوباره به ایران بازگشتم. مدت زمان کوتاهی پس

ارتباط صمیمانه امام با شهید صدوقی، به قول معروف، اظهر من الشمس بود. حتی به یاد دارم که یک بار امام به من فرمودند: «به آقای صدوقی بگو که من اختیارات جنوب ایران (از بوشهر تا یزد و کرمان) را به ایشان واگذار می‌کنم. ایشان اختیار دارند که هر کس را می‌خواهند عزل یا نصب کنند.»

از بازگشت به ایران آیت‌الله صدوقی در مسجد به شهادت رسیدند و به دلیل مسائل امنیتی نماز جمعه تا مدتی تعطیل شد. من نیز به دلیل کسالتی که پیدا کرده بودم، حتی وقتی آیت‌الله خاتمی از من خواستند که به مسجد بیایم، نمی‌رفتم. وضعیت خاصی از نظر امنیتی بر جامعه حکمفرما بود تا جایی که پاسدارها عمامه‌ها را باز می‌کردند. از سرپرستی تعمیرات و هیئت امنای مسجد استعفا دادم. گاهی به مسافرت می‌رفتم و کسالت من تا کنون نیز ادامه یافته است تا جایی که نماز را روی میز و صندلی می‌خوانم.

از چگونگی رابطه امام و آیت‌الله صدوقی برایمان بگویند. نوع صمیمیت این دو بزرگوار در روابطشان چگونه بود و اگر خاطره‌ای نیز به یاد دارید بفرمائید.

از صمیمیت این دو بزرگوار قبل و بعد از طلوع امام، ماجراهای بسیاری دیده و شنیده‌ایم. حتی آیت‌الله صدوقی، برای من تعریف کردند، یک بار که قصد داشتم از قم به مشهد سفر کنم، آیت‌الله صدر از من خواستند تا دو آقازاده‌شان نیز همراه من به مشهد بیایند. من نیز قبول کردم و زمانی که به گاراژ رفتیم، دیدیم که امام نیز در آنجا حضور دارند. خلاصه، من به همراه امام و دو آقازاده آیت‌الله صدر با اتوبوس به سمت مشهد حرکت کردیم. در مشهد، برای اقامت مسافرخانه‌ای گرفتیم. علما و بزرگان مشهد به خاطر آقازاده‌های آیت‌الله صدر و حضرت امام، ما را دعوت می‌کردند. آقازاده‌های آیت‌الله صدر، نوه‌های مرحوم آیت‌الله قمی بودند و همان‌طور که می‌دانید آیت‌الله قمی از بزرگان مشهد به شمار می‌آمدند و در مشهد صاحب کرامت و عظمت بودند. ما نیز این دعوت‌ها را قبول می‌کردیم و به دیدار علما و بزرگان می‌رفتیم، ولی امام خمینی همراه ما نمی‌آمدند. آن روزها به دلیل گرمی هوا مجبور بودیم پشت‌بام مسافرخانه بخوابیم. شب‌ها که از مهمانی باز می‌گشتیم، مشاهده می‌کردیم که امام خمینی، رختخوابمان را پهن کرده‌اند و کوزه آب را هم کنار رختخواب گذاشته‌اند. صمیمیت و خصوصیات



آیت‌الله صدوقی در میان بزرگان و علما

اخلاقی امام، غیر قابل وصف است. اگر نکته‌ای از قلم افتاده است، بفرمائید:

من نامه‌هایی را از آیت‌الله صدوقی دارم که در متن آنها، وظایفی را به من محول می‌کردند و یا در مورد مسئله‌ای خاص، دستوراتی به من می‌دادند. در بسیاری موارد محرم اسرارشان بودم. قبل از انقلاب نیز، به من مسئولیتی داده بودند. وظیفه من این بود که وجوهات شرعی را که مردم به دفترشان می‌آوردند، دریافت و مبالغ را یادداشت کنم. من هم طبق اصول وظایفم را انجام می‌دادم و برای هر مبلغی قبض می‌نوشتیم و سپس قبض‌ها را نزد ایشان می‌بردم تا امضا کنند. یکی از خوانین جیرفت که مرد خوبی بود، مقدار زیادی وجوهات به من داد. سپس به من گفت: «من چند سالی است که خان شده‌ام و پیش از این تمکین مالی نداشتم. شما برای هر سال به من، یک قبض بدهید. مثلاً سال اول سی تومان، سال دوم دویست هزار تومان.» آیت‌الله صدوقی نیز با ملایمت به من گفتند: «ایرادی ندارد. برای هر سال به او یک قبض بدهید.» در واقع ایشان همواره با آرامش و صبر با این مسائل برخورد می‌کردند. البته لازم به ذکر است که بگویم اثرات این وجوهات در ساختن بیمارستان سیدالشهدا (ع)، فوق‌العاده عجیب و قابل توجه بود.

رفتار آیت‌الله صدوقی جهت تعدیل تندروها چگونه بود؟

من قبل و بعد از انقلاب از جانب آیت‌الله صدوقی به جیرفت سفر می‌کردم. آن زمان، در جیرفت پاسدارها و مأمورین اجرائی به کشاورزان دستور داده بودند که کشت صیفی و زیتنی در زمین نکنند و در زمین‌های کشاورزی، فقط گندم بکارند. از طرفی زمین این قابلیت را نداشت که کشاورزان در تمامی فصول در آن گندم بکارند. کشاورزان نزد من آمدند و این موضوع را مطرح کردند. من نیز با آیت‌الله صدوقی تماس گرفتم و موضوع را به ایشان اطلاع دادم. ایشان با همان صراحت همیشگی گفتند: «غلط می‌کنند که چنین دستوری می‌دهند.» گفتیم: «شما می‌گویند که غلط می‌کنند، اما کشاورز چاره دیگری ندارد. کشاورزان در حال کار کردن هستند که پاسدارها می‌آیند و آنها را تهدید می‌کنند.» قرار بر این شد که ایشان با وزیر کشاورزی صحبت کنند و به او بگویند که برنامه خود را تغییر دهد. صدای ایشان را از پشت تلفن می‌شنیدم که گفتند: «رجب‌علی! رجب‌علی!» رجب‌علی گفت: «چه شده است؟» آیت‌الله صدوقی گفتند: «به یک دستم، انسولین تزریق کرده‌ام، نمی‌دانم دفتر تلفن کجاست؟»

خلاصه ایشان با دفتر وزیر کشاورزی، تماس گرفتند. وزیر حضور نداشت، از این رو شهید صدوقی با معاون وزیر درباره این قضیه صحبت کردند. معاون وزیر نیز در جواب گفت: «بله، دستور داده شده است که کشاورزان از این به بعد، در مزارع گندم بکارند.» شهید صدوقی گفتند: «غلط کرده‌اید که

این حرف را می‌زنید.» معاون وزیر تماس آیت‌الله صدوقی را به وزیر اطلاع داد. وزیر کشاورزی با شهید صدوقی صحبت کردند. آیت‌الله صدوقی به او گفتند: «کشاورزان باید در زمین‌ها ماش، عدس و لوبیا هم بکارند تا زمین برای کشت در سال بعد آمادگی پیدا کند.» خوشبختانه با تماس‌های آیت‌الله صدوقی دولت برنامه خود را در مورد کشت در مزارع تغییر دادند.

آیت‌الله صدوقی خودشان هم کشاورزی می‌کردند؟

بله، ایشان در عباس‌آباد قم، مزرعه‌ای داشتند. یکی دیگر از کارهایی که شهید صدوقی در آن اهتمام داشتند، مسئله تأمین آب یزد بود. یک بار که نماینده وزیر نیرو آمده بود، قرار بر این شد که آب از مناطق دیگر به سمت شهر یزد هدایت شود. در جلسه‌ای که من نیز در آن حضور داشتم مسئولین اعلام کردند که ما توانایی تأمین

هزینه این کار را نداریم. شهید صدوقی گفتند: «شما چقدر از هزینه را می‌توانید، بپردازید؟ بقیه را من می‌پردازم.» که متأسفانه اجل مهلت نداد و ایشان به شهادت رسیدند.

اگر امکان دارد در مورد پیام امام در نیمه شعبان که در آن به مردم فرمودند امسال عید نداریم، توضیح دهید.

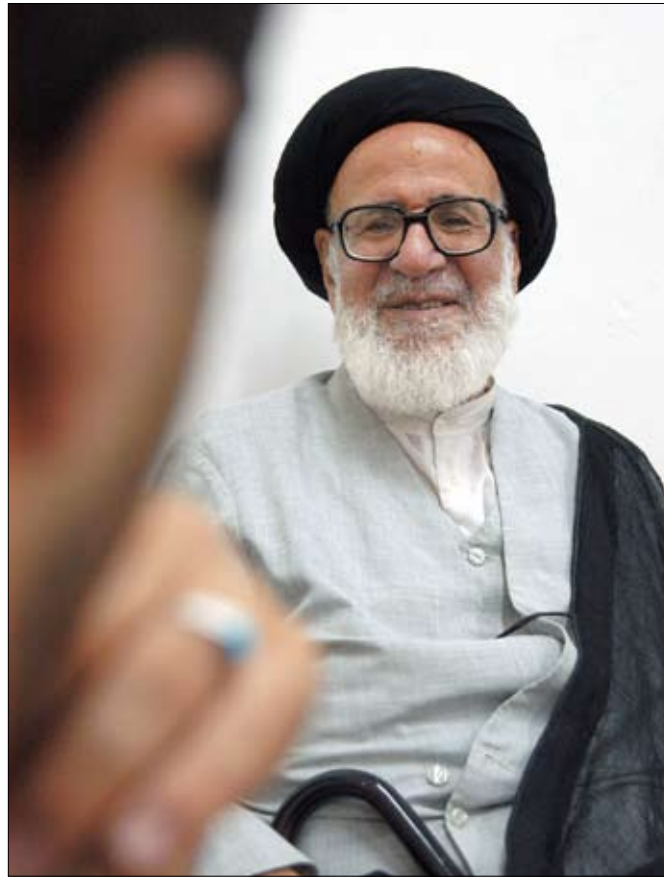
امام به مردم ایران پیام دادند که ایران امسال عید ندارد، عید ایران را عزا کردند. در اطاعت از فرمایش امام، جشنی برگزار نشد. این اتفاق به خاطر مسائلی بود که دولت‌های خارجی و آمریکا به وجود آورده بودند. آن زمان همراه با آیت‌الله صدوقی و عده‌ای از دوستان به شهرهای مختلف سفر کردیم و به ملاقات تبعیدی‌ها رفتیم. در این سفر من به همراه آقای راشد، آقای مناقب و آقای ربانی به رفسنجان رفتم. در آن زمان، آقای صادق خلخالی به رفسنجان تبعید شده بودند. در این سفر به ملاقات ایشان هم رفتم. آیت‌الله صدوقی نیز با مردم صحبت کردند. سپس از رفسنجان به شهر باوند رفتم و با آقای ربانی املشی که به آنجا تبعید شده بودند، ملاقات کردیم. شب به شهر باوند رسیدیم و تا صبح آنجا بودیم. سپس به سمت سیرجان که محل تبعید آقای معادیخواه و شیخ علی آقایی تهرانی بود رفتم و ملاقاتی با آنها داشتیم. سپس از سیرجان به سمت کرمان حرکت کردیم. آیت‌الله صدوقی در منزل یکی از دوستانشان اقامت کردند. سه روز در کرمان مستقر بودیم. در طول این سه روز شخصیت‌های برجسته کرمان به ملاقات شهید صدوقی می‌آمدند. سپس از کرمان مستقیماً به ایرانشهر سفر کردیم و به ملاقات آیت‌الله خامنه‌ای و حاج شیخ جواد حجتی که در ایرانشهر تبعید شده بودند، رفتیم.

آیا در جریان رابطه آیت‌الله صدوقی و مسئولین بودید؟

بله، در واقع شهید صدوقی با اکثر افراد، صمیمی بودند. از جمله شهید صیاد شیرازی. حتی به خاطر دارم آقای مهندس بازرگان شب‌ها به منزل شهید صدوقی می‌آمد و ساعت‌ها نزد ایشان می‌نشست. خلاصه در ادامه سفر از ایرانشهر به چابهار رفتم. آیت‌الله مکارم شیرازی در چابهار دوران تبعید خود را سپری می‌کردند. بالطبع به ملاقات ایشان هم رفتم. در مسیر برگشت از چابهار به ایرانشهر و برای بار دوم به دیدن آیت‌الله خامنه‌ای و حاج شیخ جواد حجتی رفتم. شب را در چابهار در منزلی گذرانیدیم. در مسیر بازگشت از چابهار بین راه به رودخانه‌ای باصفا برخورد کردیم. آیت‌الله صدوقی گفتند: «نمی‌خواهید در اینجا توقف کنیم و جای بخوریم؟» ما نیز ایستادیم و در کنار رودخانه با شاخه‌های خشک آتشی بر پا و جای را آماده کردیم. این خاطرات همگی بیانگر خلوص و صفای آیت‌الله صدوقی هستند.

آیا از موضوع مکالمات آیت‌الله صدوقی و آیت‌الله خامنه‌ای مطلع بودید؟

بله، مکالماتی بین این دو بزرگوار رد و بدل می‌شد، اما موضوع بحث عادی بود و گاهی اوقات نیز در مورد مسائل علمی با هم صحبت می‌کردند. بنده با آیت‌الله خامنه‌ای از قبل آشنائی داشتم. بارها ایشان به دیدن من می‌آمدند. هرگاه پدرم به مشهد سفر می‌کردند، پدر آیت‌الله خامنه‌ای (مرحوم آقا سید جواد خامنه‌ای) به دلیل ارادت خاصی که به پدرم داشتند و رابطه صمیمانه‌ای که بین ایشان و پدرم بود، به دیدار پدر می‌آمدند و گاهی این ملاقات‌ها سه ساعت طول می‌کشید. البته آیت‌الله خامنه‌ای نیز در این ملاقات‌ها حضور داشتند. در آن ایام، سید عبدالرضا حجازی، منبر می‌رفت و برای مردم صحبت می‌کرد. وی در اعلامیه‌ای در بیان نام خود، از واژه دکتر استفاده کرده و در متن اعلامیه نوشته بود: دکتر سید عبدالرضا حجازی. یک شب که در ایرانشهر اقامت داشتیم، به اتفاق دوستان از جمله آقای راشد و آیت‌الله صدوقی در مجلسی نشسته بودیم. من



خطاب به حجازی گفتم: «نواب صفوی در سفر خود به اردن هاشمی با ملک عبدالله ملاقات کرد. در ابتدای دیدارش با ملک عبدالله گفت: السلام علیک یابن العم. (یعنی سلام بر تو ای پسرعمو). اطرافیان ملک عبدالله فوق‌العاده شگفت‌زده شدند که چرا رهبر فدائیان اسلام از کلمه ملک و یا امیر استفاده نکرد. مرحوم نواب صفوی به ملک عبدالله گفت انتساب شما

آیت‌الله صدوقی نه تنها با مهندس بازرگان بلکه با بنی‌صدر هم برخورد شدیدی داشتند و اولین کسی بودند که بنیاد منافقین را ریشه‌کن کردند و در مقابلشان ایستادند. شهید صدوقی به معنای واقعی، انسان موحد، روشنفکر و باهمتی بودند.

زادگاه پدر من زارچ - آبادی در ۳ فرسخی یزد - است. البته در حال حاضر این منطقه بخشی از شهر یزد شده است. آقای راشد نیز به من می‌گفتند: «چرا زارچی گری در می‌آوری؟» در واقع به زادگاه پدرم اشاره می‌کردند. زمانی که آیت‌الله خامنه‌ای از تبعید باز می‌گشتند، در سفرشان به یزد، در منزل آیت‌الله صدوقی اقامت کردند. ایشان به من سفارش کردند که در خدمت آیت‌الله صدوقی باش و کارهایشان را انجام بده. از فرمایش آیت‌الله خامنه‌ای بسیار خوشحال شدم و از آن روز، شبانه‌روز در خدمت شهید صدوقی بودم. روزگار سپری شد تا اینکه انقلاب به پیروزی رسید.

از روز ده فروردین، قیام مردم یزد خاطره‌ای دارید؟

در ماجرای ۱۰ فروردین، شهید صدوقی شجاعت بسیاری از خود نشان دادند. در این زمان، بنده در نجف بودم. امام خمینی (ره) به من فرمودند: «با ایران تماس بگیر و احوال آیت‌الله صدوقی را جویا شو.» در مدرسه آقا سید محمدکاظم تلغن بود و با آن می‌توانستیم با یزد تماس بگیریم. با منزل آیت‌الله صدوقی تماس گرفتم، رجب‌علی گفت: «آیت‌الله صدوقی به همراه آقای فلسفی در منزل آقای صفار هستند.» با منزل آقای صفار تماس گرفتم و جویای احوال شهید صدوقی شدم. حاج شیخ محمدعلی، با من صحبت کرد و خبر سلامتی ایشان را به من داد. من نیز فوراً خبر سلامتی شهید صدوقی را به امام رساندم که آن زمان در مسجد شیخ انصاری در حال اقامه نماز بودند. ارتباط صمیمانه امام با شهید صدوقی، به قول معروف، اظهار من الشمس بود. در جریان شهادت آقا مصطفی خمینی، علما و بزرگان از طریق نامه و تلگراف پیام تسلیت خود را برای امام ارسال می‌کردند. در این میان من از یزد به شیراز، از شیراز به کویت و از کویت به شهر نجف سفر کردم. در نجف به ملاقات امام رفتم. امام به من فرمودند: از تمامی علما و دوستان عذرخواهی و تشکر کن و به آنها بگو که نامه‌ها و تلگراف‌هایشان به دست من نرسیده بود. ارتباطات آیت‌الله صدوقی با امام همچنان ادامه داشت. حتی به یاد دارم، یک بار امام به من فرمودند: «به آقای صدوقی بگو که من اختیارات جنوب ایران (از بوشهر تا یزد و کرمان) را به ایشان واگذار می‌کنم. ایشان اختیار دارند که هر کس را می‌خواهند عزل یا نصب کنند.»

بعد از انقلاب، یکی، دو بار آیت‌الله صدوقی با مهندس بازرگان نامه‌هایی را رد و بدل و در متن این نامه‌ها با او دعوا کردند، در حالی که در آن زمان هیچ کس اعتراض نمی‌کرد و شهید صدوقی اولین کسی بودند که اعتراض خود را به صورت علنی اعلام کردند. اگر مطلبی در این مورد به خاطر دارید، بفرمائید.

آیت‌الله صدوقی نه تنها با مهندس بازرگان بلکه با بنی‌صدر هم برخورد شدیدی داشتند و اولین کسی بودند که بنیاد منافقین را ریشه‌کن کردند و در مقابلشان ایستادند. شهید صدوقی به معنای واقعی، انسان موحد، روشنفکر و باهمتی بودند.

خبر شهادت ایشان چگونه به شما رسید و آخرین باری که ایشان را ملاقات کردید، کی بود؟

آخرین بار در روز شهادتشان ایشان را دیدم. در مسجد برای اقامه نماز نشسته بودم که آیت‌الله صدوقی از مقابلم رد شدند. نماز را اقامه کردند و خطبه را خواندند. پیش از آن، من پیش نماز امام جماعت بودم؛ اما در آن زمان به دلیل کسالتی که داشتم، مجبور بودم روی صندلی بنشینم و نماز بخوانم. نماز که خوانده شد، ایشان از مقابل من رد شدند. حدود ۵ متر جلوتر رفتم، جوانی که به بدن خود سواد منفجره وصل کرده بود، ایشان را بغل کرد و آن حادثه تلخ رخ داد. البته من عکس‌هایی از آن صحنه دارم. ■



● درآمد

اخلاق حسنه شهید صدوقی در کنار محبت خالصانه ایشان نسبت به جوانان، به‌ویژه طلبه‌ها و توانائی علمی بالای وی، از ایشان یکی از زیباترین تصاویر را از مدرسی عالم و یگانه در یاد و خاطره شاگردان او بر جا گذاشته است، بدان گونه که از پس سالیان دراز، هنوز حلاوت آن در کام جان آنان مانده است.

«شهید صدوقی در قامت یک مدرس» در گفت و شنود شاهد یاران با

آیت‌الله ابوالقاسم وافی

اخلاق حسنه ایشان مرا به طلبگی کشاند...

فرموده‌اید، به چگونگی آموزش ایشان اشاره‌ای داشته باشید.

اشتتیاق به تعلیم و تربیت از ویژگی‌های روحی ایشان بود. بسیاری از علما و مراجعی که هم اکنون در حوزه‌های علمیه هستند، از خرمن تدریس ایشان بهره گرفتند و از بیانات شیوای ایشان استفاده کردند و مجلس درس و بحث ایشان یکی از پربرونق‌ترین مجالس به‌شمار می‌رفت. طلاب و فضلا چون پروانه وجود ایشان را دربر می‌گرفتند و با تدریس جالب ایشان مانوس بودند.

از دیگر ویژگی‌های ایشان ترویج مکتب با امر به معروف و نهی از منکر بود. کمتر کسی به‌خاطر دارد که آن شهید با منکری روبرو نشود و با آن مقابله نکند و یا معرفی متروک شود و ایشان درصدد احیای آن برنایسد و این از ویژگی‌های بندگان خاص خداوند است که به زندگی روح و نورانیت می‌بخشد.

درساره نحوه اجرای امر به معروف و نهی از منکر توسط ایشان، آیا خاطره‌ای دارید؟

اصولا مرحوم آیت‌الله صدوقی رضوان‌الله علیه روحیه‌ای داشتند که در برابر منکرات با بیان و قلم موضع‌گیری می‌کردند. کسانی که در دوران زندگی آن عالم ربانی با روش و منش ایشان مانوس بودند، به این واقعیت اعتراف می‌کردند و در دوران سیاه پهلوی اول و هنگام حضور آن شهید گرانمایه در حوزه علمیه قم، خاطراتی جالب از برخوردشان با آن دستگاه جبار برای ما نقل می‌کردند.

به عنوان نمونه در دوران قبل از انقلاب، یکی از اساتید دانشگاه که دکتر دامپزشکی بود، کتابی تالیف کرد که در آن برداشت‌های غلطی را از برخی آیات قرآن کریم آورده و همه ادیان توحیدی از جمله یهودیت، نصرانیت و اسلام را در مسیر واحدی دانسته و به نظر خودش، راه همه آنها را به عنوان صراط مستقیم معرفی و تفاوت بین آنها را منتفی دانسته بود. شهید صدوقی کتابی نوشتند و به عنوان گفتار یکی از دانشجویان، ضمن مردود شمردن نظریه دکتر، با لحنی قاطع و منطقی و با تمسک به محکمات قرآن، همه رشته‌های او را پنبه کردند، به گونه‌ای که برای بیان مطالب بوج و بهره برداری از مشابهات، برای کسی زمینه‌ای نماند.

ایشان از نظر بیان و جهاد با زبان نیز چه هنگام تبلیغ و چه در موضع‌گیری عملی، بسیار قاطع بودند. در مسیر حرکت آن شهید از منزل تا مسجد روضه محمدیه، هرگاه منکری وجود داشت، افراد قبل از رسیدن ایشان، آثار منکر را از بین می‌بردند و اگر صاحب آن گناه متوجه حضور ایشان نمی‌شد، در مقابل مغازه با توقیف کوتاه و نگاهی تند، او را وادار به عذرخواهی می‌کردند. عموما چهره‌های برجسته یا اهل خطابه هستند یا اهل قلم. به نظر شما آیت‌الله صدوقی در زمره کدامیک بودند؟

ایشان هم خطیبی توانا و هم نویسنده‌ای زبردست بودند. شهید صدوقی پرشورترین خطابه‌ها را ایراد می‌کردند و در ایام و لیالی

دو خصیصه را به‌خوبی در زندگی ایشان درک می‌کردند، چه آنکه که به‌صورت مدرسی عالی قدر در حوزه علمیه قم انجام وظیفه می‌کردند، چه آن وقت که از ناحیه مراجع بزرگ تقلید، تقسیم شهرییه طلاب را برعهده داشتند، چه زمانی که در سنگر محراب و منبر به ارشاد و تبلیغ می‌پرداختند و چه در موقعیتی که عالم طراز اول استان یزد محسوب می‌شدند و بار رهبری فکری و مبارزاتی را به دوش می‌کشیدند، در همه این شرایط، روحیه زهد و زندگی بی‌آلایش بر شئون زندگی‌شان حاکم بود، سبکبال بودند، ولی آثار خدمات و برکات وجودی‌شان در غالب نقاط محروم، از شهر و روستا مشاهده می‌شد و اقشار مختلف از سفره احسانشان بهره‌مند می‌گردیدند.

از دیگر صفات میرز ایشان "رافت و رحمت همراه با شدت و عظمت" بود. حضرت آیت‌الله شهید صدوقی نسبت به ضعیفان، مستمندان و مؤمنان به‌خصوص طلاب و محصلین علوم دینی بیشترین لطف را داشتند و در مجالس پرجمعیتی که اقشار مختلف حضور داشتند، هرگاه طلبه‌ای هرچند مبتدی وارد می‌شد، تمام قامت بینوایی به ایشان مراجعه می‌کرد تا آنجا که در توان داشتند،

شهید صدوقی نسبت به ضعیفان، مستمندان و مؤمنان به‌خصوص طلاب و محصلین علوم دینی بیشترین لطف را داشتند و در مجالس پرجمعیتی که اقشار مختلف حضور داشتند، هرگاه طلبه‌ای هرچند مبتدی وارد می‌شد، تمام قامت جلوی او بلند می‌شدند. هرگاه بیچاره و بینوایی به ایشان مراجعه می‌کرد تا آنجا که در توان داشتند، ولی در مقابل مستکبران و مرفهین بی‌درد و بی‌اعتنایان به قشر ضعیف و گرفتار، با نهایت شدت برخورد می‌کردند، یا آنان را عوض و یا از ضربه‌زدن به دیگران، مایوسشان می‌کردند.

برای رفع مشکل او اقدام می‌کردند، ولی در مقابل مستکبران و مرفهین بی‌درد و بی‌اعتنایان به قشر ضعیف و گرفتار، با نهایت شدت برخورد می‌کردند، یا آنان را عوض و یا از ضربه‌زدن به دیگران، مایوسشان می‌کردند و این خصلتی است که در مکتب امیرالمؤمنین(ع) آموخته بودند که: "کونوا للظالم خصما و للمظوم عونا".

به عنوان فردی که تدریس ایشان را از نزدیک ملاحظه

آشنایی شما با شهید آیت‌الله صدوقی از کی و کجا آغاز شد؟

در حدود سال ۱۳۳۰ شمسی در سال‌های اول دبیرستان تحصیل می‌کردم که خبر ورود حضرت آیت‌الله صدوقی از حوزه علمیه قم به شهرستان یزد به گوشم رسید. با امکانات محدودی که آن روز مردم داشتند، خود را آماده استقبال از ایشان کردند و طولی نکشید که جمعیت انبوهی با شور و شوق فراوان، در مسیر ورود آن عالم ربانی اجتماع کردند و با سلام و صلوات تا رسیدن به منزل ایشان را همراهی نمودند.

آشنایی من با آن شهید هم‌ا‌م از سال‌های تحصیل در دبیرستان آغاز شد، زیرا در مدرسه علمیه خان سکونت داشتم و با طلاب و علما مانوس بودم و گاه و بیگاه در مدرسه‌های علمیه، ایشان را نیز زیارت و در نماز جماعتشان هم شرکت می‌کردم.

به خاطر دارم از همان وقت، بیان شیرین و اخلاق آن شخصیت بزرگ برایم جاذبه زیاد داشت و ادب و تواضع ایشان مرا به یاد بندگان خالصی خداوند می‌انداخت و شاید بتوانم ادعا کنم که شان بسیار بالای علمای بزرگوار چون حضرت آیت‌الله حاج شیخ غلامرضا فقیه خراسانی و تواضع، صفا و صمیمیت‌های شخصیت‌هایی چون شهید محراب و دیگر بزرگانی که آن روز در گوشه و کنار استان یزد زندگی می‌کردند، یکی از عوامل مؤثر در روی آوردن این ناچیز و دوست‌تأم به تحصیل علوم دینی و فراگرفتن معارف اسلامی است و از این جهت خود را مرهون آن انسان‌های بافضیلت و وارسته می‌دانم. خداوند آنان را با اولیایشان محشور بفرماید و به ما توفیق تخلص به اخلاق و پیروی از راهشان را عنایت کند.

شبه‌ای از ویژگی‌های اخلاقی ایشان را بیان کنید.

نکاتی را که از اخلاق و روش آن شهید عزیز بیان می‌کنم، برداشتی است که از آغاز آشنایی‌ام با ایشان دارم. در مرحله نخست "تواضع و فروتنی" از نکات برجسته اخلاقی ایشان بود. انسان در اولین رویارویی باحضرت آیت‌الله صدوقی احساس می‌کرد با کسی روبرو شده که چون خود اوست، نمی‌خواهد از او جدا شود و هرچه را که بخواهد، می‌تواند با ایشان مطرح کند. همه وجودشان برای شنیدن، گوش بود و برای دیدن، چشم و برای حل مشکل، دست و برای دل‌داری و آرامش بخشیدن، راهنما. انسان با ایشان احساس بیگانگی نمی‌کرد و حجب و فاصله مانع از بیان مشکلات نمی‌شد.

در مقابل بچه‌های کوچک چون پدري مهربان، در برابر جوانان چون رفیقي باعظوفت و در رویارویی با عالمان سالخورده و جهان‌پدیده، ساکت و متواضع بودند و پادشاه فروتنی و تواضع هم، رفعت مقام و ترفیع درجه‌ای بود که از ناحیه خداوند به این عزیز عنایت شد.

از دیگر ویژگی‌های ایشان می‌توان به "زهد و ساده‌زیستی" اشاره کرد. کسانی که با زندگی و اخلاق شهید بزرگوار آشنا بودند، این

از دیگر ویژگی‌های ایشان ترویج مکتب با امر به معروف و نهی از منکر بود. کمتر کسی به‌خاطر دارد که آن شهید با منکری روبرو شود و با آن مقابله نکند و یا معروفی متروک شود و ایشان درصدد احیای آن برنیاید.

که وحشت، عاملین دفتر را فرا گرفت و از اعمال مقاصد شوم خود منصرفشان کرد.

ایشان با مسئولی که توان خدمت‌گزاری خالصانه را نداشت به‌گونه‌ای روبرو می‌شدند که فرار را بر قرار ترجیح می‌داد. در مقابل جوسازی‌ها با همه وجود می‌ایستادند و در حالی که ضعف و نقاقت دوران پیری بر وجودشان حاکم بود، صلابت و قدرت کم‌نظیری داشتند.

از خدمات ایشان به مردم یزد مصادیقی را بیان فرمایید.

در این زمینه می‌توان به احداث مساجد و مدارس علوم دینی، اعزام مبلغ و رسیدگی به مناطق محروم اشاره کرد. روح بزرگ، همت والا، دوراندیشی و آینده‌نگری حضرت آیت‌الله شهید، در عملکرد گسترده و همه‌جانبه آن مرحوم تأثیر زیادی داشت و شعاع خدمات ایشان را در بسیاری از استان‌ها گشایند.

تعداد مساجدی که به دستور ایشان بنا شده و مدارس علوم اسلامی و کتابخانه‌هایی که با همت آن مرحوم به بهره‌برداری رسیده، بیش از آن است که در این مختصر نامی از آنها برده شود. روضه محمدیه در مرکز استان یزد و بنیاد عظیم صدوق در حوزه علمیه قم و ده‌ها مرکز دیگر در استان‌ها، شهرها و روستاها، باقیات صالحاتی هستند که از آن شهید والا مقام به‌جا مانده‌اند. اعزام مبلغ به مناطق محروم و روستاهای دورافتاده و تفقد از حال مستمندان و بی‌توانان و تهیه آذوقه برای مناطق مرزی جنوب کشور و ساخت و ساز منازل برای زلزله‌زدگان استان کرمان و تهیه سرپناه و مسکن برای مناطق جنگ‌زده استان‌ها را باید جلوه‌ای از برکات وجودی این شهید بزرگوار دانست.

در پایان اگر نکته دیگری در خصوص آن شهید بزرگوار باقی مانده است، بیان کنید.

از پروردگار مسئله دارم ملت ما به‌خصوص نسل جوان عزیز جامعه را با مکتب اسلام و معارف قرآن آشنا و دست‌خانی و مهاجمین بی‌انصاف به فرهنگ ناب تشیع را با قدرت و اراده خود قطع کند، مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای "دام‌طه‌العالی" و همه خدمت‌گزاران مخلص به نظام را تا زمان ظهور حضرت ولی‌عصر "ارواحنا فداه" از خطرات محافظت فرماید و ذریه این شهید بزرگوار، به‌خصوص فرزند صالح و خدمتگزارش حضرت حجت‌الاسلام آقای شیخ محمدعلی صدوقی امام جمعه محترم یزد را در زنده نگاه داشتن افکار بلند و راه مستقیم سلف صالح خود بیش از پیش موفق بدارد.

ان شاء‌الله.

از پیشگاه شهید به‌خاطر قصور و نقصی که در این بیان وجود دارد و نمی‌تواند منعکس‌کننده ملکات اخلاقی، فضائل نفسانی و صفات عالیه ایشان باشد معذرت می‌خواهم. سلام علیهم یوم ولد و یوم قتل فی سبیل الله و یوم بیعت حیا. ■

پیرمرد مجاهد با چهره‌ای نورانی در خط مقدم جبهه‌ها حضور داشت.

ایشان علاوه بر کمک‌های معنوی، خدمات رفاهی و مادی بسیاری را توسط امیران لشکر اسلام به مجاهدین در راه حق ارائه می‌دادند و در آخرین خطبه نماز جمع‌های که در روز ۶۱/۸/۱۱، یعنی دقایقی قبل از شهادت ایراد می‌کنند می‌فرمایند: "الحمد لله نیروی اسلام بالاترین نیروهاست و نشان دادید که با نیروی الله و گفتن الله‌اکبر بر همه مشکلات فائق خواهید آمد، انتم الاعلون ان کتتم مؤمنین" عراقی که در کمال قدرت نیروی زمینی بود، به‌خصوص از جهت تجهیزآتش، با آن قدرت، همه را از بین بردید و نابودش کردید. بدانید که بر اسرائیل هم فائقید."

نگاه ایشان به مقوله ولایت فقیه چگونه بود؟

آن شهید بزرگوار در برابر رهبر و اطاعت از مقام ولایت، تسلیم بود. ایشان که آثار ایمان به غیب و ولایت اولیا خداوند در همه شئون فردی، اجتماعی و سیاسی‌اش مشاهده می‌گردید، به مسئله رهبری و ولایت فقیه اعتقاد کامل داشت و در برابر امر و نهی و خواست امام بزرگوار تسلیم بود. توطئه منافقین را در تضعیف ولایت فقیه قبل از همه احساس می‌کرد و با کمال قدرت به مقابله با آن برمی‌خاست، از کبان روحانیت مبارز و متعهد دفاع می‌کرد، مردم را از دو دستگی و افتراق برحذر می‌داشت، مقتضیات زمان را به‌خوبی درک و برای هر دردی، درمانی مناسب ارائه می‌کرد، از بنیان‌گذار جمهوری اسلامی با تعبیر "زعیم عالی‌قدر جهان اسلام"، "قائد بزرگوار و نائب حضرت بقیه‌الله ارواحنا فداه" یاد می‌کرد و نصرت و پیروزی ملت را موهون انفاش قدسیه و دعا‌های نیمه‌شب آن جناب می‌دانست و پیوسته مردم را به پیروی از رهبری و تقویت ولایت فقیه دعوت می‌کرد. در جملات پایانی آخرین خطبه‌های نماز جمعه روز ۶۱/۸/۱۱، لحظاتی قبل از رسیدن به فوز شهادت، خطاب به مردم می‌فرمایند: «پشتیبانی کامل از فرمان امام برای همه ضرورت دارد، همه ما یک جهت می‌گوئیم: فرمان، توسل است ای امام بزرگوار. آنچه را تو دستور می‌دهی، دستورات تو را بر سر می‌گذاریم و با جان و دل فرمانت را اطاعت می‌کنیم...» و خطبه را با دعا برای امام امت، پیروزی رزمندگان و نابودی دشمنان به‌خصوص آمریکا و صدام به پایان می‌رساند و پس از ادای نماز جمعه بلافاصله همانند مولایش امیرالمؤمنین(ع) در خانه خداوند به فوز شهادت ناآل می‌شود و به شهادی راه حق و فضیلت می‌پیوندد.

آیا از نقش آیت‌الله صدوقی در تدوین قانون اساسی و اضافه نمودن جایگاه ولایت فقیه در آن نیز نکاتی در خاطر دارید؟

پس از پیروزی انقلاب و تشکیل مجلس خبرگان قانون اساسی، ایشان از استان یزد به مجلس خبرگان راه یافتند و در تدوین قانون اساسی و تثبیت اصل ولایت فقیه و مقابله با غرب زده‌ها و لیبرال‌ها بسیار نقش موثری را ایفا نمودند. بر همین اساس نهضت آزادی و رئیس جمهور مخلص و فراری بنی‌صدر از موضع‌گیری قاطع شهید وحشت زیادی احساس می‌کردند و با کمترین حرکت برای پیاده‌کردن مقاصدشان با برخورد جدی و عملی شهید روبرو می‌شدند و بساطشان را بر می‌چیدند.

مواجهه ایشان با جریان‌های ضدانقلاب چگونه بود؟

شهید صدوقی شاید یکی از اولین شخصیت‌هایی بودند که توانستند سراب را از آب و سره را از ناسره جدا و به ملت معرفی کنند. شناسخت خطوط التقاطی و ملی‌گرایان کم‌مایه و غرب‌زده و مقابله با آنها از این جمله بود. موضع‌گیری‌های صریح و بی‌پرده ایشان با نهضت آزادی و لیبرال‌ها زبانزد خاص و عام است. بنی‌صدر در همه مراکز استان‌ها دفاتری را افتتاح کرده بود، ولی از نقاطی که دفتر بنی‌صدر فراری و تشکیلات او نتوانستند جای پای داشته باشند، استان یزد بود. شهید به‌محض اطلاع از تأسیس دفتر در استان یزد دستور دادند به فاصله بسیار کوتاهی آثار آن محو شود و چنین شد



خاص، مردم را با بیان‌شان به وظایف خود آشنا می‌ساختند. در فن نویسندگی مهارت کاملی داشتند، آن هم قلمی که مدادش برتر از خون شهیدان بود. هرگاه نویسنده‌ای به خاطر ناآگاهی و یا از روی غرض به معارف اسلامی حمله می‌کرد و یا مطالب دینی را منحرف می‌نمود یا قلمی روبرو می‌شد که چون سیل خروشان، خار و خاشاک بافته هایش را نابود می‌کرد و حق را به جای آن می‌نشانید.

از ارتباط آیت‌الله صدوقی با حضرت امام نکاتی را ذکر کنید.

شهید محراب بیش از چهار سال سابقه دوستی و هم‌نشینی با بنیان‌گذار جمهوری اسلامی را داشتند. بر اساس این سابقه آشنایی با حضرت امام(ره)، همراهی شهید صدوقی با ایشان در همه مراحل مبارزاتی مشهود است. ایشان از همان آغاز نهضت در سال ۱۳۴۱ وارد میدان مبارزه شدند. در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ از اولین علما بلاد بودند که به‌خاطر دستگیری امام از یزد به تهران هجرت و در مجمع بزرگ علما و مراجع شرکت کردند و این تلاش به‌انحاء مختلف تا پیروزی انقلاب ادامه پیدا کرد. بیانیه‌ها، موضع‌گیری‌ها و روش‌نگری‌های حضرت آیت‌الله صدوقی، علاوه بر اینکه در آماده‌سازی مردم شهیدپرور استان یزد مؤثر بود، موجی را در سراسر کشور ایجاد و روحیه مقاومت و ایثار را در همگان زنده و نقشه شوم دشمنان و توطئه منافقان را خشتی می‌کرد. در این زمینه حدود دویست بیانیه و تلگرام (غیر از سخنرانی و خطبه) از ناحیه آن شهید مجاهد در طول چهار سال به‌جای مانده است. نقش ایشان در پیروزی انقلاب در بهمن ۱۳۵۷ و قیام مردم یزد بر کسی پوشیده نیست و در کتاب‌ها و مقالات به ثبت رسیده است.

از فعالیت‌های شهید صدوقی در دوران پس از انقلاب چه خاطراتی دارید؟

پس از انقلاب نیز آمادگی ایشان برای دفاع مقدس، حمایت از رزمندگان و نیروهای مخلص بسیار برجسته بود. هنگامی که جنگ بعث عراق و استکبار جهانی به انقلاب و ملت عزیز ایران تحمیل شد، شخصیت شهید ما در زمره اولین چهره‌هایی بود که روحیه مقاومت و پیروزی را در ملت تقویت و در تاریخ ۵۹/۷/۲ بیانیه‌ای کوتاه و کوبنده را صادر و مردم را به توسل به خداوند دعوت کرد. این اطلاعیه با جمله: "بسم الله قاصم الجابرین، الاسلام یعلو و لا یعلی علیه" شروع و به جمله «... بدانید خدایتان یار و نگهبان خواهد بود، ناراحتی به خود راه ندهید و خدا را فراموش نکنید» ختم می‌شود. در دوره دفاع مقدس تا آن زمان که در قید حیات بودند، با همه وجود سپاه اسلامی را پشتیبانی و روحیه آنان را تقویت می‌کردند. در عملیات حساسی که علیه دشمنان بعثی آغاز می‌شد، این





• درآمد

یکی از جلوه‌های حیرت‌انگیز جریان‌شناسی شهید صدوقی، وقوف بر ماهیت جدائی دین از سیاست ملیون و خیانت‌های پنهان و آشکار بنی‌صدر و جریان نفاق بود. ایشان از همان ابتدا سرسختانه در این باره موضع‌گیری کردند و از سرزنش دوست و دشمن نهراسیدند، به همین دلیل منافقین هرگز نتوانستند در یزد به فعالیت‌های آشکار و گسترده بپردازند. در این گفتگو به بازبینی دیگر باره جریان نفاق از نگاه شهید صدوقی پرداخته شده است.

«شهید صدوقی و جریان نفاق» در گفت و شنود شاهد یاران با حجت الاسلام و المسلمین مرتضی ادیب‌یزدی

از ابتدا به خیانت بنی‌صدر واقف بودند...

سرنوشت انقلاب را رقم بزنند، در زندان‌ها بودند و برجسته‌ترین روحانی که می‌توانست انقلاب را در مراتب مختلف، مدیریت و کنترل کند، آیت‌الله صدوقی بودند. آیت‌الله صدوقی به جهت وجه مردمی‌شان و اینکه در دل‌های مردم جا داشتند و از طرفی خودشان دردکشیده بودند، در نتیجه حفظ سلامتی و دماء مردم و دقت روی اعراض و حیثیات و آبروی مردم برایشان مهم بود و از طرفی قصد داشتند که مبنیات امام عظیم‌الشان را جلو ببرند و پیروزی انقلاب را تسریع بکنند و دوست داشتند غده سرطانی حکومت منحوس شاهنشاهی از کشور کنده شود و مملکت آماده پذیرش روح خدا شود. این دو انگیزه علی‌الظاهر متغایر است. مگر می‌شود که انسان هم انقلابی و هم به فکر دماء مردم باشد؟ هنر آیت‌الله صدوقی این بود که در مدیریتشان آن‌چنان زاویه‌گیری و حرکت می‌کردند که اتفاقاً به هر دو هدف نائل می‌شدند. مردم برای ایشان بسیار عزیز بودند و معتقد بودند که خون مردم به هر قیمتی باید حفظ شود، اما در عین حال انقلاب عزیزتر بود و باید انقلاب پیشروی می‌کرد. سر کار ایشان این بود که خودشان همیشه جلودار بودند. من به خاطر دارم در ۱۰ فروردین سال ۱۳۵۷ که سالروز یزد محسوب می‌شود و به حق هم همین‌طور است، در محضر آیت‌الله صدوقی در مسجد حظیره بودم. بنده با عده‌ای از دوستانم از زارچ آمده بودیم و می‌دانستیم که روز ۱۰ فروردین روز عادی نیست. با یکی از علمای زارچ به نام مرحوم حاج شیخ غلام‌رضا طاهری زارچی - که از علمای زاهد و متدین یزد بود و چندی پیش به رحمت خدا رفت - به یزد و سپس به حظیره آمدیم و در آنجا به سخنرانی جالب و کوبنده آقای راشد یزدی گوش دادیم. به یاد دارم محور فرمایش‌های ایشان درباره «من یحکم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون، فاولئك هم الفاسقون، فاولئك هم الکافرون» بود. آن زمان گفتن تکبیر هنوز رسم نبود و وقتی مردم از صحبت‌های ایشان لذت می‌بردند می‌گفتند، صحیح است، صحیح است و به این ترتیب مردم فرمایش‌های جناب آقای راشد را تأیید می‌کردند. بعد از اتمام صحبت‌های آقای راشد، آیت‌الله صدوقی به حیاط حظیره آمدند و روی سکونی که در حیاط قرار دارد و به شبستان منتهی می‌شود، نشستند و عده‌ای از علمای یزد دورشان را گرفتند. من هم آن زمان دانشجو بودم و هنوز لباس روحانیت بر تن نمی‌کردم و کت و شلوار می‌پوشیدم. در محضر مبارک آیت‌الله صدوقی نشستم. آیت‌الله صدوقی صدای تیراندازی را شنیدند و بسیار ناراحت شدند و گفتند که امیدواریم به حداقل خسارت برسیم. آن روز

در عین حال هم مبارزات را به‌خوبی پیش می‌بردند؟ من ابتدا نکته‌ای را می‌گویم و بعد در خصوص موضع‌گیری‌های ایشان و خاطراتی که از ایشان بعد از پیروزی انقلاب به یاد دارم برایتان می‌گویم. بنده نکاتی از ایشان می‌دانم که شاید جانی نگفته باشم و در حال حاضر به برکت وجود شما عنوان می‌کنم. آیت‌الله صدوقی مدیریت حکیمانه‌ای داشتند. حکمت در یک کلمه یعنی مدیریت الهی و یکی از اسامی خداوند است. حکیم زمانی که به انسان اطلاق می‌شود آن شخص کسی است که جوانب و اطراف یک مسئله را به‌خوبی ملاحظه و بررسی کند. حکیم کسی است که از حداقل خسارات، حداکثر بهره را ببرد. حکیم کسی است که از فرصت‌های از دست رفته و سوخته،

آیت‌الله صدوقی مدیریت حکیمانه‌ای داشتند. حکیم کسی است که گذشته را چراغ راه آینده قرار دهد و فرصت‌سوزی را به فرصت‌سازی تبدیل کند. حکیم کسی است که در هر موقع و موضعی بداند که چه کار باید بکند و بالحق تمامی این مراتب به‌طور عجیبی در مدیریت آیت‌الله صدوقی به احسن وجه ملاحظه می‌شود و من ایشان را مدیر درجه اول و حکیم در سرپرستی و جهت‌دهی انقلاب اسلامی در مجامع مؤمنین و انقلابیون می‌دانم.

فرصت‌های متعالی، پیش‌رونده و پیش‌رو بسازد. حکیم کسی است که گذشته را چراغ راه آینده قرار دهد و فرصت‌سوزی را به فرصت‌سازی تبدیل کند. حکیم کسی است که در هر موقع و موضعی بداند که چه کار باید بکند و بالحق تمامی این مراتب به‌طور عجیبی در مدیریت آیت‌الله صدوقی به احسن وجه ملاحظه می‌شود و من ایشان را مدیر درجه اول و حکیم در سرپرستی و جهت‌دهی انقلاب اسلامی در مجامع مؤمنین و انقلابیون می‌دانم. آن زمان امام در کشور حضور نداشتند و در عراق بودند. روحانیون عظیم‌الشانی که مدیریت آنها می‌توانست

اولین بار کجا و چگونه با آیت‌الله صدوقی آشنا شدید؟ از آن جایی که ما از طرف مرحوم پدرم، حاج شیخ علی‌اکبر ادیب‌یزدی، اهل یکی از شهرهای اطراف یزد به نام زارچ هستیم و آیت‌الله صدوقی از دوستان پدرم بودند؛ در محیط خانواده ما که محیطی روحانی بود، خود به خود از ابتدای طفولیت، نام مبارک آیت‌الله صدوقی به عنوان روحانی برجسته، ارجمند، فهیم، فاضل، زحمت کشیده و استاددیده و گاهی هم به عنوان مقسم شهریه حضرت آیت‌الله بروجرودی و انسانی فرهیخته، دوست‌داشتنی، گرم، صمیمی و درداشنا در ذهن ما نقش بسته بود و همیشه آرزوی دیدن این روحانی را از سنین کودکی داشتم. چون ما در سنین کودکی پدر را از دست دادیم، بعد از رحلت مرحوم پدرم خود به خود ارتباط ما با بیت آیت‌الله صدوقی محدودتر شد، تا اینکه یکی دو سال پیش از انقلاب اسلامی و بعد از واقعه جانگداز ارتحال مرحوم مصطفی خمینی، التهابی در کشور و در میان جوانان مؤمن و انقلابی پیش آمد که منجر به پیروزی انقلاب شد و این التهاب و حرکت عظیم و موج سازنده‌ای که به وجود آمد، در قسمت‌های جنوب و مرکزی کشور توسط آیت‌الله صدوقی کنترل، اداره، خط‌دهی و جهت‌دهی می‌شد. آن زمان من سال‌های اول دانشگاه بودم و خود به خود جاذبه آیت‌الله صدوقی مرا به طرف ایشان کشاند و وقتی آیت‌الله صدوقی متوجه شدند که من فرزند حاج شیخ علی‌اکبر ادیب‌یزدی هستم، خیلی به من محبت می‌کردند و اعتماد داشتند. قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ارتباط من با ایشان گسترده و جدی شد تا جایی که آیت‌الله صدوقی بسیاری از اطلاعات و اخباری را که درباره تحولات شهرستان‌ها به ایشان می‌دادم، می‌پذیرفتند و حتی به خاطر دارم یک بار بر مبنای گزارش‌هایی که به محضر مبارکشان تقدیم کردم، ایشان بر همان اساس اطلاعاتی را صادر و در متن آن اطلاعیه، جنایات دهم‌شانه عمال رژیم را محکوم کردند. از آن به بعد ارتباط من با ایشان جدی شد و در بسیاری از مسائل خدمتشان می‌رسیدم و از فیض وجود مبارکشان بهره‌مند می‌شدم.

آیت‌الله صدوقی در اداره شهر یزد و جلوگیری از بروز بحران‌های غیرقابل کنترل مثل شهادت مردم جلوگیری می‌کردند و از طرفی مسائل را پیش می‌بردند. به‌طور مثال در ماجرای ۱۰ فروردین سال ۱۳۵۷، ایشان طوری ماجرا را مدیریت کردند که هم مانع از به شهادت رسیدن عده زیادی از مردم شدند و هم حرکت را به‌خوبی پیش بردند. چگونه آیت‌الله صدوقی هم به حفظ دماء مسلمین توجه می‌کردند و



مردم شعار می‌دادند: زننده و جاوید باد راه شهیدان ما. جمعیت انبوهی بود و یگان‌های ژاندارمری اطراف حظیره مستقر شده بودند و برخی از آنها هم قراول رفته و تفنگ‌ها را به سمت مردم نشانه گرفته بودند. آیت‌الله صدوقی وقتی به جلوی در خروجی مسجد حظیره رسیدند، دکمه قبايشان را باز کردند و با همان لهجه زیبایی یزدی فریاد زدند: «می‌خواهید بزنید، بزنید.» آن‌چنان گفتند، بزنید که افراد زیادی گریه کردند. (هرگاه یاد این صحنه می‌افتم، منقلب می‌شوم) که این شخصیت بزرگ الهی در راه هدف انقلاب و امام عزیز جان بر کف است. حتی به خاطر دارم که یکی از سربازهای ژاندارمری قراول رفت به سینه آقا و حتی دستش را هم روی ماشه گذاشت که در همان لحظه یکی از افسران ژاندارمری دويد و به بازوی آن سرباز زد و او را هل داد و گفت: «احمق چه کار می‌کنی؟» سرباز گفت: «خودش می‌گوید بزنید.» آن افسر گفت: «می‌دانی که اگر برای آیت‌الله صدوقی اتفاقی بیفتد، چه انقلابی در کشور ایجاد می‌شود؟ دست را جمع کن.» ما خیلی ترسیدیم. آیت‌الله صدوقی از قبل از پیروزی انقلاب هم آمادگی کامل برای شهادت داشتند. حتی روز شهادتشان اگر خطبه آخرین نماز جمعه ایشان را گوش کنیم، خواهیم دید که آیت‌الله صدوقی آن روز گفتند: «ما را از مرگ می‌ترسانید؟ مرغابی را از آب می‌ترسانید؟ ما آماده‌ایم. ما را بزنید.» سرانجام هم همان روز یک منافق شقی، ملای ما را به شهادت رساند. جوانان انقلابی آن روز وقتی چنین پیرمردی و چنین شجاعت، نورانیت، رشادت و عظمت و حضور در صحنه‌ای را در ایشان می‌دیدند، خود به خود شیفته و مشتاق آیت‌الله صدوقی می‌شدند. فلذا عده‌ای از انقلابیون عزیز و عظیم دور خورشید وجود ایشان را گرفته بودند و از نور وجودشان بهره می‌بردند و خط می‌گرفتند و استفاده‌های شایانی می‌بردند. از نگارش و صدور اعلامیه‌ها توسط ایشان خاطره‌ای دارید؟

تمام اطلاعیه‌هایی که ایشان در یزد صادر می‌کردند خودشان می‌نوشتند. یک روز وارد منزلشان شدم و دیدم ایشان اشعاری را در هزل و هجو شاه می‌نویسند و گفتند: «نظر من این است که این شعرها را علیه شاه در میان مردم پخش کنیم.» ایشان این اشعار را تنظیم می‌کردند و ما بلافاصله آنها را از مردم کوچه و بازار می‌شنیدیم. مردم در واقع با این اشعار طاعوت زمان را می‌شناختند. نوع مدیریت و حضور ایشان به گونه‌ای بود که خود به خود دماء مردم حفظ می‌شد. وقتی ایشان سینه‌شان را بساز می‌کردند و می‌گفتند بزن و دشمن جرئت تیراندازی نداشت، همین مسئله باعث حفظ دماء مردم می‌شد. ایشان نشان می‌دادند که شما هر کس را بزنید، انگار آیت‌الله صدوقی را زده‌اید، فلذا این بزرگان با نوع حضورشان در صحنه، مراتب شرمندگی نیروهای مهاجم و نیروهای شاه را فراهم می‌کردند و هیچ‌گاه جرئت تیراندازی پیدا نمی‌کردند. چون آیت‌الله صدوقی خودشان سینه مبارکشان را در مقابل نیروها باز می‌کردند. به این طریق خسارات را به حداقل می‌رساندند و از طرفی دیگر در کمال قاطعیت اهداف انقلاب را پیش می‌بردند.

اشاره‌ای به اطلاعیه‌ها و اعلامیه‌های آیت‌الله صدوقی کردید. اطلاعیه‌ها و نامه‌های ایشان در بسیاری از اوقات، بسیار برنده بود و گاهی اوقات هم ملایم. یکی از اطلاعیه‌های ایشان خطاب به آموزگار نوشته شده بود. اطلاعیه ایشان در خطاب به علمای نجف در مورد حمایت از امام هم یکی دیگر از اطلاعیه‌های ایشان است. آیا خاطره خاصی از این اعلامیه‌ها

و اطلاعیه‌ها دارید؟ چه زمانی ایشان تصمیم می‌گرفتند که اطلاعیه بنویسند؟

آیت‌الله صدوقی ذوالابعد بودند. بیان جذابی داشتند و عالم همه فن حریفی بودند. خود به خود در کتابت هم قوی بودند. گاهی اوقات نکاتی را در ذیل اعلامیه تذکر می‌دادند که منحصر به فرد بود. اطلاعیه‌هایی که در خصوص کمک و تأیید حضرت امام صادر می‌کردند، بسیار جذاب و قاطع بودند. من شاهد نامه‌هایی بودم که ایشان بعد از پیروزی انقلاب آن‌ها را به من می‌دادند و می‌گفتند که به دست که برسانم. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، همان‌طور که می‌دانید اولین رئیس جمهور

کشور بنی‌صدر بود و بنی‌صدر مورد تأیید آیت‌الله صدوقی نبود؛ در حالی که بنی‌صدر در یزد بسیار تبلیغ کرده بود و به خاطر دارم روی در و دیوار شهر یزد، تبلیغات بنی‌صدر زیاد دیده می‌شد. یک بار که خدمت آیت‌الله صدوقی رفتم از ایشان پرسیدم که ما به چه کسی رأی بدهیم. آیت‌الله صدوقی گفتند: «نظر من با آقای حبیبی است.» من هم فهمیدم که به آقای حبیبی باید رأی بدهم. بعد از مدتی آیت‌الله صدوقی مرا خواستند و نامه‌ای را که برای موسوی گرمارودی - مشاور مطبوعاتی بنی‌صدر - نوشته بودند، به من دادند. آیت‌الله صدوقی در آن نامه نوشته بودند: «جناب آقای موسوی گرمارودی! من تا زمانی که گمان می‌کردم بنی‌صدر دلسوز امام و انقلاب است، موافق بودم که شما مشاور مطبوعاتی این مرد باشید، ولی الان که ملاحظه می‌کنم بنی‌صدر از جاده مستقیم منحرف شده است و دست در دست منافقین داده است و خودش هم در شمار منافقین قرار گرفته است، هر نوع ادامه همکاری با ایشان را جایز نمی‌دانم و شما هر چه سریع‌تر دامان خود را از آلودگی نزدیکی به بنی‌صدر و مشاوره ایشان پاک کنید و به جای اصلی‌تان که در شمار یاران امام عزیز بودید، برگردید.» آیت‌الله صدوقی نامه را بسیار جالب نوشتند و به من گفتند که نامه را به آقای موسوی گرمارودی برسان. نامه در بسته بود و من به آیت‌الله صدوقی گفتم: «اجازه بدهید که از این نامه فتوکپی بگیرم.» اما ایشان گفتند: «نه، نگیرد تا این یک سند محرمانه باقی بماند.» دفتر آقای موسوی گرمارودی را پیدا

تمام اطلاعیه‌هایی که ایشان در یزد صادر می‌کردند خودشان می‌نوشتند. یک روز وارد منزلشان شدم و دیدم ایشان اشعاری را در هزل و هجو شاه می‌نویسند و گفتند: «نظر من این است که این شعرها را علیه شاه در میان مردم پخش کنیم.» ایشان این اشعار را تنظیم می‌کردند و ما بلافاصله آنها را از مردم کوچه و بازار می‌شنیدیم. مردم در واقع با این اشعار طاعوت زمان را می‌شناختند. نوع مدیریت و حضور ایشان به گونه‌ای بود که خود به خود دماء مردم حفظ می‌شد. وقتی ایشان سینه‌شان را بساز می‌کردند و می‌گفتند بزن و دشمن جرئت تیراندازی نداشت، همین مسئله باعث حفظ دماء مردم می‌شد. ایشان نشان می‌دادند که شما هر کس را بزنید، انگار آیت‌الله صدوقی را زده‌اید، فلذا این بزرگان با نوع حضورشان در صحنه، مراتب شرمندگی نیروهای مهاجم و نیروهای شاه را فراهم می‌کردند و هیچ‌گاه جرئت تیراندازی پیدا نمی‌کردند. چون آیت‌الله صدوقی خودشان سینه مبارکشان را در مقابل نیروها باز می‌کردند. به این طریق خسارات را به حداقل می‌رساندند و از طرفی دیگر در کمال قاطعیت اهداف انقلاب را پیش می‌بردند.

کردم و نامه را خدمت ایشان دادم. آقای موسوی گرمارودی پرسید: «نامه کیست؟» به محض اینکه گفتم نامه از طرف آیت‌الله صدوقی است، بلافاصله نامه را بوسید و بر چشم گذاشت و گفت: «آیت‌الله صدوقی نور چشم ما هستند و من حتماً این نامه را با کمال دقت پیگیری می‌کنم.» البته آقای موسوی گرمارودی نکاتی را هم به من گفت که ممکن است راضی نباشد و از این رو نمی‌گویم. بعد هم به فرمایش آیت‌الله صدوقی عمل کردند. نظر آیت‌الله صدوقی در باره تسخیر لانه جاسوسی چه بود؟ یک بار در انقلاب دوم، یعنی در ماجرای تسخیر لانه جاسوسی، محضر مبارک آیت‌الله صدوقی مشرف و ظر ایشان را درباره این ماجرا جويا شدم و متوجه شدم که ایشان بسیار از این ماجرا خوشحال و به شدت مؤید حرکت دانشجویان خط امام هستند. البته کمی هم ناراحت بودند. پرسیدم: «چرا ناراحتید؟» گفتند: «بازرگان و تشکیلاتش با این ماجرا مخالفت کرده

است، در حالی که امام به شدت از این ماجرا دفاع کردند. من صحبت‌هایی از بازرگان شنیده‌ام. حتی به دیدار من آمد، ولی وقتی به تهران بازگشت، حرف‌های جسارت‌آمیزی به من گفت. می‌خواهم اطلاعیه‌ای در مورد تأیید دانشجویان پیرو خط امام بدهم. فقط این اطلاعیه باید در رادیو خوانده شود.» من هم به آیت‌الله صدوقی گفتم، قول می‌دهم که اطلاعیه شما در رادیو خوانده شود. هر امری که بفرمائید ما پیگیری خواهیم کرد. آیت‌الله صدوقی اطلاعیه بسیار کوبنده‌ای در جهت تأیید حرکت دانشجویان پیرو خط امام و تسخیر لانه جاسوسی نوشتند. نامه را به من دادند و به تهران آمدم. دوستان من که آن زمان در رادیو فعالیت داشتند، بسیار محبت کردند و اعلامیه آیت‌الله صدوقی در صدر اخبار آن شب در رادیو خوانده شد. وقتی دوباره خدمت آیت‌الله صدوقی رفتم، ایشان بسیار تشکر کردند و گفتند: «دوست دارم حزب‌اللهی‌ها مثل تو زرنگ باشند. وقتی نامه من در رادیو خوانده شد، پیش خودم گفتم، آفرین آقای ادیب.» آیت‌الله صدوقی بسیار خوشحال بودند که نامه‌شان در رادیو خوانده شد، چون در آن روز تشکیلات بازرگان و دوستان بنی‌صدر در تمام ارکان کشور حضور داشتند و به همین دلیل آیت‌الله صدوقی باورشان نمی‌شد که این نامه در رادیو خوانده شود. خلاصه آیت‌الله صدوقی بسیار به من محبت کردند و من شیرینی شادمانی آیت‌الله صدوقی را هرگز فراموش نمی‌کنم.

آیا شما در جریان نامه‌ها و اعلامیه‌های قبل از انقلاب آیت‌الله صدوقی بودید؟

در هر صورت رفت و آمد و آشنائی من با آیت‌الله صدوقی که شهید عالی‌قدر محراب بودند، تقریباً از یک سال و نیم قبل از پیروزی انقلاب شدت گرفت و من در جریان بسیاری از کارهای ایشان قرار می‌گرفتم. نامه سرگشاده آیت‌الله صدوقی به آموزگار در میان مردم، دانشجویان و طلاب انقلابی بسیار مشهور بود و نقطه عطفی در بیان جنایات رژیم سفاک پهلوی محسوب می‌شد. این نامه می‌توانست به عنوان سند تحریک‌کننده ملت ایران برای پیشبرد اهداف انقلابی باشد، همچنین مشوق ملت ایران در جهت اضمحلال حکومت پهلوی به حساب آید. نقاطی مثل تهران، قم و مشهد بسیار سریع با اخبار انقلاب ارتباط برقرار می‌کردند؛ اما بخش‌های مرکزی و جنوب کشور از جمله قسمت‌های جنوبی استان فارس، استان‌های بوشهر، سیستان و بلوچستان، کرمان و یزد جزو نقاط دورافتاده محسوب می‌شدند و فاصله‌شان با مرکز باعث می‌شد که دیرتر از سایر مناطق ایران در جریان اخبار انقلاب قرار گیرند، ولی به برکت وجود آیت‌الله صدوقی و حرکت‌های انقلابی ایشان، کار به جایی رسید که صفحات جنوبی کشور از سایر نقاط کشور جهت پیوستن به صفوف انقلاب عقب نیفتند و حتی بعضی مواقع از سایر مناطق کشور جلوتر هم بودند.

به نظر شما احاطه اطلاعاتی شهید صدوقی به چه دلایلی بود؟

انسجام اطلاعاتی که آیت‌الله صدوقی داشتند به چند جهت بود: (۱) آیت‌الله صدوقی منبع تأمین‌کننده بسیاری از علمای تبعیدی بودند، یعنی هر عالمی که توسط ساواک یا دادگاه شاه ملعون تبعید می‌شد، یکی از اولین کسانی که در جریان تبعید قرار می‌گرفت، آیت‌الله صدوقی بودند. ایشان خودشان به شخصه مسائل تبعیدی‌ها را پیگیری و به وضعیت خانواده‌هایشان رسیدگی می‌کردند، مخصوصاً اگر عالمی به نقاط دورافتاده تبعید می‌شد، آیت‌الله صدوقی برنمی‌تافتند و بی‌تفاوت از کنار قضیه نمی‌گذشتند؛ از این رو ایشان لیستی از تبعیدی‌ها در اختیارشان بود، چون از طرفی باید وضعیت تبعیدی‌ها و از طرفی وضعیت خانواده آنها را بررسی می‌کردند و چون ایشان شعور اقتصادی بالائی داشتند، دست و بالشان از نظر مالی باز بود. به خاطر بساطت و وسعت نظرشان بود که در میان علما به بسط اقتصادی شهرت داشتند. یادم هست که آیت‌الله اشرفی اصفهانی که در کرمانشاه بودند، می‌گفتند: «ما هر وقت کم می‌آوریم به آیت‌الله صدوقی مراجعه می‌کنیم و هنوز حرف از دهانمان خارج نشده است که ایشان نیازهای ما را تأمین می‌کنند. هر وقت ما از ایشان چیزی خواستیم، چندین برابر آنچه که گفتیم برآیمان فرستاده‌اند.» واقعا آیت‌الله صدوقی از این جهت ممتاز بودند و ما کسی را نداشتیم که به اندازه ایشان دستشان باز باشد و این به خاطر نظر بلندشان بود که از زاویه بسیار مناسبی واقعیات جامعه، زندگی و مبارزات را می‌دیدند. از طرفی چون دست بازی داشتند، لیست تبعیدی‌ها را همیشه داشتند و در جریان شرایط آنها بودند. (۲) آیت‌الله صدوقی همیشه آغوش مبارکشان به سمت طلبه‌ها باز بود و پناه طلبه‌ها بودند و برای حل مسائل سربازی و سایر مشکلاتشان به آیت‌الله صدوقی مراجعه می‌کردند و حتی اگر

داشتیم بزرگداشتی برای شهدای فدائیان اسلام، سید مجتبی نواب صفوی و یارانشان برگزار کنیم، خوشبختانه جو آزادی بود. من نزد آیت‌الله صدوقی رفتم، ایشان را زیارت کردم و چشمم به جمالشان روشن شد و به ایشان گفتم: «قصد داریم برای آقای نواب صفوی مراسم بزرگداشت برگزار کنیم.» ایشان بسیار خوشحال شدند و گفتند: «من هم می‌خواهم در این کار مشارکت کنم.» آن روز ایشان مبلغی را که کل مراسم را می‌توانستیم با آن راه بیندازیم در پاکتی به من دادند و گفتند: «این را خرج مراسم بزرگداشت مرحوم نواب صفوی کنید.» من هم پول را به تهران خدمت حاج آقا سید محمدعلی میردامادی که از فدائیان اسلام بودند، بردم و مراسم بزرگداشت مفصلی برگزار شد.

ایا آیت‌الله صدوقی از ارتباطشان با مرحوم نواب صفوی مطلبی به شما نگفتند.

آیت‌الله صدوقی نواب صفوی را بسیار دوست داشتند و می‌گفتند که مرحوم نواب صفوی در روحیه‌شان بسیار اثر گذار بوده است. آیت‌الله صدوقی نواب را دیده بودند و از نواب نکات بسیار مثبتی را نقل می‌کردند و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی چند مرتبه با دوستان فدائیان اسلام به محضر مبارک آیت‌الله صدوقی رفتم. با اینکه چشمشان را عمل کرده بودند و در بستر بیماری بودند، اما وقتی متوجه شدند که فدائیان اسلام آمده‌اند، می‌خواهند ایشان را ملاقات کنند، لطف کردند و در جماران به ما اجازه دادند نزدشان برویم. آن روز بسیار به یاد ماندنی بود چون آیت‌الله صدوقی با روحیه باز فدائیان اسلام را تحویل گرفتند و درباره مرحوم نواب صفوی نکات جالبی برایشان گفتند و هر سال در روز ۲۷ دی از من می‌پرسیدند: «برای مرحوم نواب صفوی چه کاری می‌خواهید انجام دهید؟» و مرتباً مسائل را پیگیری می‌کردند و در طول دو، سه سال بعد از پیروزی انقلاب که آیت‌الله صدوقی در قید حیات بودند، به ما می‌گفتند که هر کاری برای نواب صفوی می‌خواهید انجام دهید من هم با شما همکاری می‌کنم و ما هم برای مرحوم نواب صفوی برنامه مفصلی برگزار می‌کردیم و کمک‌های آیت‌الله صدوقی باعث می‌شد تا ما با روحیه و انگیزه بیشتری به برگزاری مراسم بزرگداشت نواب صفوی و فدائیان اسلام بپردازیم.

در ماجرای بنی‌صدر آیا از نوع مواجهه آیت‌الله صدوقی در مراحل مختلف با بنی‌صدر چیزی به یاد دارید؟

بله، آیت‌الله صدوقی بسیار مواظب بودند که جلوتر از امام حرکت نکنند و حفظ مرزهای شخصیت امام عظیم‌الشان و بزرگوار اصلی بود که روحانیون اصیل کاملاً به آن اعتقاد داشتند و این نکته جالب و مهمی است. با وجود اینکه مراتب خیانت بنی‌صدر به آیت‌الله صدوقی ثابت شده بود و مظلومیت آیت‌الله دکتر بهشتی برایشان واضح و مبرهن بود؛ اما در عین حال امام برایشان بسیار مهم بود و این مسئله برای ما طلاب درس بزرگی بود و یاد گرفتیم که همیشه حرمت جلودار را حفظ کنیم و اجازه دهیم که اولین کلام از جانب جلودار صادر شود. رفتار آیت‌الله صدوقی با بنی‌صدر با در نظر گرفتن وجود امام، مرا به یاد رفتار ابوذر با دستگاه غاصب خلافت با وجود امیرالمؤمنین(ع) می‌اندازد. مقایسه زیبایی است و به نظر روح آیت‌الله صدوقی این مقایسه را به یاد من انداخته. ابوذر خوب می‌دانست که غاصبین خلافت چه می‌کنند؛ اما با وجود این، تمام نگاهش به مولایش امیرالمؤمنین(ع) بود تا ببیند ایشان چه می‌کنند. این مسئله مهمی است. آیت‌الله صدوقی ولایت امام امت را با تمام وجودشان قبول داشتند و با اینکه می‌دانستند بنی‌صدر خیانت می‌کند و جنایات زیادی را انجام می‌دهد، اما مراقب بودند تا در کلام و موضع‌گیری از امام جلو نیفتند. همه منتظر امام بودند. آیت‌الله بهشتی هم منتظر امام بودند و این مسئله ما را به یاد دعای زیارت جامع کبیره می‌اندازد. در این دعا آمده است: «مواظب باشیم که هرگز از اهل بیت جلو نیفتیم و هیچ وقت هم از آنها عقب نیفتیم ما باید همراهشان باشیم تا ببینیم چه می‌فرمایند، ولو استنباط ما صحیح باشد.» امام بزرگوار امت بر قله انقلاب ایستاده بودند و به تمام جهات بین‌المللی، تاریخی، اجتماعی و سیاسی غائله بنی‌صدر نگاه می‌کردند. آیت‌الله صدوقی این مسائل را به‌خوبی درک و رعایت می‌کردند و امروز برای ما اسوه و نمونه هستند. خیانت‌های بنی‌صدر بعد از شهادت دانشجویان خط امام در عملیات هویزه که در آن عملیات بیش از ۱۰۰ نفر از دانشجویان مظلوم، مخصوصاً سید احمد علم‌الهدی (رضوان‌الله تعالی

به خاطر بساطت و وسعت نظرشان بود که در میان علما به بسط اقتصادی شهرت داشتند. یادم هست که آیت‌الله اشرفی اصفهانی که در کرمانشاه بودند، می‌گفتند: «ما هروقت کم می‌آوریم به آیت‌الله صدوقی مراجعه می‌کنیم و هنوز حرف از دهانمان خارج نشده است که ایشان نیازهای ما را تأمین می‌کنند. هر وقت ما از ایشان چیزی خواستیم، چندین برابر آنچه که گفتیم برایشان فرستاده‌اند.»

بودند. قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، ایشان به من دستور دادند که یک ماه رمضان در مسجد ملاسماعیل به منبر بروم. با اینکه من لباس روحانیت به تن نداشتم، اما ایشان نسبت به من محبت بسیاری داشتند، عصرها در مسجد ملاسماعیل که امروزه نماز جمعه در این مسجد برگزار می‌شود و آیت‌الله صدوقی هم در همین مسجد به شهادت رسیدند، من به منبر می‌رفتم. به خاطر دارم شب ۱۳ یا ۱۴ ماه رمضان بود. ایشان مرا احضار کردند و من به منزل ایشان رفتم. آیت‌الله صدوقی گفتند: «آقای ادیب! صحبت‌هایتان خیلی تند است. کمی آرام‌تر صحبت کنید. می‌ترسم خدای نکرده اتفاقی برای مردم بیفتد.» تا این اندازه آیت‌الله صدوقی مسائل را کنترل می‌کردند و ما هم طبق فرمایش ایشان عمل و سعی می‌کردیم ایشان را راضی نگه داریم. آنچه که بیان ایشان را غلوت می‌بخشید و صحبت‌های ایشان را شیرین می‌کرد، لهجه بسیار زیبای یزدی ایشان و عمق مطالبی بود که می‌گفتند. غالباً فرمایش‌هایشان همراه با تحکم و آمریت نبود، بلکه همراه با مطایبه و ایجاد ارتباط با قلوب مردم بود. اگر شما زمزمه محبت را در گوش مردم بنوازید و ساعت‌ها هم برای مردم صحبت کنید مردم خسته نمی‌شوند. مردم آیت‌الله صدوقی را زبان گویای خواسته‌های فطری و قلبی خودشان می‌دیدند و می‌دانستند آنچه که آیت‌الله صدوقی می‌گویند همان چیزی است که مردم می‌خواهند و در نتیجه مردم خسته نمی‌شدند و ایشان هم با اختلاص و بزرگواری کلمات را ادا می‌کردند، لذا سخنانشان جذابیت بسیار زیادی برای مردم داشت. جالب است که با اینکه بیش از ۲۷ - ۲۸ سال است که از شهادت ایشان می‌گذرد، اگر نوار سخنرانی آیت‌الله صدوقی در رادیو و تلویزیون پخش شود، به هیچ وجه کسی خسته نمی‌شود، بلکه مردم بسیار لذت می‌برند.

شما اشاره‌ای به جریان بنی‌صدر کردید. قبل از اینکه وارد ماجرای بنی‌صدر شویم، اگر خاطره‌ای از روزهای پیروزی انقلاب دارید، برایشان بگویید:

روزهای پیروزی انقلاب، من در تهران بودم. وقتی ماجرای ۱۰ فروردین در یزد به اوج رسید و برای چهلم شهدای فروردین یزد خیلی از شهرها مراسم گرفتند، ما متفرق بودیم. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی من بیشتر با آیت‌الله صدوقی آشنا شدم.

کی به یزد بازگشتید؟
بعد از پیروزی انقلاب اسلامی. اولین سال پیروزی انقلاب قصد

یک طلبه از دورافتاده‌ترین نقاط هم از در وارد می‌شد، ایشان با تمام وجود او را تحویل می‌گرفتند و سعی می‌کردند که مشکل او را حل کنند. کسی که با مردم ارتباط قوی داشته باشد، همه چیز به او می‌رسد و از این طریق در مورد مسائل، فوراً اطلاعات به ایشان می‌رسید.

وقتی از نقاط عطف فعالیت ایشان یاد می‌شود، از مدیریت ایشان بر شهر و تعطیلی‌های شهر صحبت می‌شود و اگر ایشان می‌گفتند که همه اماکن باید تعطیل شود در فاصله کوتاهی همه شهر تعطیل می‌شد. چه مسئله‌ای باعث می‌شد که چنین سرعت عملی در اجرای فرمان‌های ایشان وجود داشته باشد؟

آیت‌الله صدوقی از اولین علمایی بودند که در کشور توانستند مسئولین مؤثر استان را کاملاً با هم هماهنگ کنند و از زمان اوج گرفتن شعله انقلاب در کشور، مسئولینی که در تهران تعیین می‌شدند، در استان‌ها نفوذی نداشتند، چون مردم از آنها حرف شنوی نداشتند. در حالی که متقابلاً از آیت‌الله صدوقی کاملاً حرف شنوی داشتند. نه فقط استان یزد، بلکه سایر استان‌های اطراف یزد هم منتظر بودند تا ببینند آیت‌الله صدوقی چه دستوری می‌دهند. آیت‌الله صدوقی منتظر بودند که در درجه اول از جانب امام دستوری دریافت کنند و مینبات مبارک امام را سرلوحه اهداف خودشان قرار دهند و با هماهنگی با خواسته‌ها و نظرات امام، بلافاصله آنچه را که به مصلحت انقلاب بود و آنچه را که می‌توانست رژیم شاه را خلع ید و طرفداران امام را تقویت کند به کار می‌پسندند. ایشان همیشه قصد داشتند که در شهر انسجام ایجاد کنند و همه مردم منتظر فرمانشان بودند. تا آیت‌الله صدوقی می‌گفتند: اعتصاب، تمام استان‌های همجوار استان یزد در تب و تاب اعتصاب بودند و تا ایشان می‌گفتند: همه به سر کار بروید، فردای آن روز همه سر کارهایشان می‌رفتند. و جاهت مردمی آیت‌الله صدوقی و مقبولیتی که ایشان نزد امام و علمای بزرگوار داشتند، علم، فضل و اجتهادی که داشتند همه و همه موجب شده بود تا ایشان بتوانند در ایجاد انسجام کاملاً موفق باشند.

نکته‌ای که بسیار جالب به نظر می‌رسد، حضور پررنگ مردم در مسجد حظیره و به‌خصوص جوانان است. در شرایطی که در جاهای دیگر حضور پرشور مردم را در مساجد نمی‌دیدیم، در سخنرانی و منبرهای ایشان جمعیت کثیری از جوانان به مسجد حظیره می‌آمدند. اگر امکان دارد در این باره توضیح دهید.

جوان فوق‌العاده کنجکاو، بانشاط و پرانرژی است و جوانان دوست دارند از حقایق باخبر شوند. از این رو پیغمبر عظیم‌الشان اسلام وقتی انقلاب مبارکشان را آغاز کردند، فرمودند: «خالفن شباب و خالفن شیوخ» خالف از حلف به معنای عهد می‌آید. جوانان با من پیمان بستند و به میدان آمدند و پیرمردها با من مخالفت کردند. جوانان همیشه در انقلاب اسلامی و انقلاب‌های تاریخ حضوری پرشور داشتند. این مسئله به خاطر روحیه شجاعت جوانی و همچنین به این خاطر است که جوانان هنوز در منجلاب دنیایی فرو نرفته و گرفتار خواهش‌ها و کشش‌های دنیایی نشده‌اند و از این رو اهداف آرمانی خود را پیگیری می‌کنند، مخصوصاً دنبال شخصیتی می‌گردند که از طریق او بتوانند به آرمان‌هایشان برسند. آیت‌الله صدوقی

چهره جذاب، نورانی و اخلاقی بسیار جذاب و پرمطایبه داشتند و بسیار خوش اخلاق بودند و بسیار با جوانان مزاح و شوخی می‌کردند تا آنها را به حقیقت اسلام جذب کنند. همچنین ایشان دارای شخصیتی انقلابی و جدی و در ارتباط با امام بودند. همه این مسائل موجب شد جوانان که به دنبال راهبر و مقتدا بودند، خود به خود گرد وجود ایشان را پر کنند.

آن زمان شما دانشجوی چه رشته‌ای بودید؟
آن زمان در رشته ادبیات در دانشگاه تهران درس می‌خواندم.

حضرت عالی در حال حاضر به عنوان خطیبی توانا مشغول به کار هستید. آن زمان هم مسلماً چون رشته ادبیات می‌خواندید، پای صحبت هر کسی نمی‌نشستید. ویژگی منبر آیت‌الله صدوقی چه بود که مردم بدون خستگی، دو ساعت پای منبرشان می‌نشستند، در حالی که خودتان مستحضر هستید که معمولاً منبرهای طولانی جاذبه چندانی ندارند.

یکی از مشوقین من در این کار آیت‌الله صدوقی





از نظر اقتصادی مدیریت بسیار بالایی داشتند. جالب است که ایشان آن زمان ۱۰ میلیون تومان که معادل ۱۰ میلیارد امروزی است، پول در خانه‌شان بود تا صرف امور مردم کنند. خلاصه رجب‌علی دو کیسه بزرگ پول آورد. آیت‌الله صدوقی گفتند: «آقای گرانمایه! این هم پول. دیگر چه بهانه‌ای دارید؟ پس زود حرکت کنید.» آقای گرانمایه تعریف می‌کرد ما ساعت ۲ - ۳ شب چند کامیون جنس را راهی گلبافت کرمان کردیم. امام دستور داده بودند و به هیچ وجه نمی‌شد کوتاهی کرد. این شکل مدیریت آیت‌الله صدوقی انقلاب را نجات می‌داد و این نوع برخورد برای ما مفید است. متأسفانه امروزه بسیاری از مدیران ما اهل مسامحه هستند و منتظر می‌مانند تا بانک‌ها باز شوند، ولی فرزندان امام منتظر هیچ چیزی نمی‌شوند و کار خودشان را سریع انجام می‌دهند. ای کاش ما با همان روحیه در همه زمینه‌ها اقدام می‌کردیم و در نهایت هم می‌دیدیم که تا چه حد در کارها موفق خواهیم شد.

از شهادت شهید صدوقی چگونه مطلع شدید و از ابعاد شهادت‌شان برای ما بگوئید؟

اواخر سال ۱۳۵۹ بود که قرآنی دیدم که منافقین قصد زدن آیت‌الله صدوقی را دارند. خودم را ظرف ۶ ساعت به یزد رساندم. خدمت آیت‌الله صدوقی رفتم و گفتم: «کار بسیار واجبی با شما دارم.» طبق معمول گوشه‌ای با ایشان نشستیم و به آیت‌الله صدوقی گفتم: «حضرت آقا! منافقین می‌خواهند شما را بزنند.» آیت‌الله صدوقی گفتند: «به‌به! چه چیزی از این بهتر؟» گفتم: «نه، این را نگوئید. شما متعلق به خودتان نیستید. شما متعلق به ۳۶ میلیون نفر جمعیت ایران هستید. ملت ایران بعد از امام عزیز، امیدشان به شماست. شما محبوب مردم هستید. من از شما خواهش می‌کنم که اجازه بدهید با شریفی پاسدارتان تماس بگیرم و بگویم که دو موتور هوندا بخرد و اطراف ماشین شما (پیکان) حرکت کند و شما هم دیگر جلو ننشینید.» آیت‌الله صدوقی گفتند: «من خودم فدائی پاسدار هستم. معنی ندارد من عقب بنشینم و آنها جلو، یا اینکه آنها اطراف من با موتور حرکت کنند. این کارها یعنی چه؟» گریه کردم و گفتم: «آقا! اقتضای زمان و انقلاب است. شما سند انقلاب هستید.» به این برکت و سر بریده ابی‌عبدالله(ع) التماس کردم و همان لحظه سفارش کردیم دو موتور هوندا - که فکر می‌کنم قیمت آن حدود ۹ - ۱۰ هزار تومان بود - خریداری شود. آیت‌الله صدوقی مسئول دفتری داشتند که با ایشان هم بسیار مأنوس بودم و در حال حاضر هم آن شخص، مسئول دفتر آقا‌زاده آیت‌الله صدوقی است. خلاصه دو موتور خرید شد و با التماس من آیت‌الله صدوقی قبول کردند تا از وجود مبارک ایشان محافظت شود. من به ایشان گفته بودم که منافقین می‌خواهند شما را بزنند و حتی وقتی داشتیم از در بیرون می‌رفتم، محافظ آیت‌الله صدوقی را که شریفی نام داشت صدا کردم و گفتم: «آیت‌الله صدوقی را می‌خواهند بزنند. اگر نمی‌توانید از ایشان محافظت کنید، ما از تهران محافظت بفرستیم.» آقای شریفی گفت: «خیالتان راحت باشد. ما از آقا محافظت خواهیم کرد و حواسمان جمع است.» نمی‌دانم به چه دلیل می‌دانستم که بالاخره آیت‌الله صدوقی را به شهادت می‌رسانند. آیت‌الله صدوقی در یکی از خطبه‌هایشان گفته بودند: «امیدوارم سومین شهید محراب باشم و ما برای شهادت آماده‌ایم.» تا اینکه آن اتفاق دردناک افتاد. من مقیم تهران هستم و آن موقع هم در تهران بودم و مرتباً برای عرض ادب و تجدید پیمان، خدمت آیت‌الله صدوقی مشرف می‌شدم. منزل ما حوالی سه راه تهرانیپارس بود. ساعت ۲ بعد از ظهر روز ۱۱ تیر از مقابل مغازه همسایه‌ام که یزدی بود، رد می‌شدم که دیدم در حال گریه کردن است. گفتم: «چه شده است؟» گفت: «رادیو را گوش کن. رادیو اعلام کرد که آیت‌الله صدوقی را شهید کردند.» نمی‌دانید که چه حالی به من دست داد. بعداً کیفیت شهادت آیت‌الله صدوقی را دوستان، بالاخص دوستانم در مسجد ملاسماعیل برایم شرح دادند. (من به دعوت آیت‌الله صدوقی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در مسجد ملاسماعیل منبر رفته بودم). این ماجرا بسیار جانگذاز بود. امام در اطلاعیه‌ای فرمودند: «کسی را که بیش از سی سال می‌شناختم و به او ارادت داشتم، شهید شد.» شهادت ایشان بسیار دردناک بود. این روزها هم هر وقت به استان یزد مشرف می‌شوم، از شخصیت آیت‌الله صدوقی برای مردم صحبت می‌کنم. ■

صدوقی گفتند: «شما از طرف من به امور زلزله رسیدگی کنید.» استاندار آن زمان آقای گرانمایه بودند که فکر می‌کنم که در حال حاضر نماینده کاشان هستند. آقای گرانمایه برای من تعریف کردند: «ساعت ۱۰ شب به محض اینکه رادیو اعلام کرد که امام به آیت‌الله صدوقی برای زلزله گلبافت کرمان حکم داده‌اند، هنوز حکم ایشان نرسیده بود که آیت‌الله صدوقی، مرا احضار کردند. خدمت آیت‌الله صدوقی رفتم. ایشان گفتند: تمام امکانات را بسیج کنید. هر چه کامیون در اختیار دارید، از اجناس پر کنید و به گلبافت ببرید. گفتم: ببخشید ساعت ۱۰ شب است، الان همه بانک‌ها تعطیلند. کاری نمی‌شود کرد. آیت‌الله صدوقی گفتند: شما به بانک چه کار دارید؟ گفتم: ما به پول احتیاج داریم. شهید صدوقی پرسیدند: چقدر؟ گفتم: حداقل ۱۰ میلیون تومان

برخورد ایشان با جریان نفاق در استان یزد بسیار عجیب بود. آیت‌الله صدوقی به منافقین فرصت ندادند که آنها در یزد برای خودشان پایگاه بزنند، در حالی که بسیاری از سیمپات‌های منافقین در یزد بودند. آیت‌الله صدوقی به آنها اجازه فعالیت ندادند و دفتر همکاری با رئیس جمهور که بنی‌صدر بر پا کرده بود و پایگاه منافقین شده بود، به دستور آیت‌الله صدوقی به آتش کشیده و جمع‌آوری شد. اگر سایر علمای ما با همان شجاعت آیت‌الله صدوقی در مبارزه با منافقین وارد میدان شدند، منافقین هیچ وقت موقعیت پیدا نمی‌کردند که عزیزان ما را به شهادت برسانند.

نیاز دارم. آیت‌الله صدوقی فوراً رجب‌علی را صدا می‌کنند. رجب‌علی خادم آیت‌الله صدوقی بود و چون می‌دانست که آیت‌الله صدوقی مرا خیلی دوست دارند، او هم مرا دوست داشت و با من گرم می‌گرفت. هر وقت خدمت آیت‌الله صدوقی می‌رفتم، آیت‌الله صدوقی مرا به اتاقی می‌بردند و تنهایی با هم ساعت‌ها صحبت می‌کردیم. آقا‌زاده ایشان که در حال حاضر امام جمعه یزد هستند، شاهد این دیدارها بودند. به هر حال، آیت‌الله صدوقی رجب‌علی را صدا کردند و به او گفتند: «فورا ۱۰ میلیون تومان پول از اتاق پشتی بیاور.» آیت‌الله صدوقی

علیه) شهید شدند و افراد زیادی متوجه خیانت‌های بنی‌صدر شدند. چون بنی‌صدر بی‌شرم باعث شد تا در هویزه دانشجویان عزیزمان به شهادت برسند و یا در ماجرای تجاوز هواپیمای آمریکایی به صحرای طیس، به محض اینکه نیروها خواستند بروند و مدارک را جمع‌آوری کنند، بنی‌صدر دستور داد که چند هواپیما، مدارک باقی‌مانده از تجاوز طیس را بمباران کنند و همه چیز را از بین ببرند و شهید منتظرالقام، در آن ماجرا در کمال مظلومیت به شهادت رسید. وقتی انسان این ماجراها را کنار هم می‌گذاشت، متوجه می‌شد که بنی‌صدر به عمد و با قصد به دنبال خیانت به انقلاب بود. در ماجرای ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ در دانشگاه تهران، من در دانشگاه حضور داشتم. گارد محافظ بنی‌صدر به همراه منافقین پلید، بالای بر سر حزب‌اللهی‌های مظلوم آوردند که زبان از بیان آن شرم می‌کند. در آن روز خواهران چادری به جرم چادر سر کردن و بسیاری از برادران به جرم داشتن ریش از گارد محافظ بنی‌صدر و منافقین کتک خوردند. آیت‌الله صدوقی متوجه این مسائل می‌شدند و ما هم به ایشان می‌گفتم که بنی‌صدر در ۱۴ اسفند چه کارهائی انجام داد. از همان ابتدا آیت‌الله صدوقی متوجه خیانت بنی‌صدر شدند و وقتی هم که من از ایشان پرسیدم: «به چه کسی رأی بدهیم؟» گفتند: «به آقای حبیبی رأی بدهید.» آیت‌الله صدوقی از اولین کسانی بودند که رد پای نفاق و جنایت را در رفتار بنی‌صدر ملاحظه کردند و برای شهدای هویزه در حظیره ختم گرفتند. ایشان مرا هم دعوت کردند و از من خواستند تا منبر را اداره کنم. فروردین ۱۳۶۰ - ۱۳۶۱ بود که این مراسم برگزار شد. وقتی خواستم بالای منبر بروم. ایشان مرا صدا زدند و پرسیدند: «آقای ادیب! بالای منبر چیزی به بنی‌صدر نگوئید.» گفتم: «من آنچه را که می‌دانم می‌گویم.» از آنجائی که اسم کوچک بنی‌صدر ابوالحسن بود، آیت‌الله صدوقی گفتند: «کاران با ابولک نباشد.» در روستاهای یزد و کرمان اگر کسی کله‌خواب باشد به او می‌گویند ابولی و آیت‌الله صدوقی گفتند که کارتان با ابولک نباشد. از طرفی چون چشم آیت‌الله صدوقی کمی مشکل پیدا کرده بود و اذیت‌شان می‌کرد، توانستند پای منبر بنشینند و رفتند. وقتی که ایشان رفتند، من هر چه توانستم به بنی‌صدر گفتم و از آیت‌الله بهشتی با همه وجودم دفاع کردم. به خاطر دارم که اعتراضات زیادی شد. سپس نزد آیت‌الله صدوقی رفتم. ایشان گفتند: «شنیده‌ام که مردم دورتان را گرفتند و حتی می‌خواستند شما را بزنند.» گفتم: «خدا کمک کرد و فرار کردم.» ایشان گفتند: «من که گفتم کارتان با ابولک نباشد.» گفتم: «من طاقت نداشتم. ۱۲۰ نفر از دانشجویان ما در هویزه با خیانت این نامرد شهید شدند. مگر می‌توانم چیزی بگویم؟» ایشان گفتند: «آفرین! خدا خیرت بدهد.» ایشان کاملاً متوجه بودند که بنی‌صدر چه می‌کند و از اولین علمای بزرگ و فرهیخته‌ای بودند که کوس رسوائی بنی‌صدر را به صدا درآوردند و آمادگی ذهنی برای عزل بنی‌صدر را فراهم کردند.

برخورد ایشان با جریان نفاق چگونه بود؟
برخورد ایشان با جریان نفاق در استان یزد بسیار عجیب بود. آیت‌الله صدوقی به منافقین فرصت ندادند که آنها در یزد برای خودشان پایگاه بزنند، در حالی که بسیاری از سیمپات‌های منافقین در یزد بودند. آیت‌الله صدوقی به آنها اجازه فعالیت ندادند و دفتر همکاری با رئیس جمهور که بنی‌صدر بر پا کرده بود و پایگاه منافقین شده بود، به دستور آیت‌الله صدوقی به آتش کشیده و جمع‌آوری شد. اگر سایر علمای ما با همان شجاعت آیت‌الله صدوقی در مبارزه با منافقین وارد میدان شدند، منافقین هیچ وقت موقعیت پیدا نمی‌کردند که عزیزان ما را به شهادت برسانند.

ابعاد شخصیتی آیت‌الله صدوقی بسیار گسترده است. در مورد زلزله گلبافت کرمان و کمک‌های ایشان برایمان بگوئید. گویا امام ایشان را در ماجرای زلزله مأمور رسیدگی به مردم کردند. با وجود اینکه زلزله در استانی غیر از یزد رخ داده بود، چرا اسام آیت‌الله صدوقی را مأمور کردند؟ در مورد زلزله طیس هم برایمان توضیح دهید.



• درآمد

حضور شهید صدوقی و دیگر علما و روحانیون در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل، غیر از تقویت روح ایمان در رزمندگان و وحدت بین فرماندهان، در خنثی سازی تبلیغات دشمن که پیوسته مردم و مسئولین را در تقابل با یکدیگر ترسیم می کرد، تأثیری شگفت انگیز داشت. شهید صدوقی پیوسته در پشتیبانی مالی و معنوی از جبهه‌ها، در خط مقدم روحانیت بودند. در این گفتگو به تفصیل در این باب سخن رفته است.

■ «شهید صدوقی و دفاع مقدس» در گفت و شنود شاهد یاران با
حجت الاسلام والمسلمین احمد سالک

حضورشان در جبهه‌ها، دشمن را مایوس می کرد...

موضع آیت‌الله صدوقی در قبال بنی صدر چگونه بود؟ در منزل آیت‌الله طاهری در اصفهان جلساتی بود و آقایان شرکت داشتند و بنی صدر هم مطرح شده بود و آقایان دنبال این بودند که بنی صدر را مطرح کنند. آقای طاهری هم او را در نماز جمعه اصفهان مطرح کرده بودند. من شاهد هستم که زنگ زدند به شهید آیت‌الله صدوقی و شهید آیت‌الله دستغیب. صدای تلفن هم بلند بود و همه می شنیدند. شهید صدوقی نصیحت می کردند که این کار را نکنید؛ آقای بنی صدر کسی نیست که بشود به او اعتماد کرد؛ آدم سالمی نیست. ایشان خیلی روی این قضیه تکیه داشت که دقتی بکنید، ولی آقای طاهری شیوه خودشان را انجام می دادند. شهید آیت‌الله صدوقی شدیداً مخالف حضور بنی صدر بودند. من از آن تلفن و صحبت‌هایی که رد و بدل می شد، به این قضیه پی بردم. بعدها متوجه شدیم که همین طور هم هست. از حضور معنوی شهید آیت‌الله صدوقی در جبهه‌های جنگ خاطره‌ای دارید؟

ایشان علاوه بر اینکه پشتوانه بسیار قدرتمندی برای جبهه‌های نبرد حق علیه باطل بودند و غیر از کمک‌های مادی و ارسال کامیون‌های پر از کمک‌های مردمی از یزد، خودشان هم در صحنه‌های نبرد حضور داشتند. فیلمی از ایشان هست که تلویزیون بارها پخش کرده. در آن فیلم آیت‌الله مشکینی، شهید آیت‌الله صدوقی و بنده در قرارگاهی هستیم. مرحوم آیت‌الله صدوقی پیوسته در جبهه‌ها حضور داشتند. بی‌تردید حضور ایشان و دیگر آیات عظام و علما به تقویت روح ایمانی و تقوا و توجه دادن به حضرت مهدی (عج) و مقدسات و اسلام ناب می‌انجامید. من دو ماه هم در معیت شهید اشرفی اصفهانی بودم. تمام بزرگوارانی که توسط جریان نفاق به شهادت رسیدند، تبیین کننده نظرات حضرت امام (ره) بودند و خواسته‌های ایشان را در مورد جنگ توضیح می‌دادند، به آیات قرآن استناد و سیره نبوی و علوی و فاطمی را گوشزد می‌کردند و این بسیار مسئله مهمی بود. شاید در انسجام روحیه رزمندگان، هیچ نقشی بالاتر از نقش روحانیت نبود. نقش اول متعلق به حضرت امام (ره) و نقش دوم مربوط به روحانیون بود. خود مقام معظم رهبری پیوسته در جبهه‌ها حضور داشتند، حتی لباس ارتشی و بسیجی می‌پوشیدند و این مسائل قوت قلبی برای رزمندگان اسلام بود. آیت‌الله اشرفی لباس سپاه می‌پوشیدند و به جبهه‌ها می‌آمدند. بسیاری از بزرگان و اهل عرفان و معرفت در این صحنه‌ها حضور داشتند و اینها همه دلیل چند مطلب است.

مطلب اول اینکه این راهی که امام برای قطع دست تجاوز در پیش گرفته بودند، راه صحیح، اسلامی و انقلابی و راه انبیا و اولیا بود. تفهیم این مسئله به رزمندگان، امری بسیار مهم و نقش روحانیون قابل توجه بود.

دوم اینکه برای تحقق آرمان‌ها و اهداف امام، باید کسانی کمر همت می‌بستند که در صدر اینها روحانیت بودند، آن هم بزرگانی چون شهید آیت‌الله صدوقی. اینها در این صحنه کمر همت بستند و به میدان دفاع آمدند.

ارتباط مستقیم داشت. در جلساتی که تشکیل می‌شدند، گاهی این ارتباطات برقرار می‌شد. هر دو خطه اصفهان و یزد، زمینه حضور انقلابیون را در صحنه‌های مختلف داشت.

طبیعتاً این ارتباطات بعد از انقلاب هم ادامه پیدا کرد. بله، بعد از انقلاب بنده فرمانده سپاه پاسداران اصفهان بودم. آن روزها منطقه مطرح بود و یزد و چهارمحال و بختیاری هم زیر پوشش یک منطقه بود و حکم بسیاری از کسانی را که در یزد بودند، من دادم.

پس قطعاً ارتباط شما با آیت‌الله صدوقی بیشتر شد. نمی‌توانم بعد از انقلاب، نقطه شروعی را برای ارتباط با آیت‌الله شهید صدوقی مشخص کنم، ولی من زیاد به یزد و خدمت ایشان می‌رفتم، به‌خصوص وقتی که فرمانده بسیج مستضعفان کل کشور شدم و آن را از بنی صدر تحویل گرفتم که داستان‌های زیادی دارد. اولین سفرم به استان‌های کویری، شهر یزد بود که خدمت شهید آیت‌الله صدوقی در منزلشان رسیدم. ناهاری خدمتشان بودیم و در بعدازظهر مسائلی را با ایشان مطرح کردم، از جمله خدمتشان عرض کردم که من از بسیج مستضعفان آمده‌ام و همان طور که از نامش پیداست، این بسیج نیاز به کمک دارد، بنابراین در این زمینه صندوقی برای کمک به بچه

برنامه‌های شهید آیت‌الله صدوقی و علمائی که به جبهه می‌آمدند، نصیحت کردن و پرهیز از مسائل دنیائی بود، لذا نصایح این بزرگان برای پالایش نفس و کمک به جهاد اکبر، نقش بسیار تعیین کننده‌ای داشت و همین موضوع بود که پیروزی در جهاد اصغر را که غلبه بر دشمن بود، به دنبال داشت.

بسیجی‌ها دایر کرده و حالا هم خدمت شما آمده‌ایم تا کمک کنید. ایشان به خادمشان که کلاه سبز رنگ سیادت بر سرش بود، دستور دادند که: «برو و از آن کیسه‌های پول، یکی را بردار و بیاور.» اجازه هم ندادند در حضور ایشان بشمریم که چقدر است. ما این کیسه پول را گرفتیم و آوردیم تهران و در تهران شمردیم که رقم بسیار جالبی بود و همان شد خمیرمایه صندوق قرض الحسنه بسیجی‌ها. به نظرم آن صندوق هنوز هم دارد کار می‌کند و شاید هم تبدیل شده به یک بحث وسیع. برادری به نام آقای جمشیدی را که الان هم از بچه‌های سپاه است، گذاشتیم مسئول پول مرحوم شهید صدوقی باشد؛ به بچه‌ها وام می‌دادیم و وام‌ها مختصر هم بودند و مشکلات بچه‌ها را به این شکل حل می‌کردیم. واقعاً کمک اقتصادی ایشان به صندوق مایه برکات بی‌شمار شد که هر یک داستان‌های خودش را دارد.

آشنایی شما با شهید صدوقی چگونه و از کی شکل گرفت؟

قبل از انقلاب هنگامی که در قم مشغول تحصیل بودم، نام مبارک آیت‌الله صدوقی را شنیده بودم، اگر چه ساواک حافظه مرا گرفت و الان نمی‌توانم تاریخ دقیق را به شما بگویم، ولی در یک جلسه‌ای آیت‌الله صدوقی را در قم دیدم. ما درس اخلاق حاج آقا حسین فاطمی می‌رفتیم و از اخلاقیات و خلقیات آیت‌الله صدوقی رحمت‌الله علیه شنیده بودیم، لذا علاقمند شدم که این بزرگوار را ببینم و اولین جلسه‌ای که ایشان را ملاقات کردم در قم بود. الان حتی برای به یاد آوردن محل ملاقات با ایشان هم باید به ذهنم فشار بیاورم، ولی می‌دانم که عصر بود و در منزلی رفتم و ایشان را دیدم و واقعاً شیفته این بزرگوار شدم.

آیا قبل از انقلاب ارتباطات با ایشان ادامه پیدا کرد؟ خیر، بیشترین ارتباط من با مرحوم آیت‌الله ربانی شیرازی، آیت‌الله ربانی املشی، مرحوم آیت‌الله مشکینی و مرحوم شهید مظلوم بهشتی بود. با آیت‌الله صدوقی ارتباط کاری نداشتم و بیشتر با مرحوم ربانی شیرازی سروکار داشتیم که جزو استوانه‌های اصلی مبارزه بودند و ما هم طلبه جوان ۲۸، ۲۹ ساله‌ای بودیم و بیشتر علاقمند به اینکه انقلابیون را بشناسیم، لذا من بیشتر شیفته اخلاق آیت‌الله صدوقی شدم تا اینکه ارتباط کاری با ایشان داشته باشم.

آیا از ارتباط شهید صیاد شیرازی با شهید آیت‌الله صدوقی اطلاعی دارید؟

مرحوم شهید صیاد عده‌ای از علمای سطح کشور را که در مسائل انقلاب مؤثر بودند، به قول معروف رصد کرده بود، از جمله مرحوم آیت‌الله بهاء‌الدینی، مرحوم شهید آیت‌الله صدوقی، مرحوم شهید آیت‌الله دستغیب. علمای دیگر هم بودند. بخشی از آنها را خود من واسطه معرفی بودم. یادم هست که یکی دو بار شهید صیاد شیرازی به من گفت که هفته گذشته با شهید آیت‌الله صدوقی درباره عملیات‌هایی که در پیش است، مطالبی رد و بدل شد و ایشان چنین فرمودند. از جمله در جلسه‌ای از ایشان برای برادرانی که با ایشان فعالیت می‌کردند، درخواست کمک کرده بود و می‌گفت که آیت‌الله صدوقی مبلغی را به من کمک کردند. مرحوم شهید صیاد شیرازی به شدت به نقش روحانیت معتقد بود و این را هم از امام الهام گرفته بود. بسیار با جامعه روحانیت انس داشت و به همین دلیل خدمت بزرگانی که در انقلاب مؤثر بودند، می‌رسید.

ظاهراً بین علمای یزد و اصفهان، تعامل قوی و مؤثری برقرار بوده است. آیا این برداشت، صحیح است؟

بله، اولاً حوزه‌های علمیه این دو شهر با هم ارتباط داشتند و ثانیاً عناصر انقلابی قبل از انقلاب در این دو شهر، زیاد بودند. از این بزرگان یکی آقای دعائی است که رادیوی نهضت روحانیت را اداره می‌کرد. در اصفهان هم شخصیت‌های مبارزی چون مرحوم آیت‌الله اسید محمد احمدی بود که با فدائیان اسلام



را پخش می‌کنند. صحبت‌های این بزرگوار، صحبت‌های مهمی بود. نکته مهم روحیه لطیفه‌گوئی مرحوم آیت‌الله صدوقی است که روحیه‌ها را شاد می‌کرد. ایشان با آن لهجه زیبایشان لطیفه‌هایی را تعریف می‌کردند که واقعا روحیه فرماندهانی را که خسته بودند و به چنین فضائی نیاز داشتند، ارتقا می‌بخشید.

به نظر شما چه ویژگی‌هایی

در شهید صدوقی وجود داشت که دشمنان را به این نتیجه رساند که باید ایشان را از سر راه برداشت؟

این مطلب به قیل از پیروزی انقلاب برمی‌گردد. قیل از پیروزی انقلاب در ایران درگیری مکاتب، مطلب مهمی بود. محل و مکان درگیری این مکاتب، دانشگاه‌ها بود. یادم هست که دوازده نوع ایسم از جمله مارکسیسم، کاپیتالیسم و ... هر روز نشریه می‌دادند و با هم دعوا می‌کردند و برخورد داشتند. نبرد این مکاتب با یکدیگر موجب شد که بزرگانی چون شهید مطهری، شهید بهشتی، شهید مفتاح، شهید باهنر و امثالهم در دانشگاه‌ها حضور پیدا کنند. تلاش اینها برای مبارزه با این مکاتب، به پیروزی تفکر اسلامی در برابر مکاتب دیگر در مراکز علمی انجامید. آنها عامل این پیروزی و عامل شکست خود را علما می‌دانستند.

نکته دوم این بود که جریانات اپوزیسیون که با شاه می‌جنگیدند، مجاهدین خلق بودند، حزب توده بودند و انواع گروه‌ها بودند و بعضی از منافقین مدرن. اینها خود را عامل حرکتی بزرگ علیه حکومت شاه می‌دانستند. در کنار این جریان نفاق و القاط و لائیک و غیره، جریانی به نام نهضت روحانیت به رهبری امام پس از رحلت آیت‌الله بروجدی بود که جریان خرداد ۴۲ نشانه بارز نمود و آغاز آشکار آن است. هنگامی که حضرت امام در صحنه آمدند، خطوط و مرزها کاملاً مشخص شدند. نهضت حضرت امام با سخنرانی ایشان در مدرسه فیضیه آغاز شد و سفره جریان نفاق و سایرین را جمع کرد. دیدند جریانی وارد میدان شده که سردمدار آن به صراحت به شاه می‌گوید می‌گویم تو را از کشور بیرون کنند. نه نهضت آزادی و نه حزب توده، جرئت این کار را نداشتند، ولی امام وقتی آمدند گفتند اول تو را نصیحت می‌کنم و مراحل چندگانه امر به معروف و نهی از منکر را طی کردند و عاقبت به او هشدار دادند که بیرونش خواهند کرد. این قدرت نهضت روحانیت، یک حسادت و حرکت استراتژیکی را برای نیروهای ضدروحانی ترسیم کرد. چند اتفاق افتاد. اتفاق اول این بود که جریان نفاق، مجاهدین خلق، دو دسته شدند. یک دسته طرفدار روحانیت بودند،

مثل مرحوم شهید شریف‌واقفی، یک عده هم مثل موسی خیابانی و مسعود جوی پرچمدار مقابله با روحانیت شدند.

ما هم در زندان اوین بودیم و هم در زندان شیراز و اینها در آنجا مارکسیست اسلامی شدند. علتش هم این بود که می‌گفتند اسلام، ما را به مبارزه تشویق می‌کند، ولی علم مبارزه ندارد و ما

اگر این خیمه را با طناب‌های محکمی نبندند، طوفان‌ها آن را از بین می‌برند. آن انسجامی که این خیمه را برپا نگه می‌دارد، به این طناب‌ها مربوط می‌شود. آیت‌الله صدوقی کل منطقه یزد و جنوب تا خراسان را زیر نفوذ معنوی خویش داشتند. دیگر شهدای محراب هم هر یک در منطقه وسیعی نفوذ معنوی داشتند و منافقین در واقع همان طناب‌های نگهدارنده خیمه را از سر راه برمی‌دارند تا در واقع ستون را بی‌یاور کنند. اینها بازوهای اصلی را زدند و هدف اصلی هم خود امام بودند، کما اینکه الان هم مقام معظم رهبری آماج امپریالیسم و استعمار هستند

نکته سوم اینکه علاوه بر بحث تجهیزات و سلاح و مهمات که ابزار جنگی است، جنبه‌های معنوی این دفاع مقدس بسیار مهم بود؛ آن هم در یک جنگ نامتعادل. نیروهای صدام جنگ کلاسیک را پیش می‌بردند و این طرف در آن زمان یک ارتش فروپاشیده وجود داشت و نیروهای بسیجی هنوز آموزشی‌های لازم را ندیده بودند. در این جنگ نابرابر باید کسانی به میدان می‌آمدند و این انسجام معنوی را در میان نیروهای رزمنده به وجود می‌آوردند.

نکته بعدی که بسیار مهم است تلاش جاهلان یا خائنانی بود که سعی داشتند بین سپاه و ارتش، ایجاد اختلاف کنند. نقش این بزرگواران در ایجاد وحدت بین نیروهای سپاه و ارتش، نقش بسیار فعالی بود. شهید صیاد شیرازی آمد و در قرارگاه سپاه نشست و سعی کرد وحدت بین سپاه و ارتش را عملاً نشان بدهد، اما پیش از او این نقش را بزرگانی چون مرحوم آیت‌الله صدوقی داشتند.

نکته پنجم که بسیار مهم است اینکه جریانات اپوزیسیون خارج و آمریکا و اسرائیل تلاش می‌کردند علاوه بر ایجاد اختلاف در درون جبهه‌های نبرد و ایجاد رعب و ترس از جانب دشمنی چون صدام، موضع جمهوری اسلامی ایران را یک موضع فروپاشیده ترسیم کنند، ولی وقتی این شخصیت‌ها می‌رفتند و فیلم آنها را در سراسر جهان پخش می‌شد، مردمی که شاهد این نبرد نابرابر بودند، چهره‌های روحانیون را در سنگرهای ما در شکل‌ها و لباس‌های مختلف می‌دیدند و اعتقاد پیدا می‌کردند آنچه را که استکبار به عنوان جنگ روانی انجام می‌دهد، کار پوچی است، چون شخصیت‌های بالای انقلاب اسلامی، خودشان در جبهه‌ها حضور دارند. آقا را می‌دیدند، آقای هاشمی را می‌دیدند، آقای صدوقی را می‌دیدند، آقای مشکینی را می‌دیدند، علمای بزرگ را می‌دیدند و این خشتی‌کننده شایعات و توطئه‌های استکبار جهانی بود و این مسئله هم بسیار مهم بود، بنابراین حضورشان خوشبختانه هم دشمن را مایوس و هم دوست را تقویت می‌کرد و هم بستر ساز فعالیت‌های گسترده‌تر بود.

آیا ایشان در جبهه برنامه‌های خاصی هم داشتند؟



برنامه‌های شهید آیت‌الله صدوقی و علمائی که می‌آمدند، بیشتر برگزاری نمازهای جماعت و سخنرانی بین دو نماز و جلسات دعا بود. در همین فیلمی که تلویزیون از آیت‌الله صدوقی و آیت‌الله مشکینی پخش می‌کند، جلسه دعاست که ایشان در آنجا صحبت می‌کنند. نصیحت کردن بود، پرهیز از مسائل دنیائی بود، چون گاهی وقت‌ها ممکن بود قدرت فرماندهی، فرماندهان را بگیرد و مشکلاتی را به وجود بیاورد، لذا نصایح این بزرگان برای پالایش نفس و کمک به جهاد اکبر، نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای بود و همین موضوع بود که پیروزی در جهاد اصغر را که غلبه بر دشمن بود، به دنبال داشت و این نقش بسیار بالائی است. در تاریخ جنگ‌های دنیا هم که مطالعه می‌کنیم می‌بینیم نیروهای هستند که تمام تلاششان معطوف به این نکته است که نیروهای مسلح خودشان را حفظ کنند و این علما علاوه بر حفظ نیروها، در جهت پالایش نفسی نیز نقش به سزائی داشتند و نیروها را در دو جبهه جهاد اکبر و جهاد اصغر تقویت می‌کردند.

شهید آیت‌الله صدوقی بیشتر در کدام جبهه‌ها حضور پیدا می‌کردند؟

من یکی دو باری که خدمتشان رسیدم در جبهه‌های جنوب بود، ولی محل را یاد نمی‌آید. خاطره خاصی از حضور ایشان در جبهه ندارم، جز همین جلسه‌ای که عرض کردم فیلم آن

باید علم مبارزه را از مارکسیسم بگیریم و لذا شدند مارکسیست اسلامی. اولین گامی که این مارکسیسم اسلامی باید بردارد، این است که موانع را از سر راه خودش کنار بزند و بزرگ‌ترین مانع آنها روحانیت بود، لذا قبل از بهمن ۵۷، منافقین در تهران جلسه‌ای تشکیل می‌دهند. من حتی صور جلسه خطی‌شان را هم داشتم که در سال ۶۲ به مرکز اسناد یا وزارت اطلاعات دادم. در آن جلسه اینها تصمیم می‌گیرند شخصیت‌های موثر و مفید را شناسائی کنند که در آن جلسه این کار را می‌کنند و فهرستی تهیه می‌شود. بعد از پیروزی انقلاب در جلساتی که تشکیل می‌دهند به این نتیجه می‌رسند که در قدرت نهضت روحانیت نمی‌توانند حضور داشته باشند و لذا رفتند و پشت سر بنی‌صدر ایستادند و در دانشگاه تهران، ۱۴ اسفند را به وجود آوردند. حسین نجات‌بخش که از عناصر مهم منافقین بود، کل مخابرات بنی‌صدر در دوره ریاست جمهوری وی را به دست داشت و تمام حرف‌ها را شنود می‌کرد. این را او به خود من گفت. منافقین بعد از این جلسات امیدشان به بنی‌صدر بود و وقتی او در سال‌های ۵۹، ۶۰ عزل شد، در جلسه دوم تصمیم می‌گیرند فهرست شناسایی شده را ترور کنند و می‌بینند که در ۶ تیر، آن حادثه برای آقا در مسجد ابوذر پیش می‌آید، ۷ تیر در حزب جمهوری اسلامی، به نظرم ۲۶ تیر برای آقای رفسنجانی، ۸ شهریور برای شهید باهنر و شهیدرجانی پیش می‌آید، کل کوچه و بازار هم مردم ترور می‌شوند و شهدای محراب هم در این فاصله پیش می‌آید و مرتباً آن فهرست شناسایی شده ترور می‌شوند. یکی از افراد آن فهرست هم شهید صدوقی بود. شیوه عملیاتی هم که برای آقای اشرفی، آقای هاشمی‌نژاد و آقای صدوقی اتفاق افتاد، یکسان است، یعنی به خودشان حلیقه انفجاری بستند و جلوی اینها رفتند. منافقین با شناختی که از قبل از انقلاب از این بزرگواران داشتند، فهرستشان را تنظیم می‌کنند و به مرحله عملیاتی می‌رسانند. هدف استعمار از حمایت منافقین، فروپاشی وضعیت ایران و از بین بردن مسئولین اصلی و یاران همیشگی امام است تا امام تنها بماند.

ترور مقام معظم رهبری و آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، به دلیل اینکه از سران نظام بودند، از نظر دشمنان نظام دارای منطقی است، ولی شهید صدوقی که مقام اجرائی نداشتند.

اشتباه نکنید. بسیاری از کسانی که سمت‌های اجرایی نداشتند، نقش بسیار مهمی در تحکیم این نظام داشتند. ستون خیمه حکومت اسلامی، حضرت امام بودند. اگر این خیمه را با طناب‌های محکمی نبندند، طوفان‌ها آن را از بین می‌برند. آن انسجامی که این خیمه را برپا نگه می‌دارد، به این طناب‌ها مربوط می‌شود. آیت‌الله صدوقی کل منطقه یزد و جنوب تا خراسان را زیر نفوذ معنوی خویش داشتند. دیگر شهدای محراب هم هر یک در منطقه وسیعی نفوذ معنوی داشتند و منافقین در واقع همان طناب‌های نگهدارنده خیمه را از سر راه برمی‌دارند تا در واقع ستون را بی‌یاور کنند. اینها بازوهای اصلی را زدند و هدف اصلی هم خود امام بودند، کما اینکه الان هم مقام معظم رهبری آماج امپریالیسم و استعمار هستند، بنابراین نمی‌شود گفت شهید صدوقی و سایر شهدای محراب، چون سمت اجرایی نداشتند، از اهمیت کمتری برخوردار بودند. اینها مبلغین پیام امام و یاران ایشان بودند. در روز ورود حضرت امام به ایران و حضورشان در بهشت زهرا، چه چهره‌هایی را در کنار امام می‌بینیم؟ شهید صدوقی، شهید مفتاح، شهید مطهری، من به ذهنم می‌آید که دشمن در یک جدول زمان‌بندی شده و با دقت بسیار، بازوهای اصلی انقلاب را ترور کرده، ولی به برکت نظر امام زمان(عج) و حضور حضرت امام و مقام معظم رهبری، خداوند این انقلاب را حفظ کرد و ان‌شاءالله تا ظهور حضرت مهدی(عج) همچنان برقرار خواهد ماند. ■